**عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه (2)**

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجرهورامی

**کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال وشبهه از وی سلب نمی شود**

رسول الله صلي الله عليه و سلم اسامه بن زید را امیر یکی از سریه ها برای جنگ با مشرکین گماشت. در حین جنگ یکی از مشرکین شجاعانه می جنگید و مسلمانان را ترساند اما دیری نگذشت که پیروزی نصیب لشکر مسمین گردید و مشرکین به سرعت راه گریز را در پیش گرفتند و اسامه آن کسی را که زیاد کشتار می کرد دنبال کرد تا به او رسید، آن مرد کلمه طیبه « لااله الاالله » را بزبان راند، زیرا می دانست کسی که این کلمه را بگوید مال و جانش در امان می باشد. اما اسامه اجتهاد کرد که این گفتار صادقانه نیست و در مسلمان بودن وی شک داشت به همین دلیل او را بدون تحقیق و یقین با ضربۀ نیزه به قتل رسانید.

اسامه با همراهانش به مدینه بازگشت، یکی از افراد لشکر ماجرا را به رسول الله صلي الله عليه و سلم خبر داد ایشان اسامه را مورد سرزنش قرار داده گفت: آیا بعد از گفتن کلمۀ «لااله الاالله »او را کشتی ؟ آیا او را کشتی تا مالش را بگیری؟ اسامه گفت او کلمه را از ترس گفته بود . رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود : آیا قلب او را شگافته بودی که گفتۀ او از باور قلبی بود یا از فریب کاری؟

اسامه گفت: او در جنگ بسیار کشتار کرد و فلان و فلان مسلمان را بقتل رسانید. رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: بعد از گفتن «لااله الاالله» او را کشتی ؟ اسامه گفت ای رسول خدا برایم طلب آمرزش کن. رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود : هرگاه روز رستاخیز «لااله الاالله»  بیاید و از تو حق خود را بخواهد چه جواب می دهی ؟ اسامه گفت؟ ای رسول خدا از خداوند بخواه مرا ببخشد، رسول الله فرمود آنگاه که این کلمه در روز قیامت از تو شکایت کند چه خواهی گفت؟ همینطور اسامه در خواست آمرزش را تکرار می کرد و رسول الله صلي الله عليه و سلم آن سخن مبارک خود را می گفتند.تا اینکه بالآخره اسامه آرزو کرد از همان روز اسلام خود را تازه نماید پس قسم یاد نمود که بعد از آن روز با مسلمان نجنگد .

أسامة بن زيد در مورد این واقعه می گوید: “بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الحرقة من جُهَينَة, قال: فصبحنا القوم فهزمناهم, قال: ولحقت أنا ورجل من الأنصار رجلا منهم, قال: فلما غشيناه قال: لا إله إلا الله, فكف الأنصاري فطعنته برمحي حتى قتلته, فلما قدمنا بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم, قال: فقال لي: يا أسامة أقتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟ قال: قلت: يا رسول الله إنه إنما كان متعوذا، قال: قتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟, فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم”.[[1]](#footnote-1)

وخداوند آیۀ ۹۴ سورۀ نساء را نازل فرمود: يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقي‏ إِلَيْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثيرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْکُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً .

در داستان اسامه دو نکته ی مربوط به بحث ما برجسته می گردد :

1. با شبهه نمی توان کسی را کافر دانست زمانی با یقین اسلام او را درک کرده ای
2. کسی که بر اثر شبهه مرتکب جرمی گردد مجازات ندارد . شبهه حد را بر وی ساقط می کند

الحافظ ابن حجر در مورد این حدیث می گوید:" ابن التين گفت: در این سرزنش آموزش و ابلاغی جهت پند و اندرز وجود دارد، تا کسی اقدام به قتل شخصی که لفظ توحید را بر زبان می آورد نکند." القرطبي نیز می گوید: در تکرار کردن آن و رویگردانی از قبول عذر، نهیب و ممانعت شدیدی از چنین اقداماتی وجود دارد.[[2]](#footnote-2)

**گفتار اهل علم : با شک و گمان و بدون اقامه حجت نمی توان مسلمانی را از دایره ی اسلام خارج نمود**

* بر اساس قاعده ی «من دخل الإسلام بيقين لم يُـخرج منه إلا بيقين» ابن تيمية می گوید:

وليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك؛ بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة.[[3]](#footnote-3)ابن تیمیه اجازه نمی دهد کسی شخص مسلمان را با وجود خطاء و اشتباه تکفیر کند تا اینکه حجت بر وی اقامه شده و راه درست بر وی روشن و آشکار گردد، چون کسی که مسلمان بودن او با یقین به اثبات رسیده باشد (به واسطه ی شهادتین و ادای نماز و...) با شک و گمان از وی برداشته نمی شود؛ بلکه باید گفت برداشته نمی شود مگر بعد از اقامه ی حجت و از میان بردن شبهه . و می گوید: تکفیر بر اساس امر احتمالی صورت نمی گیرد.[[4]](#footnote-4)

ابن تیمیه در مورد علماء، قضات، شیوخ و بزرگان جهمیه (که در شرک تعطیل افتاده بودند) می گوید: به جهمیه و کسانی از آنها چون الحلولية و النفاة می گویم: من اگر در این عقاید مثل شما شوم کافر می گردم، چون من می دانم که گفته ی شما کفر است؛ و شما نزد من کافر نمی گردید، چون شما جاهل هستید.

پس اگر تمام کسانی که از این امت در انواع شرک به الله جل شأنه بیافتند ما بر آنها حکم کافر بودن را نمی دهیم مگر زمانی که برایمان ثابت گردد که بر آنها اقامه ی حجت شده است و شبهه ی آنها پاک شده است ؛ پس هر کسی از مسلمین که دچار شرک و کفر می گردد را نمی توان مشرک دانست – مگر آنچه که به صورت ضرورت باید از دین بداند- همچنانکه این از نصوص ائمه، ظاهر و آشکار است . فكل من وقع في هذه الأمة من أنواع من الشرك بالله جل شأنه لا نحكم عليهم بأنهم مشركون إلا إذا ثبت لنا أنه قد أقيمت عليهم الحجة، وأزيلت عنهم الشبهة، فليس كل من وجد عنده شرك يوصف بالمشرك – إلا إذا كان الشيء مما يعلم من الدين بالضرورة-، كما هو ظاهر من نصوص الأئمة.[[5]](#footnote-5)

ابن تيمية باز می گوید: و اما کسی که حجت بر وی اقامه نگردیده است مثل تازه مسلمان یا کسی که در مکانهای پرت چون با دیه رشد کرده و پیام صحیح اسلام به او نرسیده و یا دیگر موارد اینچنینی ، یا دچار اشتباه گردید و گمان برد که کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند از قاعده ی تحریم شراب مستثنی می گردند و بر آنها حلال می گردد(مثل کسی که در زمان عمر بن خطاب دچار اشتباه شد)، اینها توبه داده می شوند و حجت بر آنها اقامه می گردد اگر آنها بعد از اقامه ی حجت باز بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند در این صورت کافر می گردند و قبل از این بر آنها حکم کفر داده نمی شود .

الإمام الذهبي در مورد ابن تيمية می گوید: و مذهب او توسعه ی عذر برای خلق است، و هیچ کسی را تکفیر نمی کند مگر بعد از اقامه ی دلیل و حجت بر وی و می گوید: این گفته کفر و گمراهی است و گوینده ی آن مجتهد جاهلی است که بر وی اقامه ی حجت نشده است و ممکن است از آن گفته پشیمان شده یا به سوی الله توبه نماید. و می گوید: ایمان او برایش ثابت شده است و ما وی را از اسلام خارج نمی گردانیم مگر با یقین، اما اگر کسی حق را شناخت و با آن عناد و لجبازی کرد و با حق دشمنی کرد در این صورت کافر ملعونی است چون ابلیس.[[6]](#footnote-6)

* ابن القيم می گوید: به دو دلیل شخص مستحق عذاب می گردد :
1. رویگردانی و اعراض از حجت و عدم پذیرش و عمل متناسب با آن
2. عناد و لجبازی با حجت بعد از آنکه بر وی اقامه می گردد و ترک عمل متناسب با آن

اولی کفر اعراض و رویگردانی است و دومی کفر عناد و لجبازی؛ اما اگر کسی با وجود جهل مرتکب کفر گردد و بر وی اقامه ی حجت هم نشده باشد و بر شناخت کفری که انجام داده است آگاه نگردد، الله متعال تعذیب بر چنین شخصی را نفی کرده است تا زمانی که دليل موجه، ساكت كننده و‌ دليل قاطع اسلام بر وی اقامه گردد.[[7]](#footnote-7)

* شوکانی با دعوت مسلمین به پرهیز از عجله کردن در تکفیر مسلمین می گوید:

 با پرهیز از چنین امری، از بدی و آزار خطر، نجات یافته و از افتادن در بلا و مصیبت سالم می ماند، در این صورت برای کسی که به دینش اهمیت می دهد به کاری که در آن چیزی از عذاب و ترس وجود داشته باشد اقدام نمی کند، و به آنچه در آن فایده ای وجود ندارد و چیزی عایدش نمی شود روی خوش نشان نمی دهد، پس چگونه در صورتی که اشتباه کرد در زمره ی کسانی قرار می گیرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را کافر نامیده است بر خود ترس ندارد؟ علاوه بر شرع عقل هم این را در یافته است... [[8]](#footnote-8)

* غزالي طوسی می گوید:

آنچه شايسته و سزاوار است اینکه شخص تا آنجائی که برایش امکان دارد از تکفیر دوری کند، بدون شک مباح دانستن خون و اموال نمازگران به سوی قبله و کسانی که به «لاإله إلاالله، محمدرسول الله» اظهار و ابراز ايمان کرده اند خطاء و اشتباه می باشد؛ و خطاء در ترک هزار کافر در زندگی سبکتر از خطاء در ریختن خون یک مسلمان است حتی اگر به اندازه ی یک شاخ حجامت باشد . [[9]](#footnote-9)

همچنین می گوید: وصیت: که تا جایی برایت امکان دارد زبانت را از اهل قبله نگه دار مادامی که می گوید: لاإله إلاالله، محمدرسول الله و آن را نقض نکرده اند؛ به راستی که در تکفیر خطر وجود دارد اما در سکوت خطری وجود ندارد .[[10]](#footnote-10)

* ابن نجيم ازالطحاوي وغيره ازعلماء حنفية نقل می کند که:

" ما تيقن أنه ردة يحكم بها، وما يشك أنه ردة لا يحكم بها، إذ الإسلام الثابت لا يزول بشك، مع أن الإسلام يعلو، وينبغي للعالم إذا رفع إليه هذا أن لا يبادر بتكفير أهل الإسلام؛ بر این اساس بر مبنای یقین حکم بر مرتد بودن داده می شود نه بر اساس شک، چون اسلام در شخص ثابت و محکم است و با شک و گمان پاک نمی گردد .

* ابن نجیم اشتیاق اهل علم در مورد عذر آوردن برای مسلمین در پرهیز از تکفیر آنها بر اساس شبهات را آورده و می گوید:"

درالفتاوى الصغرى: کفر چیز بزرگی است، در این صورت زمانی که روایتی را یافتم که مومن کافر نمی گردد وی را در جایگاه کفار قرار نمی دهم .و اگر در مساله ای دلایلی بر واجب بودن تکفیر وجود داشته باشد و تنها یک دلیل وجود داشته باشد که از تکفیر منع می کند، بر مفتی واجب است که به سمت دلیلی میل پیدا کند که از تکفیر ممانعت می کند،جهت بهبود بخشيدن و اصلاح ظن به مسلمین.[[11]](#footnote-11)

* ابن بطال می گوید:هنگامی که در آن شک افتاد( یعنی در کفر خوارج) خروج از اسلام بر آنها قطعی نشد، چون کسی که قصد وی در ورود به اسلام تثبیت شد از آن خارج نمی گردد مگر با یقین.[[12]](#footnote-12)
* ابن تیمیه می گوید:کسی که ادعائی نموده که درمخالفت با تمام اهل علم افسار جهل را گرفته، سپس با وجود چنین مخالفتی می خواهد هر کسی که با وی موافق نباشد را تکفیر نموده و اهل ضلالت بداند؛ چنین کاری از بزرگترین کارهائی است که تمام جاهلان منحرف مرتکبش می شوند . [[13]](#footnote-13)

و بازمی گوید: التكفير حكمی شرعي است که در آن مباح شدن مال و ریختن خود و حکم با همیشه در جهنم ماندن وجود دارد، منبع آن همچون سایر احکام شرعی است،گاهی بر اساس یقین درک می گردد و گاهی بر اساس ظن غالب و بعضی اوقات نیز در آن تردید پیش می آید، هر گاه در آن شک و تردید پیش آمد توقف از تکفیر اولین گزینه است و تنها کسانی در چنین حالتی اقدام به تکفیر می کنند که جهل بر فطرت و خوی انسانی آنها غالب شده باشد.[[14]](#footnote-14)

**اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟**

این به «ظاهر» حال انسان بر می گردد که در نزد اهل علم به «اسلام حكمي» شناخته شده است که باعث نجات شخص در دنیا می گردد، اما در آخرت تنها راه نجات در«اسلام حقيقي» می باشد”[[15]](#footnote-15)

ابن تیمیه در این زمینه می گوید: ایمان ظاهری که در دنیا احکام بر آن جریان می یابد لازم نیست که حتما با ایمان باطنی همراه باشد که صاحبش را از اهل سعادت در قیامت می گرداند.[[16]](#footnote-16)

همچنین در تفسیراین قول الله تعالى: “قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا” می گوید: و اعراب با اسلام ظاهری آمدند و به شهادتین اقرار کردند ، خواه صادق بوده باشند خواه دروغگو، الله متعال اسلام را غیر از ایمان برایشان تأیید کرد.[[17]](#footnote-17)و به همین دلیل علماء اتفاق دارند که اسم مسلمان بر منافقین هم جاری میگردد چون آنها در ظاهر اسلام آورده اند.[[18]](#footnote-18)

و قرطبی در مورد فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلمبه أسامة رضي الله عنه که: «أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟» می گوید: و در این دلیلی است بر تهیه و ترتیب احکام بر اساس اسباب ظاهری غیر ازامور باطنی.[[19]](#footnote-19)

الحافظ ابن رجب نیز می گوید: و بدون شک روشن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از هر کسی که قصد داشت وارد اسلام شود و تنها شهادتین را بر زبان می راند این اسلام او را قبول می نمود، و به واسطه ی آن جانش در امان بود و او را یک مسلمان می گردانید، به همین دلیل این کار اسامه را که کسی را کشته بود که گفته بود لا اله الا الله زشت شمرد[[20]](#footnote-20)

در این صورت حکم به مسلمان شدن تنها با گفتن شهادتین ثابت می گردد و این امریست که علماء بر آن اجماع کرده اند[[21]](#footnote-21) و این معنی گفتار الإمام الزهري است که:«الإسلام الكلمة، والإيمان العمل» اسلام گفتن کلمه (توحید)است و ایمان عمل.[[22]](#footnote-22)

شيخ الإسلام ابن تیمیه نیز می گوید: کسی مسلمان نمی گردد مگر آنکه شهادت دهد که «ألا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله» این کلمه انسان را وارد اسلام می گرداند، کسی که گفت:اسلام کلمه است و منظورش این بود راست گفته است.[[23]](#footnote-23)

در این زمینه گفتار زیبائی بر جای مانده که ابن أبي شيبة در کتابش الإيمان ازسوار بن شبيب نقل می کند که می گوید: مردی نزد ابن عمر آمد و گفت: در اینجا گروهی هستند که می گویند من کافر هستم، ابن عمر در جواب گفت: مگر نمی گوئی لا اله الا الله؟، پس دروغگو بودن آنها را ثابت کرده ای.[[24]](#footnote-24)

البغوي نیز می گوید: کافر زمانی که بت پرست یا مجوس دوگانه پرست باشد بر وحدانیت شهادت نمی دهد، اما اگر گفت لا اله الا الله، بر مسلمان بودنش حکم داده می شود.[[25]](#footnote-25)

البته نطق به شهادتین تنها شیوه جهت حکم بر مسلمان بودن شخص نیست.ابن أبي العز می گوید: در اینجا مسأله ای وجود دارد که فقهاء در موردش صحبت کرده اند و آن اینکه: کسی که نماز خواند و شهادتین را بر زبان نراند یا با یکی دیگر از ویژگیها و خصلتهای خاص مسلمین ظاهر شد و باز شهادتین بر زبان نراند آیا مسلمان به حساب می آید یا نه؟ بله او اگر با هر یک از خصلتهای خاص مسلمین ظاهر گردد مسلمان محسوب می گردد.[[26]](#footnote-26) و برای ما کافی است که بر وی حکم مسلمان بودن دهیم زمانی که مثلا بگوید: من مسلمان هستم یا با نماز خواندنش و اموری اینچنینی؛ همچنانکه نزد فقهاء شناخته شده است.[[27]](#footnote-27)

البته این معنی در عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است که تنها با گفتن شهادتین، اسلام شخص ثابت می گردد. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن جوان یهودی را در حین احتضار ملاقات نمود و به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا ‏گواهی بده. جوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، ‏چیزی نگفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او ‏باز پدر خود را دید و چیزی نگفت. برای بار سوم نیز این کار تکرار شد. پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه ‏می‌خواهی بگو. در این هنگام جوان گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» سپس جان به ‏جان آفرین تسلیم کرد.رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادتین و مسلمان بودن این جوان را مورد تأئید قرار داد هرچند که پس از آن فرصت انجام دستوری از دستورات اسلام را نداشت.

حالا اگر مسلمانی از چنین آگاهیهایی بر خوردار گردید و باز آگاهانه اقدام به تکرار اشتباه اسامه بن زید کرد در چه وضعیتی قرار می گیرد؟ در این زمینه به روشنگری رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوالات مقداد بن الاسود الکندی می پردازیم که : أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفّارِ، فَاقْتَتَلْنا، فَضَرَبَ إِحْدى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ قَقَطَعَها، ثُمَّ لاذَ مِنّي بِشَجَرَةٍ، فَقالَ أَسْلَمْتُ للهِ، أَأَقْتُلُهُ يا رَسولَ اللهِ بَعْدَ أَنْ قَالَها فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: (لا تَقْتُلْهُ، فَقالَ يا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدى يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ ما قَطَعَها؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقولَ كَلِمَتُه الَّتي قَالَ. [[28]](#footnote-28)

يا رسول الله ، هنگامي كه من با کفار ميجنگم، يکي از کفار با من مبارزه ميکند و دست مرا قطع ميکند، از من فرار كند و به درخت پناه ببرد و اسلام مي آورد (لا إله إلا الله را مي گويد). يا رسول الله ، آيا من او را بعد از اسلام آوردنش بكشم؟ رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: نبايد او را بكشي. گفتم: يا رسول الله ، او بعد از اينكه دست مرا قطع کرد و من خواستم او را بکشم، اسلام آورد، آيا او را بکشم؟ رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: او را نبايد بكشي، قبل از اينكه او را بکشي مانند تو است و تو هم مانند او شده اي قبل از اينكه او آن را (اسلام آوردم ) بگويد.

امام نووي در شرحش بر اين حديث مي نويسد: "أحسن ما قيل فيه وأظهره ما قاله الامام الشافعى وبن القصار المالكي وغيرهما أن معناه فإنه معصوم الدم محرم قتله بعد قوله لا إله إلا الله ". نيكوترين چيز و قول اظهري كه در باره ي اين حديث گفته شده اين فرموده ي امام شافعي و ابن قصار مالكي و غير ايشان مي باشد كه مفهوم آن به اين صورت است كه اين[شخص كافر مقر به اسلام]، معصوم الدم، و قتلش بعد از گفتن لا اله الا الله حرام است.[[29]](#footnote-29)

این حدیث هم، همچون حدیث اسامه، دلیلی بر عدم حکم بر اساس شک و گمان بر نیت شخصی است که اسلام خود را ظاهر نموده است با این تفاوت که حدیث اسامه و احکام ناشی از آن متعلق به زمانی است که شخص مجاهد از حکم صریح بی بهره بوده و اقدام به اجتهاد کرده و تأویل دارد، اما در حدیث مقداد عنصر «آگاهی» و حکم صریح وارد شده و در این زمینه جائی برای اجتهاد و شک باقی نمانده است.

این واکنش یک مسلمان «آگاه و دارای علم» به شهادتین یک کافر حربی است، که حتی یکی از دستهای این مجاهد را نیز قطع کرده است، [[30]](#footnote-30)که بر این اساس مشمول حقوق مسلمین می گردد، فرقي نمي كند كه از روي ترس اقرار كرده (اجبار) و يا از روي اختيار، و مجاهدی كه با اين تازه مسلمان معلوم الحال مبارزه مي كند نبايد شک و گمان شخصي كه مبتني بر تكفير است را حجت قرار بدهد. چون در این صورت با پیروی «آگاهانه» از ظن و گمان از دروغ ترین سخنان در قضاوت خود پیروی کرده است «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ..... » [[31]](#footnote-31)نه از راستترین سخنان «إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ» [[32]](#footnote-32)و پناه بر الله از این گمراهی آشکار که شخص را «آگاهانه» و «عمدا» و «بدون تأویل و شبهه»به سمت قتل مومنی بی گناه می کشاند؛ که الله متعال عمق مصیبت ناشی از آن را چنین وصف نموده است : « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً …. \* وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/92-93)

**آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا اینکه ابتدا حکم به اسلام شخص داده می شود و سپس به شروط و موانع پرداخته می شود ؟**

قاعده ی مورد پذیرش نزد ما این است که اسلام شخص زمانی که با یقین ثابت شده است با شک و گمان برداشته نمی شود و تنها با دلیل و یقین از دایره ی اسلام اخراج می گردد و به همین شیوه کافر اصلی نیز اسلامش مورد پذیرش قرار نمی گیرد مگر با دلیل و یقین .

مذهب حنفی ها :

ملا علی القاری در شرح شفا می گوید:" علمای ما می گویند: اگر 99 دلیل دلالت بر تکفیر یک مسلمان وجود داشته باشد و در برابر تنها یک دلیل برای ماندگاری او در اسلام وجود داشته باشد مفتی و قاضی باید بر همان یک دلیل عمل کنند؛ این هم بر گرفته از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که: ادرءوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم، فإن وجدتم للمسلم مخرجا فخلوا سبيله، فإن الإمام لأن يخطئ في العفو خير له من أن يخطئ في العقوبة. رواه الترمذي والحاكم ."

مذهب مالکی ها :

الحافظ در الفتح با یادآوری آنچه که آورده شد از ابن بطال روایت می کند که گفت: " لِأَنَّ مَنْ ثَبَتَ لَهُ عَقْد الْإِسْلَام بِيَقِينٍ لَمْ يَخْرُج مِنْهُ إِلَّا بِيَقِينٍ "

و از قرطبی نیز در المفهم نقل شده است که می گوید:" باب التَّكْفِير باب پرمخاطره و ريسک داری است، و هیچ چیزی را مانند سلامت (ایمان) خود ارزشمند نمی دانیم."

همچنین القاسمي از ابن عربی نقل می کند که می گوید : جاهل و خطاکار این امت، هر چند که مرتکب عمل کفر و شرک آمیزی گردد باز کافر نمی گردد؛ او عذر به جهل و خطاء دارد تا زمانی که حجت و دلیلی برایش روشن گردد که آشکارا و واضح به وی نشان می دهد که در صورت ارتکاب آگاهانه ی آن کافر می گردد؛ و یا اینکه اموری آشکار و معلوم و ضروری از دین را انکار کند که اجماع قطعی بر آن وجود دارد و هرمسلمانی بدون نظر وتأمل آنها را می شناسد.[[33]](#footnote-33)

مذهب شافعی ها :

ابن تیمیه می گوید: و همچنان هنگامی که حفص الفرد گفت قرآن مخلوق است و امام شافعی به وی گفت: «كفرت بالله العظيم» سوگند به خداوند بلند مرتبه کافر شدی؛ برای وی روشن نمود که این سخن وی کفر است اما صرفا به خاطر این گفته، حکم به مرتد بودن حفص نداد، چون برای وی حجت و دلیلی که وی به واسطه ی آن کافر می گردد را روشن ننموده بود؛ و چنانچه اعتقاد داشت که او مرتد شده است تلاشی برای کشتن وی انجام می داد .[[34]](#footnote-34)

الحافظ از غزالي نقل می کند که: برای شخص سزاوار و شایسته است به هر طریقی که شده از تکفیر مسلمان پرهیز کند، به درستی که مباح کردن خون مسلمینی که به توحید اقرار نموده اند خطاست و خطا در ترک زندگی هزار کافر سبکتر از خطا در ریختن خون تنها یک مسلمان است.[[35]](#footnote-35)

و ابن حجر هیتمی می گوید: برای مفتی شایسته است که به دلیل خطر عظیم تکفیر، و چیره شدن شک وعدم اعتمادش، بویژه از شتاب کردن در تکفیر، تا آنجائی که برایش امکان دارد در تکفیر احتیاط کند؛ و این چیزی بوده است که بزرگان ما در گذشته و حال بر آن بوده اند .

مذهب أحمد بن حنبل :

ابن تيمية می گوید: هر وقت آنها را می بینی می گویند «هر کسی این چنین گفت کافر است» شنونده خیال می کند که این لفظ شامل هر کسی می گردد که چنین سخنی را گفته است، و نمی اندیشند که تکفیر دارای شروط و موانعی است که این حکم را در حق شخص معین دور می کند، و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نیست مگر زمانی که شروط در آن یافت شده و موانع نیز منتفی شده باشند؛ این را روشن کنم که امام احمد بن حنبل و تمام امامان اکثر کسانی را که چنین کلامی بر زبان رانده اند به صورت معین تکفیر نکرده اند. امام احمد جهمیه که منکر صفات و اسماء الله بودند را تکفیر می کرد، چون رد کننده ی گفته هایشان از آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده بود در میان مردم آشکار و روشن بود.... با این وجود علماء و بزرگان آنها را تکفیر می کرد نه پیروان آنها را. [[36]](#footnote-36)

عبد الرحمن بن ناصر السعدي می گوید: اهل تأویل در اهل قبله که گمراه گشته ودر فهم آنچه در کتاب و سنت آمده است دچار خطاء شدند، با وجود ایمانشان به پیامبر و اعتقاد کامل به تمام آنچه گفته و هر آنچه که گفته است حق است و به آن پایبند شدند اما در پاره ای از مسائل خبری یا عملی دچار خطاء گشتند، چنین اشخاصی کتاب و سنت دلالت دارد بر اینکه آنها از دین خارج نمی شوند و نمی توان احکام کافرین را بر آنها تطبیق داد؛ و تمام صحابه و تابعین و تمام امامان پس از آنها بر این قاعده بوده اند .

مذهب زیدیه :

الشوكاني می گوید: بدان، برای مسلمانی که به الله و روز قیامت ایمان دارد شایسته نیست حکم خارج کردن مسلمان از دین اسلام و داخل شدن او در کفر را قبل از آنکه دلایلی روشنتر از خورشید برایش بیاورد صادر نماید؛ این با احادیثی که از طریق گروهی از صحابه روایت کرده اند ثبت شده است که «من قال لأخيه يا كافر فقد باء بها أحدهما» [[37]](#footnote-37)در این احادیث و آنچه در این رابطه آورده شده است عظیم ترین مانع و نهیب کننده و بزرگترین پند دهنده و واعظ در ممانعت از شتاب در تکفیر وجود دارد و الله متعال فرموده است: «مَنْشَرَحَبِ الْكُفْرِصَدْراً»(نحل/106) در این صورت باید سینه برای کفر گشاد و قلب به این کفر اطمینان و نفس انسان نیز بر این کفر آرام گرفته باشد. و چنانچه شخص مسلمان به واسطه ی جهل در مصیبتهای عقاید فاسد بیافتد و به مخالفت با مسیر اسلام بپردازد ، و یا اینکه به واسطه ی جهل مرتکب عملی کفر آمیز گردد و یا اینکه شخص مسلمان سخنی را بر زبان راند که دلالت بر کفر دارد اما به معنای آن اعتقاد ندارد در تمام این موارد حکم خروج او از اسلام اعتبار ندارد. [[38]](#footnote-38)

**در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود**

اختلاف سنت و مقتضی حکمت الهی است که الله متعال در مورد آن می فرماید: وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّهً وَاحِدَهً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ‏ إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ ﴿هود/ ١١٨﴾ بااین دیدگاه باید گفت که در دولت اسلامی یا «الجماعة» و شورای حاکم بر آن اختلاف نه تنها ضرورت بلکه به دلیل فربه کردن نفقه وتوسعه آن، رحمت نیز به حساب می آید و نمی توان همه مردم را بدون اختلاف یافت و تنها ابزاری که آنها را جمع می کند شورای اولی الامر تحت پوشش دولت اسلامی است که نماد الجماعة است .ادعایی غیر از این جهت اتحاد آرای مختلف، با سنت الهی مغایر بوده و قطعا هر آنچه با سنت خداوند در تضاد باشد به شکست محکوم خواهد بود.

در این صورت زمانی که الله متعال می فرمایند :« ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» (انبیاء،92).و « ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون» (مومنون/52) تنها راه تبدیل شدن به امت واحده را عبادت الله متعال از کانال شریعت آخرین فرستاده اش معرفی نموده که این فرستاده نیز با پیروی از شریعت، شورای اولی الامر تحت پوشش الجماعة یا دارالاسلام را یگانه ابزار و ضامن حفظ این امت واحده معرفی می نماید .

قبل از انهدام الجماعة و شورای اولی الامر، اختلاف تنوع بود نه تضاد، و تنوع همیشه مصدر ثروت و برکت بوده و می‌‌باشد و زمانی که اختلافات مسلمین مسیر اشتباهی را می پیمود در همان دایره ی نسیان و خطاء باقی می ماند و با مراجعه به شورای مسلمین، اینهم رفع می گردید؛ به گونه ای که ام المؤمنین عایشه درباره ی برخی از صحابه که با آنان اختلاف داشت، فرمود: او دروغ نگفته است، ممکن است فراموش کرده یا اشتباه می کند یا دچار توهم شده است. در چنین جامعه ای بعضی افراد در مسائلی قابل اجتهاد در حالی متفاوت به نظر می رسند که از جهت اعتقاد به حكم و صورت مسئله با دیگران اختلافی ندارند بلکه تنها تمایزشان با ديگري در شيوه بيان آن و عرضه كردنش است. در چنین جامعه ای حسن ظن به الله و بندگان الله از بزرگترین شعبه‌های ایمان و سلامت قلب اعضای آن است.

البته تأويل اشتباه نسبت به نصوص شرعي در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز رخ داده است، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم. اما با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن با وجود حکومت اسلامی و و حفظ الجماعة و شورای صحابه ، تازمانيكه «حجتِ نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهلش رفع نشده و از او طلب توبه نشد شخص به واسطه ی خطای خود تکفیر نشد.

ابن القيم در بدائع الفوائد از أبي القاسم السهيلي در مورد گفته ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد براء بن معرور آورده است که :«قد كنت على قبلة لو صبرت عليها». یعنی براء قبل از تغییر قبله به سمت کعبه نماز می خواند در حالی که مسلمین به سمت بیت المقدس نماز می خواندند و رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها به هماهنگی با مسلمین دستور داد و به وی دستور نداد که نمازهایش را اعاده کند چون تأویل کرده بود .

ابن قیم به دنبال ذکر این واقعه می افزاید : و مثل همین مورد:

* ونظير هذا أنه لم يأمر من أكل في نهار رمضان والإعادة لما ربط الخيطين في رجليه وأكل حتى تبيناً له لأجل التأويل
* ونظيره أنه لم يأمر أبا ذر بإعادة ما ترك من الصلاة مع الجنابة إذ لم يعرف شرع التيمم للجنب . فقال : يا رسول الله إني تصيبني الجنابة فأمكث الشهر والشهرين . لا أصلي يعني في البادية . فقال : أين أنت عن التيمم .
* ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر المسيء في صلاته بإعادة ما تقدم له من الصلوات التي لم تكن صحيحة وإنما بالإعادة في الوقت ، لأنه لم يؤد فرض وقته مع بقائه بخلاف ما تقدم له .
* ونظيره أيضاً أنه لم يأمر المتمعك في التراب كما تتمعك الدابة لأجل التيمم بالإعادة مع أنه لم يصب فرض التيمم .
* ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر معاوية بن الحكم السلمي بإعادة الصلاة . وقد تكلم فيها بكلام أجنبي ليس من مصلحتها
* ونظيره أيضاً أنه لم يضمن أسامة قتيله بعد إسلامه بقصاص ولا دية ولا كفارة .

" در زمان حکومت عمر بن خطاب نیز صحابه اي به نام قدامه بن مظعون مرتکب تأیلی شد،ا ز آن جهت كه خمر را براي خود حلال كردند واين فرموده خداوند را تأويل كردند كه مي فرمايد: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا(مائده/93) «براي كساني كه ايمان آورده وعمل صالح انجام داده اند گناهي نيست بر آنچه كه خورده اند.»كه عمربن خطاب در مورد آن با «شوری» مشورت كرد وگفتند:اي اميرالمؤمنين! نظر ما براين است كه آنها بر خداوند دروغ بسته اند ودر دين خداوند چيزي را تشريع كرده اند كه خداوند اجازه آن را نداده است. پس گردنشان را بزن. وعلي بن ابی طالب ساكت بود. عمرنظر اورا پرسيد. علي گفت :نظر من براين است كه از آنها استتابه شود؛ اگر توبه كردند به خاطر نوشيدنشان هشتاد ضربه تازيانه مي خورند ولي اگر توبه نكردند گردنشان زده مي شود. زيرا برخداوند دروغ بسته و در دينش تشريع كرده اند كه خداوند اِذن آنرا نداده است." [[39]](#footnote-39)

إبن تيميه می گوید: قدامه و جمعي ديگر خمر نوشيدند واين فرموده خداوند را تأويل كردند كه مي فرمايد:«بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهي نيست بر آنچه كه خورده اند.» پس هنگامي كه اين جريان براي عمر بن خطاب ذكرشد او علي بن أبي طالب وساير صحابه براين متفق شدند كه اگر به حرام بودن (خمر) اعتراف كنند، مورد تازیانه قرار مي گيرند. ولي اگر به حلال بودن آن مصّر باشند كشته مي شوند. وعمر به قدامه گفت: خطا كردي، به نِشانه نَزَدي؛ اما اگر تو تقّوا داشتي وايمان آورده اي وعمل صالح انجام مي دهي، خمر را نمي نوشيدي. واين آيه به سبب آن نازل شد كه هنگامي كه خداوند خمر را تحريم كرد وتحريم آن بعد از واقعه اُحُد بود بعضي از صحابه گفتند: پس حال همراهان ما چگونه است در حالي كه خمر مي نوشيدند؟ وخداوند اين آيه را نازل كرد در آن بيان مي كند كه خوردن ونوشيدن چيزي در حالتي كه حرام نشده است، گناهي برآن نيست اگر از مؤمنان متّقي وصالح بوده باشند.".[[40]](#footnote-40)

مورد آشکار دیگری که در عصر صحابه اتفاق افتاد ظهور خوارج بود . درکتاب المغنی آمده است :

اگر شخص کشتن بی گناهان و گرفتن اموالشان را بدون هیچگونه شبهه و تأویلی جایز بداند کافر می شود ولی اگر چون خوارج برای انجامش تأویل داشته باشند بیشتر فقهاء آنها را هر چند ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموالشان را مباح دانسته و آن را به قصد نزدیکی به خدا انجام داده اند، تکفیر ننموده اند و در ادامه می گوید: از جمله موارد شناخته شده در مذهب خوارج، تکفیر بسیاری از اصحاب و تابعین و همچنین خون و مالشان را حلال و کشتن آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده بودند، ولی علی رغم همه این مسائل فقهاء به خاطر تأویلاتشان حکم به کفرشان صادر نکردند و همچنین از دایره حرام خارج می شود هر حرامی که بواسطه تأویل حلال گردد.[[41]](#footnote-41)

در فتاوای ابن تیمیه مجموع ابن قاسم آمده است: بدعت خوارج به خاطر بدفهمیشان از قرآن بود و قصد معارضه با آن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که بر آن دلالت نمی نمود و گمان داشتند آن موجب تکفیر نمودن کسانی است که مرتکب گناه می شدند.[[42]](#footnote-42)

و باز در همان جلد می گوید: خوارج با سنت که قرآن دستور به تبعیتش داده مخالفت کردند و مؤمنانی را که قرآن دستور به مولات و محبتشان داده، تکفیر کردند لذا دنباله رو متشابهات قرآن شدند و بدون آگاهی از معنایش آن را بر خلاف واقع تفسیر و تأویل کردند آنها راسخ در علم و تابع سنت نبودند و به جماعت مسلمانانی که قرآن را می فهمیدند رجوع نکردند. [[43]](#footnote-43)

و باز ایشان  می گوید: در بین اصحاب کسی حتی علی بن ابی طالب  و دیگران هم هیچکس از آنها را تکفیر ننموده بلکه در مورد آنها حکمشان این بود که ظلم و تعدی کرده اند چنانکه آثار، ما را به آن راهنمایی می کند [[44]](#footnote-44)و باز می گوید: مسئله مذکور همانطور که توضیح آن گذشت از امامان چون احمد بن حنبل و دیگران نقل شده است.[[45]](#footnote-45)

همچنین می گوید: خوارج مارقین که پیامبر صلی الله علیه و سلم  دستور کشتنشان را داده بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب   که یکی از خلفای راشدین می باشد رهبری جنگیدن با آنها را متعهد شد و امامان دین از اصحاب و تابعین و بعد از آنها نیز، همگی بر جنگیدن با آنها اتفاق نمودند ولی با این حال علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و باقی اصحاب آنها را تکفیر نکردند بلکه علی رغم دستور دادن به جنگیدنشان آنها را مسلمان می دانستند و امام علی  تا زمانی که آنها خونی را به ناحق بر زمین نریختند و اقدام به غارت اموال مردم نکردند با آنها نجنگید؛ بنابراین نه بدان سبب که آنها را کافر می دانست بلکه به خاطر جلوگیری از ظلم و تجاوزشان به جان و مال مردم با آنها جنگید،  به همین دلیل اسیران آنها را به عنوان برده و اموالشان را به غنیمت نگرفت و هنگامی که اینها به نص و اجماع گمراهی و ضلالتشان ثابت است علی رغم دستور خداوند و رسولش به کشتنشان، تکفیر نمی شدند چگونه در مورد گروههایی که در مورد مسائلی حق را نیافته و در آن دچار اشتباه شده اند حکم کفر صادر می شود؟ چه کسی از اصحاب آگاهتر است؟ برای هیچکدام از این گروهها درست نیست که دیگری را تکفیر نماید و یا خون و مالش را حلال بداند هر چند در آنها به طور قطعی بدعت وجود دارد و گاهاً کسی که دیگری را تکفیر می کند خود مبتدع است و چه بسا بدعتش از دیگری غلیظتر است در بیشتر موارد آنها نسبت به حقایقی که در موردش اختلاف دارند جاهل می باشند. و در ادامه می گوید: هرگاه مسلمانی به سبب تأویل جنگید و یا دیگری را تکفیر نمود به سبب آن تکفیر نمی شود.[[46]](#footnote-46)

زمانی که شورای اولی الامر، به عنوان تنها مرجع وحدت بخش دیدگاههای مختلف، بر اثر انهدام حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از بین رفت، ایجاد اختلاف ناپسند و به دنبال آن فرقه سازی و مذهب گرائی واقعیتی اجتناب ناپذیر می گردد. با انهدام حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر تابع آن، اکثر مسائل فقهی قابل اجتهاد مسیر دیگری تاحد مذهب سازی و حتی تفرق را پیموده و مواردی که مسلمین به نحوی در آن اجماع داشته باشند نابود گردید چون شورا که مصدر اجماع است از بین رفته بود و اجماع از هیچ به وجود نمی آید. بر این اساس علمای ربانی به حکم ضرورت در مواجهه با چنین مصیبتی آدابی را در زمینه اختلاف بیان نموده اند .

میان اختلاف و تفرقه تفاوت فاحشی وجود دارد. در هر صورتی تفرق ناپسند و مذموم است و هر اختلافی که به تفرق بیانجامد نیز ناپسند و نهی شده است . « وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ۚ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (آل‌عمران/105-104) در اینجا آن مقامی که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد «امت» است که وجود آن بستگی به وجود «شوری» دارد و از کانال همین شورای یک رای واحد را به عنوان «اجماع» به کسانی که قصد امر به معروف و نهی از منکر آنها را دارد ارائه می دهد نه آرای مختلف را .

حتی تفرق در جسمها نیز نهی شده است چه رسد به تفرق در باورهای یک مسلمان . در حدیثی از ابی‌ثعلبه خشنی آمده که فرمودند: صحابه عادت داشتند وقتی در محلی اردو می‌زدند در کوهپایه‌ها و بیابان پراکنده می‌شدند . رسول الله صلی الله علیه و سلم با مشاهده این حال فرمودند: پراکندگی شما در کوهپایه‌ها و بیابان را شیطان به وجود آورده است. از آن روز به بعد صحابه در همه مکانها پیوسته و در کنار هم بودند تا آنجا که گفته‌اند: اگر پارچه‌ای روی آنها پهن می‌شد همگی زیر آن قرار می‌گرفتند.

تفرق ویران نمودن اصل وحدتی است که بیشتر احکام شرعی فقط در صورت وحدت و اجتماع قابل اجرا هستند و با از بین رفتن وحدت علاوه بر آنکه در اجرای این احکام در میان عموم مسلمین خلل ایجاد می شود عامل «فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» می گردد در حالی که امر است « وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » (انفال/46)

**در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است**

علماء می دانستند که وظیفه ی دعوت بر عهده ی «امت»ی از میان مسلمین می باشد که از «شوری» بر خواسته و این شورا که از قدرت حکومتی دارالاسلام یا الجماعة برخوردار است با «اجماع» خود یک رأی واحدی را به عموم مسلمین می رسانند که واجب الاطاعه بوده و مخالفت با آن حرام می باشد و همین قدرت حکومتی دارالاسلام ضامن اجرای این اجماع واحد است . در نتیجه تنها نهاد شوراست که در حالت عادی شایستگی حلال و حرام کردن مسائل مستحدثه را دارد .

حالا که حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از بین رفته و به دنبال این مصیبت بزرگ جماعت واحد و «امت واحد» نیزاز میان رفته و جماعتها و امم کوچک و متفرقی ایجاد شده اند و «شورای واحد» اولی الامر نیز نابود شده و اجتهادات افراد جای آن راگرفته و «اجماع واحد» نیز به صورت طبیعی از میان رفته است، به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» هر عالمی ناچارا اقدام به روشنگری در مورد مسائل مورد نیاز مسلمین در وضع موجود خود می نمودند، اما بر این نکته آگاه بودند که رای آنها مثل رای «اجماع» نیست و نمی تواند معیار حلال و حرام در امور اجتهادی روز برای همگان باشد . بر این مبناء، بر امام مالک بسیار سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید: این حرام است، بلکه باید بگوید: من آن را ناپسند می‌دانم.

ابن رشد در البیان و التحصیل می گوید : مالک گفته است: فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال است و آن حرام، بلکه گفته می‌شود من آن را نمی‌پسندم یا من چنین کاری نمی‌کنم. در گذشته مردم به این بسنده کرده و خشنود می‌شدند و می‌گفتند ما این را زشت می‌دانیم، یا باید از این پرهیز کرد، اما نمی‌گفتند این حلال است، این حرام است. و می گوید این برایم جالب است که در مناطق ما نیز رواج دارد.

محمدبن رشد می گوید: جمله‌ی ( فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال و آن حرام است) بدین معناست: آنچه به نظر مجتهد می‌رسد که حلال یا حرام است، زیرا ممکن است عالمان مجتهد دیگر با او هم نظر نباشند. هرگاه مجتهد درباره‌ی یک مسأله‌ی اجتهادی بگوید این حلال یا حرام است، شنونده گمان می‌برد که همگان آن را حلال یا حرام می‌دانند، پس باید مجتهد در ادامه ی حکم بگوید: این نزد من حلال یا حرام است. این بر اساس دیدگاهی است که معتقد است هر مجتهدی به خاطر اجتهادش نزد خداوند به راه صواب و بر حق است.اما طبق دیدگاه کسی که معتقد است حق یکی است و مجتهد گاهی به آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد، درست نیست که به هیچ عنوان یک مجتهد در مسائل اجتهادی بگوید این حلال است و آن حرام است، چون نمی‌‌‌‌‌‌‌‌توان بگوید حتماً راهش درست است، شاید نزد خداوند حق با کس دیگری باشد، شایسته است بگوید: در آنچه خداوند مرا مأمور کرده و مسئولیت دارم فتوا می‌دهم که این به نظرم مباح یا آن ممنوع است. اگر می‌داند که پرسشگر به چیزی پایین‌تر از این بسنده می‌کند شایسته است بگوید: این را نمی‌پسندم یا من چنین کاری نمی‌کنم. تا بدین گونه مسائل را حلال و مباح نشمارده باشد. مجتهد می‌تواند به همین مقدار اکتفا کند و بالله التوفیق.[[47]](#footnote-47)

علاوه بر آن در این حالت ضرورت و اضطراری که مسلمین به آن دچار شده اند ابن قیم می‌گوید: هنگامی که در یک مسئله آیه، حدیث یا اجماعی نباشد و قابل اجتهاد باشد، نباید به مجتهد یا مقلدی که به آن عمل کرده ایراد گرفت.

و سلطان العلماء عزبن عبدالسلام نیز می گوید: کسی که مرتکب کاری شود که در حرام بودنش اختلاف است و او آن را حلال می‌داند نباید به او ایراد گرفت مگر اینکه دلایلش ضعیف باشد.[[48]](#footnote-48)

امام‌الحرمین گفته است: مجتهد نباید در مسائل اختلافی به مجتهد دیگر تاخته و یا او را نکوهش کند زیرا به نظر ما هر مجتهدی در فروع به راه صواب است. و هر کس که معتقد است تنها یک مجتهد بر صواب است باز هم به نظرش آن مجتهد نامعین است، پس طبق هر دو دیدگاه نباید یک مجتهد، مجتهدان دیگر را نکوهش کند.

ابن تیمیه درباره‌ی امامان مذاهب گوید: هیچ کدامشان با احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم عمداً مخالف نکرده است، پس باید برای آنان در ترک حدیث صحیح توجیه و عذر بیابیم. او می‌افزاید: همه‌ی عذرها سه گونه‌اند: یک- باور نداشتن به این که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن سخن را گفته است. دو- باور نداشتن به این که هدف حدیث فلان موضوع است. سه- اعتقاد به منسوخ بودن حکم مسأله.

بیماری دیگری که بر اثر نبود حکومت اسلامی برمنهاج نبوت و الجماعة واحد و شورای اولی الامر ظهور نمود پدیده ی تقلید مردم از این علمای متفرق است. ابن عبدالبر درباره‌ی معذور بودن مقلد در تقلید از مجتهد می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند که عموم مردم باید از علما تقلید کنند. [[49]](#footnote-49)و ابن تیمیه نیز می‌گوید: جمهور معتقدند که فرد ناتوان از استدلال می‌تواند از عالم تقلید کند. با این وجود ابن قیم ماهیت مقلدین را اینگونه معرفی می کند: فرد عامی مذهب ندارد، زیرا کسی مذهب دارد که نوعی نظر و استدلال داشته باشد.

تا زمانی که بار دیگر با تشکیل حکومت اسلامی برمنهاج نبوت شورای اولی الامر شکل نگیرد و جماعتی واحد با امتی واحد به وجود نیاید که با اجماعی واحد رسالت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده گیر این حالت ضرورت و اضطرار مثل خوردن گوشت مردار تارفع این آفت ادامه دارد.

**علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت**

حدیث صحیحی وجود دارد که بر عدم کفر کسانی که در عقیده تاویل می‌کنند دلالت دارد، در صورتی که تاویلشان باعث ابطال و انکار اصل دین نشود و آن سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: «یهودیان بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که یکی در بهشت است و هفتاد در آتش، و نصرانیان بر هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند که هفتاد و یکی در آتش است و یکی در بهشت. قسم به آنکه جان محمد به دست اوست، بی‌شک امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ یکی در بهشت و هفتاد و دو در آتش» گفته شده: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان جماعت هستند».[[50]](#footnote-50)

ابوسلیمان خطابی می‌گوید: این که فرموده «امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می‌شوند» دلالت بر این دارد که همه‌ی این فرقه‌ها از دین خارج نیستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را امت خود دانسته، و همچنین دال بر این است که تاویل کننده از دین خارج نمی‌شود اگرچه در تاویل خود دچار اشتباه شود»[[51]](#footnote-51)

ابن تیمیه می‌گوید: «و همینطور دیگر هفتاد و دو فرقه، کسانی از آنها که منافقند در باطن کافرند، و آنکه منافق نیست بلکه در دل به الله و پیامبرش مومن است در باطن کافر نیست هرچند در تاویل دچار اشتباه شود، حال این اشتباهش هر چه باشد...

و کسی که بگوید این هفتاد و دو فرقه همه‌شان کافر و خارج از ملتند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و بلکه اجماع ائمه‌ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است، زیرا هیچ یک از آنان همه‌ی هفتاد و دو فرقه را کافر ندانسته و بلکه خود آنها بر اساس برخی عقاید یکدیگر را تکفیر می‌کنند»[[52]](#footnote-52)

نمونه های زیادی در این زمینه در تاریخ اسلام یافت می شود که کسی گروههایی چون خوارج که تاویل نموده‌اند و معتزله‌ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نکرده‌اند اما با بدعت خود راه را گم کرده‌اند و در گمان خویش برحق‌اند و گروههای اینچنینی را اهل تأویل دانسته و تکفیر نکرده اند . به همین سبب صحابه در این که خوارج جزوسرگردانان و مارق هستند متفق بودند، چنانکه در این باره احادیث صحیحی وارد شده است، و همچنین بر این اتفاق نموده‌اند که آنان از اسلام خارج نشده‌اند با اینکه خون مسلمانان را حلال شمرده و مورد شفاعت قرار گرفتن اهل کبائر و بسیاری از اصول دینی را منکر شدند، اما تاویلشان مانع از تکفیر آنان شد.

ابن تیمیه می‌گوید: «تاویلگری که قصد پیروی از پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ داشته است تکفیر نمی‌شود، بلکه اگر تلاش خود را کرده و سپس دچار اشتباه شده حتی او را فاسق هم نمی‌دانیم و این نزد مردم در مورد مسائل عملی شناخته شده است. اما در مسائل عقیده بسیاری از مردم کسی را که در این زمینه اشتباه کرده کافر دانسته‌اند، اما چنین سخنی از هیچ یک از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان متابعت نموده‌اند و نه هیچ یک از امامان مسلمان مشهور نیست، و بلکه در اصل از سخنان اهل بدعت است» [[53]](#footnote-53)

باز ابن تیمیه می‌گوید: « آنچه ذکر کردم در صورت ترک واجب یا انجام حرام توسط مسلمان به سبب تاویل از روی اجتهاد یا تقلید، نزد من واضح است، و حال چنین کسی بهتر از حال کافری است که تاویل کرده است، اما این مانع از آن نیست که با تاویلگر باغی بجنگم و شارب خمر تاویلگر را تازیانه بزنم و مانند آن؛ زیرا تاویل مطلقا باعث رفع مجازات دنیایی نمی‌شود، زیرا غرض از مجازات دفع فساد تجاوز [به احکام شرع] است» [[54]](#footnote-54)

وی همچنین می‌گوید: «اما کسی که زیانی را آشکار سازد، زیان وی دفع می‌شود اگر چه با مجازات او، هرچند مسلمان فاسق یا گناهکار، یا عادل و مجتهدی باشد که دچار اشتباه شده، بلکه حتی اگر صالح یا عالم باشد... همینطور کسی که به سوی بدعتی دعوت دهد که آن بدعت به دین مردم زیان برساند؛ اگر چه خود وی در آن مساله به سبب اجتهاد یا تقلید معذور باشد» [[55]](#footnote-55)

در این صورت عذر به تأویل به این معنا نیست که نمی توان در صورت مخالفت با قانون رایج اجرائی و آشکار شریعت«حد» را بر وی اجراء کرد، بلکه وی نیز همچون سایر مسلمین غیر قابل استثناء می باشد . چنانکه قدامة بن مظعون وقتی در مورد نوشیدن خمر تاویل نمود حد زده شد، و همینطور به معنای این نیست که افکار چنین کسی مستحق نقد و آسیب شناسی نباشد.

ابن تیمیه می‌گوید: «همینطور اقوالی که گوینده‌اش کافر دانسته نمی‌شود، شاید نصوصی که موجب شناخت حق می‌شود به گوینده‌اش نرسیده و یا شاید به او رسیده اما برایش اثبات نشده یا نتوانسته به فهم آن دست یابد و یا شاید شبهاتی بر وی عرضه شده که خداوند او را برایش معذور بدارد، پس هر که مومن باشد و در طلب حق تلاش کند و با این وجود دچار اشتباه شود، خداوند اشتباه او را ـ هر چه باشد ـ خواهد بخشید، چه در مسائل نظری (عقیدتی) یا ظاهری (عملی)، و این همان روشی است که اصحاب پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و جمهور ائمه‌ی اسلام بر آن بودند» [[56]](#footnote-56)

البته عده ای از امامان چون امام شافعی در مورد فرقه هایی از اهل تأویل از لفظ کفر استفاده کرده است . امام بیهقی می‌گوید: «آنچه از شافعی و دیگر ائمه درباره‌ی تکفیر این مبتدعان روایت کردیم، در حقیقت منظورشان کفری کمتر از کفر است») یعنی کفری که باعث خروج از دین نمی‌شود(.[[57]](#footnote-57)

و امام بغوی می‌گوید: «و شافعی شهادت اهل بدع را و همچنین نماز پشت سر آنان ـ البته همراه با کراهت ـ به طور مطلق جایز دانسته، و این قولِ او دلیل بر این است که اگر جایی برای برخی از آنان از لفظ کفر استفاده کرده منظورش کفری کمتر از کفر [اکبر] است،[[58]](#footnote-58)

ابن تیمیه می‌گوید:«شاید از یکی [از ائمه] چنین نقل شود که گوینده‌ی برخی اقوال را تکفیر نموده و منظورش از این سخن که فلان قول کفر است، هشدار و تحذیر است، و اگر آن قول کفر باشد نیز الزاما به آن معنی نیست که هر کس آن را از روی جهل یا تاویل به زبان آورده تکفیر کرده است؛ زیرا ثبوت کفر درباره‌ی یک شخص معین مانند ثبوت تهدید آخرت در حق اوست، که این دارای شروط و موانعی است»[[59]](#footnote-59)

حافظ ابن حجر به نکته ای اشاره دارد که بعضی از اهل تأویل را معذور نمی داند و می‌گوید: «علما گفته‌اند: هر تاویل کننده‌ای به سبب تاویلش معذور است(یعنی): گناهکار نیست، در صورتی که تاویلش در زبان عرب پذیرفته بوده و درعلم وجهی داشته باشد» [[60]](#footnote-60)

بر این اساس عده ای تأویل در «انکار» لا اله – الا الله و محمد رسول الله، وجود بهشت یا جهنم و امثال این موارد را روا نمی دانند . ابوحامد غزالی می‌گوید: «باید قاعده‌ی دیگری را گوشزد نمود که: شاید شخص با نصی متواتر مخالفت نماید و ادعای تاویل نماید، اما این تاویل نامیدن او هیچ اساسی ـ چه از دور و چه از نزدیک ـ در زبان [عرب] ندارد، و چنین چیزی کفر است و صاحبش نیز تکذیب گر [شرع] است اگر چه ادعای تاویل کند. این گفته‌ها در حقیقت تکذیبی است که آن را تاویل نامیده‌اند» [[61]](#footnote-61)

ابن الوزیر نیز می‌گوید: «در مورد کفر کسی که آنچه برای همه به ضرورت معلوم است را انکار می‌کند، و خود را زیر نام تاویل آنچه قابل تاویل نیست پنهان می‌سازد اختلافی نیست. مانند کار ملاحده در تاویل همه‌ی اسماء الحسنی و بلکه همه‌ی قرآن و شریعت و معاد اخروی از جمله رستاخیز و قیامت و بهشت و جهنم» [[62]](#footnote-62)

شیخ عبدالرحمن السعدی به صورت ساده در این زمینه می گوید: هر بدعتگذاری که چیزی از آنچه پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آورده یا قسمتی از آن را «بدون تاویل» انکار نماید کافر است؛ زیرا وی الله و پیامبرش را تکذیب نموده و نسب به حق تکبر و عناد ورزیده است ".

 ابن تیمیه در مورد اختلاف سخنان ائمه درباره‌ی مرتکبان بدعت‌های کفرآمیز که کدام‌یک باعث کفر می‌شود یا خیر؟ می گوید:

" اما مقصود این است که مذاهب ائمه مبنی بر تفصیل [و تفاوت]میان [کفر دانستن] نوع [یک اعتقاد] و [تکفیر] عین [شخص]می‌باشد و برای همین برخی از آنان در این مورد موارد متفاوتی را نقل کرده و عمق سخنشان را درک نکرده‌اند. مثلا گروهی از امام احمد درباره‌ی تکفیر اهل بدعت دو روایت کاملا متفاوت نقل کرده‌اند تا جایی که اختلاف را در تکفیر مرجئه و شیعیان که علی را برتر از [عثمان] می‌دانند، قرار داده‌اند و شاید تکفیر و جاودانه بودن در جهنم را [برای آنان] ترجیح می‌دهند، حال آنکه این مذهب امام احمد و دیگر ائمه‌ی مسلمان نیست، بلکه در مورد این سخن وی اختلافی نیست که وی مرجئه را که ایمان را سخنِ بدون عمل می‌دانند کافر نمی‌داند و کسانی را که علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند کافر نمی‌داند، بلکه حتی نصوص وی در امتناع از تکفیر خوارج و قدریه و دیگران صریح است؛ بلکه وی جهمیه را که منکر نام‌ّها و صفات الله هستند کافر می‌داند، زیرا سخنانشان به طور واضح و آشکار در تناقض با چیزی است که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آورده ، زیرا حقیقت سخن آنان به تعطیل آفریدگار می‌انجامد. وی با آنان روبرو شده و حقیقتِ سخنان آنان را که بر گرد تعطیل می‌چرخد دانسته است، و تکفیر جهمیه توسط سلف و ائمه مشهور است، اما با این وجود اشخاص معینی از آنان را تکفیر ننموده، زیرا کسی که به یک اعتقاد دعوت می‌دهد کارش بدتر از کسی است که صرفا به آن معتقد است؛ و کسی که مخالف اعتقاد خود را مجازات می‌کند بدتر از کسی است که به آن دعوت می‌دهد، و با این وجود حاکمانی که معتقد به قول جهمیه بودند و قرآن را مخلوق می‌دانستند و معتقد به دیده نشدن الله در آخرت و دیگر عقاید بودند و مردم را به سوی این اعتقاد فرا می‌خواندند و مورد آزمایش قرار می‌دادند و در صورت نپذیرفتن مجازات می‌نمودند و کسانی که این عقیده را نمی‌پذیرفتند کافر می‌دانستند، تا جایی که اگر اسیری را می‌گرفتند تا وقتی که به قول جهمیه اعتراف نمی‌کرد آزادش نمی‌کردند و مانند آن... و کسی را به مسئولیت نمی‌گماشتند و از بیت المال به هیچکس چیزی نمی‌دانند مگر در صورت پذیرش این عقیده، اما با این وجود امام احمد برایشان دعای رحمت نمود و آمرزش می‌خواست، زیرا می‌دانستند که آنان نمی‌دانند قولشان در واقع تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم و انکارِ چیزی است که ایشان آورده است، بلکه در تاویل خود دچار اشتباه شده و از کسانی که چنین عقیده‌ای داشتند تقلید کرده بودند.

همینطور وقتی امام شافعی خطاب به حفص الفرد که گفت: قرآن مخلوق است، فرمود: «به خداوند بزرگ کفر ورزیدی (یا کافر شدی)» در حقیقت بیان نمود که این سخن کفر است، و صرفا به مجرد این سخن حکم به ارتداد حفص نداد، زیرا حجتی که باعث تکفیر او می‌شد برای وی آشکار نشده بود، و اگر معتقد به تکفیر او می‌شد برای قتل وی تلاش می‌کرد. ایشان در کتب خود تصریح نموده که شهادت و گواهی اهل بدعت و نماز پشت سر آنان پذیرفته است" [[63]](#footnote-63)

پس از امام شافعی در مورد تأویلات اشعری ها نیز موضع گیری هایی شد . اشعری ها در عقیده بر یک درجه نیستند بلکه بر مدارس و روش‌های گوناگونی هستند، و آنانی که به سه قرن [نخست] نزدیکترند به حق نیز نزدیک‌ترند اما عده ای از آنها در عقیده‌ی خود شبهاتی دارند که مخالف اعتقاد سلف است و کسانی که از تکفیر آنان سخن گفته‌اند منظورشان قضایای کفرآمیزی است که در عقاید آنان موجود است نه آنکه بر اشخاص آنان حکم به کفر داده باشند یا مطلقا آنان را کافر بدانند، و منظورشان کفری است کمتر از کفر [که باعث خروج از ملت نمی‌شود] بنابراین، این طائفه از فرقه‌های خارج از اسلام نیست و افراد آن نیز کافر نیستند، بلکه از کسانی هستند که در مسائل و عقایدی که تقریر کرده‌اند به سبب تاویل معذورند.ابن عثیمین می‌گوید:«کسی را نمی‌شناسم که اشعری‌ها را کافر دانسته باشد»[[64]](#footnote-64)

ابن تيميه در ممانعت از تکفیر مسلمان اهل خطاء، تأویل و جاهل به حق می گوید:

" تكفير از جمله وعيدها به شمار مي رود.واگرچه آن قول، مشتمل برتكذيب آنچه باشد كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است، گاهي اين حالت وجود دارد كه آن فرد، تازه مسلمان شده و يا در صحرايي دورافتاده زندگي كرده و يا مواردي از اين قبيل. در چنين مواردي، فرد تا زماني كه حجت بر او اقامه مي شود، به سبب آنچه كه جحد مي كند تكفير نمي شود. وگاهي كساني وجود دارند كه اين نصوص را نشنيده اند؛ ويا اينكه آنها را شنيده اند اما نزد آنهابه اثبات نرسيده ويا نزد اومعارضي وجود دارد كه تأويل آنرا واجب مي كند ، اگر چه به خطا رود. وبه اين دليل اگر مردي مسلمان شد و نمي دانست كه نماز واجب است و يا نمي دانست كه خمر حرام است، پس بدليل عدم اعتقاد به واجب بودن نماز و حرام بودن خمر، نه تنها كافر نمي شود بلكه تا زماني كه حجت نبوي بر او اقامه نگردد، معاقبه نيز نمي شود. ووَجه صحيحي كه ادلّه شرعي برآن دلالت دارد اين است كه خطاب متوجه كسي نمي شود كه دسترسي به آن (علم شرعي) نداشته باشد. وبسياري از مردم هستندكه دراماكن و زمانهايی زندگي مي كنند كه بسياري از علوم نبوي پراكنده گشته؛ تا جايي كه كسي باقي نمي ماند تا آنچه را كه خدا پيامبرش را به آن فرستاده تبليغ كند.پس بسياري ازآنچه را كه خداوند پيامبرش را به آن فرستاده نمي دانند. وامثال اين مردمان تكفير نمي شوندوبنابراين ائمه براين متفق هستند كه كسي كه در باديه وصحرايي پرورش يافته كه دور از اهل علم وايمان است ونيز كسي كه تازه مسلمان شده است، اگر در اين حال چيزي از اين احكام ظاهرمتواتر را إنكار كند، تا زماني كه آنچه پيامبر صلی الله علیه وسلم آورده نشناسد ونداند حكم به كفر او داده نمي شود."[[65]](#footnote-65)

باز در کتاب مجموع الفتاوی ابن تیمیه آمده است:« أَنَّ التَّكْفِيرَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعُ قَدْ تَنْتَقِي فِي حَقِّ الْمُعَيَّنِ وَأَنَّ تَكْفِيرَ الْمُطْلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَكْفِيرَ الْمُعَيَّنِ إلَّا إذَا وُجِدَتْ الشُّرُوطُ وَانْتَفَتْ الْمَوَانِعُ»؛ [[66]](#footnote-66)حکم به کفر دارای شرایط و موانعی است که به واسطه ی چنین شروط و موانعی حکم به تکفیر در مورد فرد معین منتفی می گردد. همچنین لازمه ی تکفیر مطلقحکم به کفر تک تک افراد نخواهد بود؛ مگر اینکه شرایط محقق بوده باشد و مانعی در بین نباشد.

ابن تیمیه همچنین در این مورد می نویسد: « وَلَيْسَ لِأَحَدِ أَنْ يُكَفِّرَ أَحَدًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أَخْطَأَ وَغَلِطَ حَتَّى تُقَامَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَتُبَيَّنَ لَهُ الْمَحَجَّةُ وَمَنْ ثَبَتَ إسْلَامُهُ بِيَقِينِ لَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْهُ بِالشَّكِّ ؛ بَلْ لَا يَزُولُ إلَّا بَعْدَ إقَامَةِ الْحُجَّةِ وَإِزَالَةِ الشُّبْهَةِ»[[67]](#footnote-67)برای کسی جایز نیست که احدی از مسلمین را تکفیر نماید، هرچند بر خطا و اشتباه بوده باشد تا زمانی که حجت بر او اقامه گردد و راه بر او تبیین وروشن گردد. وهر کس که اسلام او به یقین ثابت بوده باشد به واسطه ی شک اسلام او برداشته نمی گردد؛ بلکه اسلام زایل نمی گردد مگر بعد از اقامه ی حجت و برداشته شدن شبهه از او.

بر این اساس تأویلات بکری مانع تکفیرش توسط ابن تیمیه گردید درحالی که ابن تیمیه با او در مورد «عقاید و توحید»چند بار بحث کرده بود. هنگامی که شیخ الاسلام ابن تیمیه با «بکری» بر سر مسئله توحید مناظره داشتند، بکری برای اعتقادات خود از آیات و احادیث استفاده می کردو تاویلاتی آوردکه از نظر شیخ الاسلام آن تاویلات مانع تکفیر بکری می شد! بوسیری هم توسط محمد بن عبدالوهاب درحالی که بوسیری به نظرش کفرداشت تکفیر نگردید . هرچند که اکثر مسلمین معتقد به شرکیات تولید شده به احادیث استناد می کنند.

رشید رضا در تعریف متأول و بیان حکم آن سخن ابن‌تیمیه را نقل می‌کند و در تأیید آن تعبیر «تحقیق نفیس» را به کار می‌برد و می‌نویسد: «متأول کسی است که قصد اطاعت دارد؛ ولی در اجتهاد دچار خطا می‌شود. تکفیرنکردن متأول در مسائل عملی و فروع فقهی بین مردم مشهور است؛ ولی در خصوص عقاید، بسیاری از مردم خطاکار را تکفیر می‌کنند؛ اما صحابه و تابعین تکفیر نمی‌کردند» [[68]](#footnote-68)او بارها بر لزوم پرهیز از تکفیر متأول تأکید می‌کند. وی در این بحث به‌شدت تحت تأثیر ابن‌تیمیه است. از مجموع سخنان رشید رضا پنج دلیل بر جایزنبودن تکفیر منکر متأول به دست می‌آید:

1. به عقیده او، چنان‌که از ابن‌تیمیه نیز نقل کرد، صحابه و تابعین، خطاکار متأول در ضروریات را تکفیر نمی‌کردند. او برای اثبات این اجماع شواهدی را ذکر می‌کند، از جمله اجماع صحابه بر مرتدنبودن خوارج. حاصل سخن او در این باره این است: گمراهی خوارج با نص و اجماع ثابت شده بود؛ زیرا پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمان قتال با آنها را صادر فرموده بود، و همه صحابه و تابعین نیز در جنگ با آنها اتفاق نظر داشتند؛ ولی علی بن ابی طالب در جنگ با آنها مانند کفار رفتار نکرد و حرمت مال و ناموس آنها را حفظ کرد و کسی از صحابه، علی را از این رفتار منع نکرد. این امر دلالت بر اجماع صحابه دارد. وقتی کسانی که به فرمان پيامبر صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه قتال با آنها واجب است و خونشان مباح است تکفیر نمی‌شوند، پس به طریق اولی افرادی که به دلیل مشتبه‌شدن حق بر آنها، ضروری دین را منکر می‌شوند، نباید تکفیر شوند.[[69]](#footnote-69)

2. بر اساس آیات قرآن، مجازات بعضی از گناهان مثل اکل مال یتیم، دوزخ است. با وجود این، نمی‌توان کسی را که مرتکب یکی از این گناهان شده به‌یقین اهل دوزخ دانست. زیرا ممکن است توبه کند، یا حسناتی داشته باشد که گناهان او را محو کند، یا خدا با مبتلاکردن او به مصیبت‌ها گناهش را بپوشاند و ... . در حالی که این شخص آگاهانه و بدون عذر مرتکب گناه شده است، ولی خطاکار از روی عمد مرتکب گناه نمی‌شود. پس به طریق اولی نمی‌توان او را مستحق مجازات دانست. زیرا خداوند خطا و نسیان را بر امت بخشوده است. [[70]](#footnote-70)

3. به موجب حدیثی که از صحیحین نقل می‌کند، پيامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که در قتل مسلمانی متأول بوده است نه‌تنها تکفیر نکردند، بلکه حبس یا کفاره‌ای هم بر او قرار ندادند .[[71]](#footnote-71)

 4. آیه 167 سوره آل‌عمران دلالت بر تکفیرنکردن متأول دارد: «وَ لِیعْلَمَ الَّذِینَ نَافَقُواْ وَ قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَتِلُواْ فی سَبِیلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُواْ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لاَّتَّبَعْنَاکمْ هُمْ لِلْکفْرِ یوْمَئذٍ أَقْرَبُ مِنهْمْ لِلْایمَانِ یقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَیسَ فی قُلُوبهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بمَِا یکتُمُون». حاصل سخن او این است: «یکی از واجبات دینی که هیچ مؤمنی آن را از سر عمد ترک نمی‌کند، جهاد در راه خدا است. بر اساس آیات قرآن، مانند آیه 15 سوره حجرات، ایمان منحصر است در کسانی که در راه خدا با مال و جان جهاد می‌کنند و سر باز زدن از جهاد از نشانه‌های کفر است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یرْتَابُواْ وَ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ أُوْلَئک هُمُ الصَّدِقُون». با وجود این، در آیه 167 سوره آل‌عمران، سخن ازکسانی است که هنگام حمله دشمن از جهاد سر باز زدند، و خداوند نمی‌فرماید که آنها کافرند، بلکه می‌فرماید به کفر نزدیک‌ترند. دلیلش، از نظر او، احتمال عذر یا تأویل است».[[72]](#footnote-72)

5. او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است» .

بر این اساس «اهل سنت و جماعت، غیرمتأول‌بودن را در تکفیر شرط می‌دانند» [[73]](#footnote-73). رشید رضا عقاید شیعه را مشمول قاعده تأویل می‌داند و تکفیرکنندگان شیعه را افرادی متعصب قلمداد می‌کند و می‌گوید:

علمای راستین شیعه و سنی، مخالفان مذهبی خود را، حتی اگر مرتکب کاری شوند که در مذهب آنها کفر محسوب می‌شود، ولی متأول باشد، کافر نمی‌دانند؛ و شکی نیست که شیعیان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران و ... ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، روزه می‌گیرند و حج به جا می‌آورند. با وجود این، برخی متعصبان، که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند، آنها را تکفیر می‌کنند، در حالی که یکی از قواعد خوب اهل سنت و جماعت این است که اگر قول صحیحی بر تکفیر مسلمانی، با قول ضعیفی بر تکفیرنکردن او تعارض کند، واجب است بر اساس قول ضعیف فتوا داده شود[[74]](#footnote-74)

این عذر به شبهه یا به تاویل همیشه وجود داشته است و در وضع موجود تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی از بین می رود . ابن تیمیه می گوید:

یکی از اصول مورد قبول اهل سنت این است که دین و ایمان عبارتند از:"«قول و عمل» و ایمان به وسیله اطاعت افزایش و به سبب معصیت کاهش پیدا می کند. اما در عین حال بخاطر مطلق معاصی و گناهان کبیره- همچون خوارج و مرجئه- حکم کفروارتداد اهل قبله را نباید صادر کرد.»" [[75]](#footnote-75)و " « در دل هر کسی ایمان به پیامبر و آنچه را که از جانب خداوند آورده وجود داشته باشد اگر در مورد بعضی از تأویلات در بدعت بیافتد و به اشتباه برود، چنین شخصی اساسا کافر نیست. خوارج آشکارا از بدترین بدعت گذاران و تکفیر کنندگان و واردشدگان به جنگ با مسلمانان بودند، اما هیچیک از اصحاب حکم کفر ایشان را صادر ننمودند.»"[[76]](#footnote-76)

ابن تیمیه همچنین می‌گوید: « و اما در مورد تکفیر، درست این است که هر یک از امت محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ‌ اجتهاد کرده و هدفش رسیدن به حق بوده اما اشتباه کرده است، کافر نمی‌شود بلکه اشتباهش بخشیده می‌شود و هر کس آنچه از سوی پیامبر آمده برایش آشکار شود اما پس از آشکار شدن هدایت با پیامبر مخالفت کرده و راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گیرد او کافر است، و کسی که از هوای نفسش پیروی کرده و در جستجوی حق کوتاهی کرده و بدون علم سخن بگوید، عاصی و گناهکار است و چه بسا فاسق شود و چه بسا نیکی‌هایی داشته باشد که از بدی‌هایش بیشتر شود».[[77]](#footnote-77)

ابن تیمیه در جای دیگری می‌گوید: «با این وجود کسانی که همنشین من هستند می‌دانند که من همواره بیش از هر کسی از نسبت دادن شخص معین به کفر یا فسق یا معصیت، نهی می‌کنم، مگر اینکه دانسته شود که با او اتمام حجت شده و بیان شده که هرکس آن کار را انجام بدهد کافر می‌شود، یا گاهی فاسق می‌شود یا اینکه گناهکار می‌شود، و من اقرار می‌کنم که الله اشتباهات این امت را آمرزیده است  و این شامل خطا در مسائل خبری ـ گفتاری و مسائل عملی می‌شود؛ و سلف پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف داشته‌اند و هیچ ‌یک از آنها گواهی کفر یا فسق یا معصیت علیه دیگری صادر ننمود ..» و مثال‌هایی را ذکر نموده سپس می‌گوید:‌ «و من بیان کرده‌ام که آنچه از سلف و پیشوایان نقل شده که گفته‌اند هر کس چنین و چنان بگوید کافر است، حقیقت دارد ولی باید میان گفتن بدون قید (کلی) و معین کردن شخص تفاوت بگذاریم ..» تا آنجا که می‌گوید: «تکفیر هشدار به عذاب است؛ و اگر گفتار شخص تکذیب سخن پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ باشد ولی او تازه مسلمان باشد یا اینکه در بیابان‌های دور افتاده رشد یافته باشد، چنین کسی با انکارش کافر نمی‌شود تا زمانی که حجت بر او اتمام نشود، و چه بسا شخص این نصوص را نشنیده باشد یا اینکه شنیده ولی برایش به اثبات نرسیده است، یا اینکه تناقضی برایش پیش آمده باشد مجبور شده آن را تأویل کند و اگرچه در اشتباه باشد؛ و من همیشه حدیثی که در صحیحین وارد شده را به یاد می‌آورم، درباره‌ی مردی که گفت: «هنگام که مُردم مرا بسوزانید سپس آسیاب کنید، سپس در دریا بیاندازید، سوگند به الله ، اگر الله بر من توان یابد مرا عذابی می‌کند که هیچیک از جهانیان را به آن صورت عذاب نکرده است. پس او را چنین کردند. الله فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین کنی؟ گفت: ترس از تو. پس الله او را آمرزید». و شخصی که بر اساس اجتهاد تأویل کرده و بر پیروی از رسول الله ـ‌ صلی الله علیه وسلم ـ‌ حریص است از آن شخص به آمرزش سزاوارتر است»[[78]](#footnote-78)

در این صورت میان عذر به سبب تاویل، و عذر به سبب جهل تفاوتی نیست، و بلکه شخص تاویلگر بیش از شخص جاهل شایسته‌ عذر است؛ زیرا او به آنچه معتقد است باز جاهل است، اما آن را حق می‌داند و به آن استدلال کرده از عقید‌ه‌اش دفاع می‌کند و فرقی در این نیست که این عذر در مسائل عملی باشد یا در امور علمی.

رشید رضا برخی مصادیق جایزنبودن تکفیر را اینگونه ذکر می کند :

1. کسی که مسائل اجتهادی یا اختلافی را انکار می‌کند .[[79]](#footnote-79)
2. کسی که به اخبار غیرقطعی درباره عالم غیب ایمان نیاورد، یا از کیفیت آن بپرسد .[[80]](#footnote-80)
3. کسی که لباس غیرمسلمانان را بپوشد [[81]](#footnote-81)
4. کسی که منکر معراج است [[82]](#footnote-82)
5. کسی که معتقد است بهشت و دوزخ روز قیامت خلق می‌شوند [[83]](#footnote-83)
6. کسی که معتقد است مؤمنان خدا را در بهشت نمی‌بینند .[[84]](#footnote-84)
7. کسی که معتقد است خداوند علیم بالذات است، ولی علم او زاید بر ذاتش نیست .[[85]](#footnote-85)
8. کسی که مرتکب گناه کبیره شود [[86]](#footnote-86).
9. مجتهدی که در اجتهاد دچار خطا شده است .[[87]](#footnote-87)

به عقیده رشید رضا ، کسانی که در فقرات فوق مسلمانان را تکفیر می‌کنند، انگیزه‌های دنیایی دارند و به منظور جلب نظر عوام و افراد کم‌سواد به این روش روی می‌آورند؛ ولی با این کار به اصل اسلام ضربه وارد می‌کنند.[[88]](#footnote-88)

حالا که چنین اضطراری برای اکثر مسلمین به وجود آمده و از نعمت دارالاسلام و جماعت واحد، شورای واحد، امت و اجماع واحد منتج از آن محروم گشته اند به ناچار مسلمین باید در اختلافات قهری که پیش می آید آدابی را رعایت کنند . قبل از پرداختن به ذکر چند مورد از این آداب به ذکر نامه ای اشاره می شود که گویای تمام جوانب کلام است .

امام شافعی، لیث بن سعد بن عبدالرحمن قاضی و عالم مصری را از امام مالک اعلم و فقیه تر می دانست و می گفت: لیث بن سعد فقیه تر از مالک است جز اینکه یارانش [برای حفظ علم و فقه وی] اقدام نکردند و در جای دیگر می‌گوید: لیث بیشتر از مالک پیرو اثر و حدیث است. اما این عالم بزرگوار با درک «وضع موجود مسلمین» ادب اختلاف را در برابرامام مالک چنین نشان می دهد :

"سلام گرم من تقدیمت باد، من به نسبت اینکه عالم بزرگواری مثل جنابعالی را می‌بینم خداوند احد را شکر و سپاس می‌گویم و از خداوند خواستارم امثالتان را زیاد کند. اما بعد، از خداوند حکیم و غفور خواهانم که ما را مورد عفو اغماض قرار دهد و عاقبتمان را در دنیا و آخرت با خیر و برکت گرداند. نامه پر ارجت به دستم رسید در آن سلامتی و سرحال بودن وضعیت خوب خود را ذکر فرموده بودید، این خبر گذشته از این که خوشحالم کرد باعث تقویت روحیه‌ام نیز شد. از خداوند خواستارم این سلامتی و عافیت و زندگی مؤمنانه را برایتان دوام بخشد و با شکر خود و زیاد بودن احسانش این سلامتی و عافیت و این حیات مؤمنانه را برایتان تکمیل گردند و سپس می‌‌فرماید: حتما خبر به شما رسیده است که بنده در بعضی از موارد فتواهایی صادر کرده‌ام باآنچه که نزد شما اهل مدینه است تفاوت دارد و به علت اعتمادم به اینکه قبلا شما اهل مدینه را درباره آن فتوا داده‌اید ترس و بیم مرا فرا گرفت زیرا می‌دانم که مردم از اهل مدینه پیروی می‌کنند، مدینه منزلگاه وحی است و مکان مقدسی است که قرآن در آن نازل می‌‌شد به هرحال آنچه که برآن اصرار کرده و نوشته‌ام به امید خداوند درست و صحیح است این فتوا از جهت شروط اجتهاد و افتا در موقعیت از حیات من برخواسته که گمان می‌کنم جنابعالی از آن راضی هستید. استاد عزیزم چنان فکر می‌کنم که آن‌قدر اهل مدینه را محترم و با فضیلت می‌‌دانم فکر نمی‌کنم کسی در این احترام و تقدیر به اندازه من حریص باشد و من هرگز منکر فتوایی که آنها بر آن اتفاق کرده باشند نیستم."[[89]](#footnote-89)

بر این اساس امام شافعی به شاگرد مخالفش می‌گوید:« آیا نمی شود با هم برادر باشیم، هرچند در یک مسأله اتفاق نکرده باشیم؟!! و نیز می گوید:«هرگاه با کسی مناظره کردم، گفتم خدایا! حق را بر دل و زبانش جاری ساز تا اگر حق با من بود از من پیروی کند و اگر حق با او بود من پیروش باشم».

از عمل امامانی چون لیث بن سعد بن عبدالرحمن، امام مالک، اما شافعی و دیگر امامانی که در شرایط پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر ظهور کرده اند می توان نکات اخلاقی و آداب نیکوئی را برداشت کرد که به چند نمونه آن اشاره می شود :

1. احترام به مخالف و تلاش جهت حرکت به سوی حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و جماعت واحد و شورای اولی الامر واحد و پرهیز از مطلق دانستن خود .همان گونه که امام مالک نپذیرفت مردم را به پیروی از موطا مجبور سازند .
2. پرهیز از اهانت به مخالفی که تابع اجتهادی غیر از اجتهاد شخص است و تمرکز بر نقاط مشترکی چون تشکیل دارالاسلام و شورای اولی الامر.
3. مزین شدن به صفت پسندیده ی انصاف .ابن تیمیه گوید:« ما مأمور به دادگری و انصاف هستیم، پس روا نیست که هرگاه فردی یهودی یا نصرانی، چه رسد به رافضی، سخنی حق بر زبان جاری می سازد آن را رها کنیم یا همه اش را رد نماییم».و نیز می‌گوید:« چنگ زدن به جماعت و یکپارچگی از اصول دین است و جزئیات اختلافی از فروع پنهان و کوچک است، پس چگونه به خاطر حفظ فرع،اصل را خدشه دار می‌کنیم؟»
4. محافظت از اصل « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ » و پرهیز از دشمنی و کینه با مسلمین.

حافظ ابن رجب می‌گوید: آن گاه که اختلافات مردم در مسائل دینی زیاد شده و پراکندگی‌شان گسترش می‌یابد به همان نسبت کینه و دشمنی‌شان نیز فزونی می‌گیرد و هر کدام می‌پندارند که برای خدا با دیگران دشمنی و کینه دارد، در عین حال که ممکن است معذور هم باشد و ممکن است نباشد و پیرو هوس خود باشد، چون در شناخت واقعیت کوتاهی کرده است. بسیاری از این درگیری‌ها به سبب پیروی از کسی است که هوادارانش می‌پندارند تنها او حق می‌گوید، این گمان گاهی اشتباه و گاهی درست است و گاهی هوس، خواهش یا عادت عامل و زمینه ساز کژی است که همه‌ی اینها ادعای دشمنی به خاطر خدا را خدشه دار می‌کند. پس باید مسلمان مواظب خودش باشد و در این موضوع بسیاراحتیاط کند و در آنچه تردید دارد وارد نشود تا مبادا در کینه توزی حرام افتد.

شاطبی می‌گوید: «هر مسئله‌ای که در جامعه‌ی اسلامی پدید آید و مردم پیرامون آن اختلاف کنند و این اختلاف در میانشان دشمنی، کینه و گسستگی بر جای نگذارد می‌دانیم که از مسائل اسلامی است، اما هر مسئله‌ای که پدید آید و به دشمنی، نفرت و تمسخر منجر گردد می‌دانیم که به هیچ عنوان از امور دینی نیست. این همان تفسیری است که پیامبرصلی الله علیه وسلم از آیه ی زیر برداشته‌اند:« آنان که دینشان را جدا ساختند و گروه گروه شدند» (انعام/159)، بنابراین بر هر دیندار و خردمندی است که از آن بپرهیزد…اگرمردم اختلاف کردندوازهم بریدند دلیل آن بدعتی است که به وجودآورده وهوس خویش راپرستیده اند. اسلام همواره به دوستی،مهربانی،همزیستی وهمبستگی فرامی خواند،پس هر دیدگاهی که به اختلاف منجر گردد از دین بیرون است» ابن تیمیه هر کس را که با موافقانش دوست است و با مخالفانش دشمن است،و مخالفان اجتهادی و دیدگاهی خود را تکفیر کرده و آنان را فاسق می خواند و جنگیدن با مخالفان را روا می داند، اهل تفرقه و درگیری می داند.

1. رعایت اولویتهای شریعت در حفظ وحدت و تسریع حرکت به سمت تشکیل دارالاسلام و شورای موحد.

ابن تیمیه ترک برخی از مستحبات را باعث دوستی دانسته و می گوید:« زیرامصلحت رسیدن به دوستی در دین بزرگ تر از برخی کارهاست، همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تغییر بنای کعبه را رها کردند، چون باقی ماندنش به همان حالت پیشین سبب نزدیکی دل‌ها می شد» ابن مسعود کامل خواندن نماز در مسافرت را بر عثمان ایراد گرفت اما پشت سرش نماز گزارد و گفت: درگیری ناپسند است.

**عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست**

در این زمینه، در ابتدا باید آگاهی های مورد نیاز و ضروری مردم با اقامه ی «حجت نبوی» بر مردم ارائه شده و برای آنها ملموس و آشکارا گردد، به نحوی که چگونه فرزندانشان را می شناسند« *يَعْرِفُونَهُ* كَمَا *يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ*» به همان شیوه نیز توانائی شناخت و تمیز احکام و شریعت خواسته شده را داشته باشند. بر این اساس علماء سعی نموده اند در یادگیری این علوم شرعی نیز اولویت بندی هائی را مطابق با نیازهای ضروری مسلمین ارائه دهند .

امام شافعی در این زمینه می گوید: "علم بر دو گونه است یکی علم عامه که [در وضع موجود] کسی نسبت به آن جهلی ندارد، مانند نمازهای پنج گانه، روزه رمضان،حج خانه خدا و زکات برای کسی که توانائی آن را دارد و اینکه زنا و قتل و دزدی و.. بر آنها حرام شده است ... تمام آگاهی و علم مورد نیاز موجود در این صنف در قرآن وجود دارند و در نزد اهل سنت نیز به صورت فراگیر موجود است به نحوی که سینه به سینه از عوام گذشته به عوام کنونی و دیگران آنهم از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم منتفل می شود بدون آنکه در شیوه ی روایت یا واجب بودن آن با هم اختلافی داشته باشند . این علم علم عمومی است که در آن هیچ امکان اشتباه در خبر و تأویل و درگیری وجود ندارد .... نوع دیگر علم به فروع فرایض چون احکام وغیره برمی گردد که نصی از قرآن و یا اغلب نصی از سنت نیز در مورد آن وجود ندارد، در صورتی که چنین موردی پیش آمد این مربوط به اخبار خاص است نه اخبار عام . "[[90]](#footnote-90)

و ابن رجب می گوید: آنچه که روشن و آشکار شده است، و زبانزد خاص و عام گردید، و به واسطه ی آن آنچه که ضرورت دین است یاد داده شد، در این صورت درآن هیچ شکی باقی نمی ماند و کسی هم به واسطه ی جهل در سرزمینی که اسلام به این شیوه در آن آشکار شده است معذور نمی گردد. "[[91]](#footnote-91)

نکته ی مهمی که نیاز به اشاره دارد اینکه عد ه ای با تأثیر پذیری از تقسیم بندی و اولویت گذاری علوم شرعی مورد نیاز مردم، کلاً دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند. و برای کسی که در فروع دچار اشتباه و خطاء گردد عذر به جهل می آورند اما در اصول عذر به جهل قائل نیستند؛ با این وجود همین گروه در اینکه کدام احکام اصول هستند و کدام فروع دچار اختلاف می باشند.[[92]](#footnote-92)

ابن تیمیه تذکر می دهد که اگر به کار بردن این عبارات تنها از باب اصطلاح رایج است، ناچاراً باید ضوابطی نیز برای این اصطلاح در نظر گرفته شود تا میان اصول و فروع فرق گذاشته شود .[[93]](#footnote-93) و می گوید: (برای کسانی که این تقسیم بندی را پذیرفته اند) شایسته است در این زمینه گفته شود که: هر آنچه مربوط به مسائل مهم علمی اخباری و مسائل عملی است اصول نامگذاری شود، و اما ریز بینی در این مسائل فروع نامیده شود.[[94]](#footnote-94)

با وجود آنکه این دو اصطلاح در میان علمای مسلمان شهرت بسیاری داشته و در تاریخ اندیشه های دینی اسلامی نقش برجسته ای ایفا کرده اند، اَمّا(چنانکه اشاره شد) نه در قرآن و نه در سنت چیزی به عنوان تقسیم بند دین به اصول و فروع فعلی وجود ندارد، بلکه توسط عده ای از متکلمین وضع شده است.

در این راستا ابن تیمیه و ابن قیمّ تقسیم دین به اصول و فروع را رد کرده‌اند و گفته‎اند: این تقسیم بعد از عصر صحابه پدید آمده است، از این رو می‎بینیم کسانی که به این تقسیم قائل‌اند بزرگترین اصول دین از جمله نماز را که رکنی از ارکان دین است جزء فروع می‎شمارند و مسائل اعتقادی مورد اختلاف سلف را فروع به حساب می‌آورند. می‌گوییم: اگر منظور شما از اصول، مسائل عقیده است، تمام دین اصول است؛ چون ما نمی‎توانیم عبادت‎های مالی یا بدنی یا قلبی یا زبانی را انجام دهیم مگر آنکه معتقد باشیم که مشروع‎اند؛ و باید قبل از عمل اعتقاد وجود داشته باشد و اگر چنین عقیده‎ای نباشد عبادت خداوند به وسیله عمل درست نخواهد بود.[[95]](#footnote-95)

 در این صورت عذر به جهل یعنی پذیرش جهل معتبر در تمام دین، نه بخشی از آن؛ و امور آشکار و بدیهی یعنی اموری که قبلا «برای شخص» آشکار و بدیهی گشته اند، نه اینکه در شریعت واضح و روشن بیان شده باشند؛ یا برای دیگران آشکار وبدیهی باشند؛ چون جهل  در اصل عذر می باشد و مؤاخذه و بازخواست  را از صاحبش  منتفی  می کند.

زمانی که الله متعال می فرماید :« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/١٥)  و ما عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبری  بفرستیم. و باز می فرماید: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ(نساء/۱۶۵): پیامبرانی را که فرستادیم  بشارت دهندگان و هشداردهندگان بودند  تا بعد از آمدن  پیامبران حجتی بر خداوند  برای مردم باقی  نماند . با این وجود آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم برای اهل فتره و کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب اتمام حجت می باشد، هر چند که برای مشرکین هیچ عذری قبل و بعد از آمدن رسول جدید پذیرفتنی نیست، و قبل و بعد از آمدن رسول بدون قبول عذر به جهل از آنان، باز کافری مشرک خوانده می شوند، اما برای یک اهل قبله و مسلمان هیچ تفاوتی دربین احکام آشکار و شناخته شده در دین و سایرموارد وجود ندارد، لذا زمانیکه فرد اهل فتره به سبب جهالتش درچنین مواردی برای قیامتش معذورتلقی می شود در این صورت شخص مسلمان در این موارد و سایر موارد پیشرفته ترازآن که بصورت اشتباه آموخته است وآن رابعنوان دین وحقیقت به اومعرفی کرده اند وخلاف آنراگمراهی وکفربرایش توصیف نموده اند در دنیا و قیامت دارای عذر معتبر است و باید نسبت به این مسلمین صبر و تامل نمود و شتاب نورزید.

در نتیجه برای یک مسلمان باید امور را آشکار و بدیهی نمود و پس از انجام این امر بر مجرم حکم صادر نمود. در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اموری آشکار و بدیهی بودند که علماء در قرون متمادی سعی نموده اند این امور را در اولویت آموزشهای خود قرار داده و همچنان برای یک مسلمان آشکار و بدیهی باقی بمانند، اما ممکن است در زمان و مکان خاصی باز این امور بدیهی و آشکار برای دیگر مسلمین آشکار و بدیهی نباشند، که باز جهل مانعی برای صدور حکم بر چنین مسلمینی می گردد.

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرنها پس از آن حکم چنین اموری برای مسلمین بدیهی و آشکار بود که در زیر تنها به دو مورد اشاره می شود که روشنگری در مورد آنها نیاز روز ماست :

* شوخی کردن و توهین به الله یا رسولش یا بی احترامی به قران یا ...... بدون اکراه و اجبار.

شوخی کردن و مسخره کردن الله و رسولش و آیاتش امر بزرگ و عظیمی است که صحابه و شاگردان آنها سالها از سرانجام جرم شوخی کنندگان به الله و رسول و آیاتش اطلاع یافته و این عمل را از اعمال و صفات کفار و خارج کننده ی از دایره ی مومنین می دانستند؛ و در عوض، بر احترام و تبعیت و .... از شریعت الله آموزش دیده بودند و هیچ امری از این امور برای آنها مجهول و ناشناخته نبود و در طی سالیان متمادی به اندازه ای بر روی آن کار شده بود و آموزش داده شده بود که جزو امور بدهی و آشکاری به شمار می رفت به گونه ای که هم جرم را می شناختند و هم عواقب جرم را و جهلی برای عموم مسلمین باقی نمانده بود تا عذر به جهلی هم مطرح باشد .

آنها می دانستند و آگاه بودند که الله متعال در پرهیز از این جرم خطرناک (شوخی به الله و رسولش ) بارها در قرآن فرموده است که :

* قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُواً.
* وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُواً.
* وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.
* وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ.
* وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً.
* وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ) إلى قوله: (ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .
* و آیات مشابه زیادی که در این زمینه در قرآن آورده شده است .

و در نهایت الله متعال به مسلمین در مورد ارتکاب به این جرم عظیم هشدار می دهد که : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ.

به همین دلیل کسانی که دایره ی شوخی و مسخره را تا حد کفر گوئی وسیع می نمودند، مسلمانان ضعیف الایمانی بودند که درواقع عالمانه به مبارزه با یکی از دستورات روشن و آشکار الله متعال بر می خواستند و خارج کردن آنها از دایره ی خاص مومنین به دایره ی وسیع مسلمین از طرف الله متعال به دلیل آگاهی و اقامه ی حجت رسول بر آنها قبل از ارتکاب این جرم بوده است و چنانچه به این کار جهل داشتند همین جهل مانع از خروج آنها از دایره ی مومنین می شد و تکفیر از طبقه ی مومنین و سقوط به طبقه ی عام مسلمین نمی شدند. اما می بینیم که الله متعال هیچ عذر و بهانه ای را از آنها قبول نکرده و می فرماید: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ \* لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُواْ مُجْرِمِينَ . (توبه/65-66)

بر این اساس هیچ دانشمند فقیهی ادعا نکرده که اگر شخصی خود را مسلمان بداند، او تا ابد مومن است و هرگز تکفییر نمی شود، بلکه یک سری قواعد و ضوابط بر اسلام حاکم است که هرکس آن ضوابط را رعایت ننموده وخارج گردد، حتی از اسلام خارج شده و مرتد می شود.

عده ای با استناد به این حکم قیاس کرده اند که حکم فحش دهنده به صحابه همان حکم فحش دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارد . در میان اهل سنت دو قول مشهور در زمینه حکم فحش دهنده به صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد:

**قول اول:**حکم به کفر و قتل ساب الصحابه.

ابن تیمیه در وجه این قول می گوید:

1. سب صحابه موجب ایذاء پیامبر صلی الله علیه وسلم می گردد؛ زیرا آنان اصحاب پیامبر بودند که پیامبر ایشان راتربیت نمود؛ و معلوم است که ایذاء پیامبر حرام می باشد.
2. بازگشت سب اصحاب به ابطال جمیع احکام شرعیه خواهدبود؛ زیرا صحابه ناقلین سنت بوده اند.
3. طعن در صحابه منجر به انکار اجماع می گردد؛ زیرا اجماع قائم است بر فضل و شرافت اصحاب.[[96]](#footnote-96)

 **قول دوم :** ساب الصحابه تکفیر نمی گردد؛ بلکه به واسطه ی چنین امری فاسق و اهل ضلالت می گردد و عقوبت وی نیز قتل نمی باشد؛ بلکه وی تعزیر شدید می شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد مجازات وی تکرار می گردد تا توبه کند. مشهور مذهب مالک بن انس تادیب شدید است و احمد بن حنبل نیز از فتوای به قتل می ترسیده است.[[97]](#footnote-97)

دلیل این قول در نزد قائلین به آن عبارت است از:

1. حدیث**:** «لا تسبوا اصحابی»؛ به اصحابم دشنام ندهید. در این روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم از فحش دادن به اصحابش نهی فرمودند، بدیهی است که چنین عملی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده که رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند، واگر چنین فحش وسبی حکم قتل را در پی می داشت رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بیان می فرمودند.
2. سخن ابوبکر صدیق:«ما هی لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله»، حکم قتل تنها مربوط به دشنام دهنده به رسول الله صلی الله علیه و سلم است. [[98]](#footnote-98)

با استناد به سنت عملی رسول الله صلی الله و علیه وسلم و قول ابوبکر صدیق که مخالفی در میان اصحاب نداشته و حکم اجماع به خود گرفته است می توان گفت حکم کسی که به اصحاب فحش و ناسزا بگوید قتل نیست. چنانکه کسی تا به حال فحاشان به عثمان و علی از عشره ی مبشره را تکفیر نکرده است . الله متعال می فرماید : « وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ »(اسراء/ 33) و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق.

حال کشتن‌ به‌حق‌ نیز شامل مواردی است که در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان شده اند که می فرماید:" لایحل دم امری مسلم یشهد أن لا إله إلا الله، و أنی رسول الله، إلا بإحدی ثلاث : النفس بالنفس، و الثیب الزانی و المفارق لدینه التارک للجماعة " [[99]](#footnote-99)«ریختن خون هیچ انسان مسلمانی که شهادت أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله را می‌گوید حلال نیست مگر به سه چیز : نفس در مقابل نفس، زناکار محصن، مرتدی که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

با استناد به این حدیث عثمان بن عفان از قاتلین خود می پرسید دلیل قتل وی چیست در حالی که هیچ یک از این جرمها را مرتکب نشده است ؟!

* دروغ بستن عمدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم :

عن سمرة بن جندب و المغیرة بن شعبة؛  قالا: قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ” من حدث عنی بحدیث یری أنه کذب فهو أحد الکاذبین”.ازسمرة بن جندب و المغیرة بن شعبة روایت است که رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمودند: هر کس ازجانب من سخنی را نقل کند در حالیکه یقینا می داند که آن دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.

* عن علی قال: قال رسول الله صلى الله علیه وسلم: “لا تکذبوا علی فإنه من یکذب علی یلج النار”.از علی روایت است که رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمودند: بر من دروغ نبندید زیرا هر کس که بر من دروغ می بندد  داخل آتش می گردد .
* عن أنس بن مالک؛ أنه قال: إنه لیمنعنی أن أحدثکم حدیثا کثیرا – أن رسول الله صلى الله علیه وسلم قال: “من تعمد علی کذبا فلیتبوأ مقعده من النار”/ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ[[100]](#footnote-100).از انس بن مالک روایت است که گفت: قطعا آنچه مرا مانع می شود از اینکه برای شما احادیث زیادی را روایت کنم این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: هرکس قصد دروغ بستن بر من را نماید پس باید نشیمنگاهش را از آتش آماده کند.
* از مغیره روایت است که من از رسول الله صلى الله علیه وسلم شنیدم که می فرماید:قطعا دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن برکسی دیگر نیست. هر کس عمدا بر من دروغ ببندد پس باید که نشیمنگاهش را از آتش آماده سازد.
* عن أبی هریرة، عن رسول الله صلى الله علیه وسلم؛ أنه قال “سیکون فی آخر أمتی أناس یحدثونکم ما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤکم. فإیاکم وإیاهم”. از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: عنقریب در آخر امت من، افرادی خواهند بود که برایتان سخنانی را بیان می کنند که نه شما ونه پدرانتان نشنیده است  پس شما خویش را از آنها و آنان را از خویش بدوردارید.
* من کذب علىّ متعمّداً فلیتبوا مقعده من النار»[[101]](#footnote-101)؛.هر کس بر من عمداً دروغى نسبت دهد باید جایگاهش را در آتش جهنم بداند.
* ودرروایتى دیگرازابوهریره نقل شده که پیامبرفرمود:” من تقوّل علىّ ما لم اقلّ فلیتبوّا مقعده من النار[[102]](#footnote-102) " هر کس به من گفتارى را نسبت دهد که من آن را نگفته ام باید جایگاه خود را در آتش جهنم ببیند.

این حدیث از جمله احادیثى است که ۶۲ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند و لذا به تصریح الحافظ المُنذري  و ابن الصلاح از جمله احادیث متواتر به حساب مى آید. [[103]](#footnote-103)الحافظ المُنذري می گوید : هذا الحديث قد رُوي عن غيرما واحد من الصحابة في الصحاح والسنن والمسانيد وغيرها حتى بلغ مبلغ التواتر، وبعضهم لئن يرتكبوا الكبائر أهون من أن يقولوا على الله ما لا يعلمون ويُدخِلوا في الدين شيئاً ليس منه.

* و نیز از پیامبر نقل شده که فرمود:" من حدّث عنّى حدیثاً وهو یرى انّه کاذب فهو احد الکذّابین" [[104]](#footnote-104)هرکس از من حدیثى را نقل کند؛ در حالى که مى داند دروغ است او یکى از دروغگویان مى باشد.
* و همچنین نقل شده که فرمود:" لا تکذبوا علىّ، فانّ الکذب علىّ یولج النار" [[105]](#footnote-105)به من دروغنسبت ندهید؛ زیرا نسبت دروغبر من موجب دخول در آتش است.

سیوطى مى گوید: «من گناه کبیره اى را همانند دروغ بستن بر رسول خدا  سراغ ندارم که احدى از اهل سنت انجام دهنده آن را به کفر نسبت دهد، و لذا شیخ ابومحمّد جوینى از اصحاب ما ـ که پدر امام الحرمین است ـ گفته: هر کس عمداً بر رسول خدا دروغ  ببندد کفرى پیدا مى کند که با آن از ملت اسلام خارج مى گردد. و طایفه اى از علما همچون امام ناصر الدین بن منیر از امامان مالکیه او را متابعت کرده است. و این دلالت دارد بر این که نسبت دروغ به رسول خدا  از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار مى آید؛ زیرا هیچ کدام از گناهان کبیره نیست که نزد اهل سنت مقتضى کفر گردد».[[106]](#footnote-106)او نیز از نووى و دیگران نقل کرده که نسبت دروغ بر پیامبر از گناهان کبیره به حساب مى آید.

المناوی می گوید: این وعید شدید بیانگر این است که دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است بلکه عده ای آن را کفر به حساب آورده اند. و الذعبی گفت: با عمد دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است که عده ای آن را کفر به حساب آورده اند، و به صورت عمدی حلال کردن حرامی یا حرام کردن حلالی کفر محض است. [[107]](#footnote-107)

ابن تيمية بعداز ذكرحديث بريدةمی گوید: در این زمینه عده ای بر اساس ظاهر حدیث حکم کشتن کسی را صادر می کنند که به صورت عمد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ بندد، و عده ای نیز چنین شخصی را کافر می دانند چون أبومحمدالجويني؛ تا جائی که ابن عقیل از شیخش أبي الفضل الهمداني روایت می کند که : مبتدعین در اسلام و دروغ گویان و حدیث سازان از ملحدین بدترند، چون ملحدین از خارج قصد فاسد نمودن دین را دارند و اینها از داخل چنین اقدامی را انجام می دهند، اینها مانند خودی های سرزمینی هستند که از داخل سعی در فاسد نمودنش دارند و ملحدین مانند کسانی هستند که از خارج آنها را محاصره کرده اند، اما این مفسدین داخلی درهای قالعه را بر رویشان باز می کنند، پس اینها برای اسلام بدتر از کفار هستند. "[[108]](#footnote-108)

 اما ممکن است کسی به شما بگوید که من عمدی دروغ نبسته ام بلکه این حدیث را شنیده ام و روایتش کرده ام، این جواب قانع کننده ای نیست؛ چون باید تحقیق می کرد و بعد روایت می کرد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند : برای دروغگو بودن شخص همین کافی است که هر چه شنیده بدون تبین و روشن نمودن راست و دروغ سخن آن بازگو کند." كفى بالمرء إثماً أن يحدث بكلِّ ما سمع "[[109]](#footnote-109) و «كَفَى بالمَرْءِ كَذِباً أنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما سَمِعَ»[[110]](#footnote-110)

* عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ ـ من عند علماء الحديث ـ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ [[111]](#footnote-111)

شما هر حدیثی را که روایت می کنید باید از صحت آن مطمئن شوید و از علمای حدیث تحقیق کنید، اگر شما بدون تحقیق حدیث ضعیفی را بیان کردی تو هم دروغ گوئی چه بخواهی چه نخواهی چون در مساله ی حلال و حرام و دیگر امور دینی وارد شده ای دین را نمی توان با ظن و گمان بیان کرد .

تحقیق در مورد صحت یک آیه یا حدیث از بدیهیات اهل علم و مردمان ما در زمان وجود علماء بوده است، اما آیا این امر هم اکنون و در زمان غربت نیز از بدیهیات به شما می رود؟ من مطمئن نیستم. بلکه باید در حکم دادن احتیاط کرد و عجله نکرد، بلکه در بدیهی نمودن آن عجله نمود .

**عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است**

حالا اگر مسلمانی در دارالاسلام و «الجماعة» زندگی نمود و از طریق امکانات موجود (چون منابر، رسانه ها، مدارس و نهادهای مختلف حکومتی و مردم نهاد و...) که در اختیار وی قرار می گیرد، اما همچون یک دانش آموز سر کلاس حاضر نشد و در امر یادگیری کوتاهی کرد و در جلسه امتحان زندگی کارت زرد یا قرمز گرفت، آیا باز می توان او را بی تقصیر دانست و برایش عذر به جهل آورد؟ یا او را شخص مقصری می دانیم که باید تاوان بی نظمی ها و غیبتهایش را بپردازد ؟

به عنوان مثال در دارالاسلام بعضی از احکام در مدرسه، نماز جمعه، رسانه ها و... بیان می شوند و همه از آن باخبر می گردند و آموزش می بینند، حالا اگر شخص با میل خود در مساجد و مدارس، نماز جمعه و... شرکت نمی کند و با میل خود از این آگاهی خود را محروم می گرداند آیا باز باید برایش عذر به جهل آورد؟

در این صورت جواب روشن است؛ هركس که «حجت نبوی» به او ابلاغ شود طوري كه اگر بخواهد قادر به فهم آن باشد و تمام شبهاتش نیز برطرف شود اما نسبت به یادگیری و فهم آن اعراض مي جويد و خودش اسباب نفهمی خود را فراهم نموده و در نتیجه مرتکب جرمی می گردد، چنين فردي به واسطه جهل معذور نيست چون اسباب رفع جهل برایش فراهم بوده و او بدون عذری تمام این اسباب را رد نموده است.

**عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و وارد دایره ی مرتدین و کفاراصلی شده اند**

بر اساس قاعده ی اصولی « العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب » مراد از بیان آموزه های شریعت در قرآن و سنت «عبرت» برای همگان است و تنها مخصوص افرادی که سبب نزول آیات و احکام بوده اند نمی شود .

یعنی اگر مسلمانی «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» و بدون «عبرت» از اعمال مجرمین، مرتکب همان جرم گردد؛ مشمول همان مجازات نیز خواهد گشت. در غیر این صورت اگر مسلمانی از گذشتگان «عبرت» نگیرد و مرتکب همان جرمها گشته و خود را تافته ی جدا بافته بداند عملا بسیاری از آیات قرآن و احادیث و مفاهیم اسلامی را ناکارآمد و تعطیل نموده است.

به عنوان مثال قوانینی که برای سکولاریستهای قریش نازل شده تنها مختص آن زمان و آن قوم نیست بلکه شامل تمام سکولاریستها (=احزاب= مشرکین) در تمام ادوار تاریخی می گردد . ابن تیمیه می‌ گوید ” وَأَنَّ ذَمَّ الْكُفَّارِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ إلَّا كُفَّارُ قُرَيْشٍ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَقُولُهُ مُسْلِمٌ وَلَا عَاقِلٌ. فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ بِالِاضْطِرَارِ مِنْ دِينِهِ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ إلَى جَمِيعِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَاَللَّهُ تَعَالَى خَاطَبَ بِالْقُرْآنِ جَمِيعَ الثقلین " [[112]](#footnote-112)ذم و بدی کفار فقط برای قریش یا غیر آن نیست، و این سخن را (که فقط مال قریش است) نه هیچ مسلمانی و نه هیچ عاقلی نگفته است و جزء ضروریات دین است که رسول الله محمد صلی الله علیه وسلم برای تمام جن و انس روانه شده است و به این خاطر است که الله متعال در قرآن کریم جمیع ثقلین (جن و انس) را مخاطب قرار می‌دهد.

حالا این روندی است که تا روز قیامت در مورد کفار صدق می کند، اما فاجعه زمانی رخ می دهد که مسلمانی آگاهانه خود را از بعضی از امتیازات قانون شریعت محروم نموده و در صفاتی خودش را شبیه غیر مسلمین می کند یا اینکه به کلی از قانون شریعت بریده و به صف کفار و مرتدین ملحق می شود. الله متعال می فرماید:قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا \*ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ... (کهف/106-103)

امام الطبری درتفسیرآیه «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالا » ابتدا دو دیدگاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را آورده و سپس در جمع بین این دو دیدگاه ، نظر خود را نیز بیان می کند و می گوید:

" عده ای بر این باورند که منظور آیه هر دو گروه اهل کتاب (یهود و نصاری) هستند؛ چون: عليّ بن أبي طالب، سعدبن ابی وقاص[[113]](#footnote-113) و الضحاك. عده ی دیگری هم بر این باورند که منظور آیه خوارج می باشند. مانند تمام کسانی که از عليّ بن أبي طالب روایت کرده اند . و قول صواب نزد ما این است که گفته شود: زمانی که الله عزّ وجلّ می فرماید « هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالا » منظور این است که هر انجام دهنده ی کاری که خیال می کند کارش درست است اما در واقع کارش آفت زده و بیمار بوده و با این کار باعث خشم الله می گردد و از راه اهل ایمان به انحراف می رود، همچون الرهابنة والشمامسة وأمثالهم، و در مسأله ی اجتهاد مسیر گمراهی را می پیمایند، در این صورت با چنین اعمال و اجتهاداتی به الله کفر می ورزند حالا مهم نیست متعلق به چه دینی باشند."

سعد گفته منظور اهل کتاب هستند و خوارج جزوفاسقین هستند وعلی بن ابی طالب والظحاک ودیگران در دورانی گفته اند که منظور یهود و نصاری هستند و در زمان پیدایش خوارج نیز گفته اند که منظورالحروریه هستند. معنی تفسیرعلی بن ابی طالب و همفکرانش به این معنی است که آیه همچنانکه شامل یهود و نصاری می گردد شامل الحروریه و مشابهین آنها نیز می گردد، نه به این دلیل که آیه مخصوصا در شأن آنها نازل شده باشد، بلکه عمومی تر از اینهاست؛ چون این آیه مکی است و قبل از خطاب قرار دادن یهود و نصاری و قبل از ظهور خوارج نازل شده است.

 این آیه خطاب عامی است که شامل تمام بندگان الله می گردد که راه کجی را در پیش گرفته و خیال می کنند در مسیر درست و صحیح سیر می کنند، و با آنکه خطاب به کفار اهل کتاب و کفار مشرک (سکولاریستهای کنونی) در مورد مجادله ی باطل آنها و دلیل مغالطه آمیز آوردن از اهل کتاب نازل شده است، اما چنانچه مسلمین نیز همان مسیر را بپیمایند، شامل آنها نیز می گردد . و این به معنی قول ابن مسعود در مورد خوارج نیست که خوارج: انطلقوا الي آيات نزلت في الكفار فجعلوها علي المؤمنين: آنها آياتي را كه در شأن كفار نازل گشته بر اهل ايمان تطبيق مي‌كنند.

ما چنین انسانهایی را مسلمان می دانیم که ممکن است با اجتهادات غلط خود در بعضی از اعمال و صفات شبیه اهل کتاب گردند اما بازهمچون خوارج در دایره ی اسلام باقی می مانند، یا اینکه بیماری آنها پیشرفت نموده و در دایره ی مرتدین و سپس در دایره ی کفار مشرک (دین سکولاریسم) یا کفار اهل کتاب یا شبهه اهل کتاب قرار می گیرند شبه اهل کتابی همچون: مجوس، یزیدیها، داسنی ها، اسماعیلی های کنونی، علوی ها، سیکها و... که اولین نسل آنها جزو مرتدین به حساب می آیند، اما نسلهای بعدی آنها تا کنون جزو کفار شبهه اهل کتاب محسوب می گردند.

 این دسته ی دوم که به کلی مسیر خود را از مسیر مسلمین جدا نموده اند به قول الله تعالی: ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . در اینجا الله تعالی به کفر اینها با وجود آنکه جاهل هستند و خیال می کنند که برحق هستند و خیال می کنند که کار خوبی را انجام می دهند گواهی می دهد و می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » و نتیجه ی اجتهاد آنها که منجر به کفر و جدا شدن کلی آنها از دایره ی اسلام و پیوستن به دایره ی ارتداد و کفار اهل کتاب شده است را اینگونه بیان می کند: « ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا » در اینجا هم کسانی که برای کفار اصلی و کسانی که «در کل» شبیه آنها شده اند «علم» راپیش شرط تکفیر می دانند متوجه خواهند شد که اشتباه کرده اند چون الله تعالی می فرماید: وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . و جهل اینها را مانع کافر دانستن این اشخاص و از بین رفتن سایر اعمال نیک آنها نمی داند.

در اینجا باز متوجه خواهیم شد که این عدم عذر به جهل در مسأله ی تکفیر شامل آن دسته از اشخاص و گروههایی کافر می گردد که اجداد آنها به کلی خود را از دایره ی اسلام و مسلمین خارج نموده و مرتد شده اند، اما اینها که از چنان مرتدینی به دنیا آمده و یا رشد نموده اند، با آنکه همچون مرتدین عذر به جهل ندارند، اما شامل احکام ویژه ی مرتدین نشده بلکه وارد دایره ی کفار اهل کتاب شده اند که ما آنها را کفار شبهه اهل کتاب نامیده ایم .

 در این صورت واضح و روشن است که این قانون عدم عذر به جهل باز شامل عموم مسلمین و حتی کسانی همچون خوارج و منتسبین به تصوف و ... که بعضی از صفات مشرکین (=احزاب= سکولاریستها) را با خود حمل می نمایند نمی شود.

 زمانیکه شخص در برابر مسلمین قرار گرفته و آشکارا خود را یهودی، نصرانی، زردشتی، سکولار(مشرک) و... می نامد یعنی اینکه من تمایلی به قوانین شریعت الله ندارم و قوانین دیگری را پذیرفته ام . این قدیم مسلمانانی که بدون «عبرت» از گذشتگان، همان مسیر مجرمین در آموزه های اسلامی را پیموده و در «دایره ی مرتدین» قرار گرفته اند مجرمینی هستند که عملا خود را از دایره ی مسلمین خارج نموده و وارد دایره ی مرتدین و کفار کرده اند و طبیعی است که مشمول حکم همان کفار گردند.

این مطلب با آنچه که الله متعال در قرآن به عنوان «جرمهای» عقیدتی و عملی کفار در طول تاریخ آورده است یکسان است، اشتباهات آنها جهت عبرت و پیشگیری مطرح شده اند و چنانچه مسلمانی «آگاهانه» دچار همان جرمها گردد محکوم به همان مجازاتی می گردد که الله متعال برای چنان «مجرمینی» در نظر گرفته است .

پس کسی که «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» از یکی از احکام آن، یا بخشی از احکام و قوانین آن، یا تمامی قوانین شریعت رویگردان می شود و به برنامه ای غیر از برنامه ی اسلام می پیوندد؛ همچون سایر امتیازات مسلمین در شریعت، خود را از امتیازعذر به جهل نیز محروم می گرداند . چون این امتیاز مختص مسلمین است نه مرتدین و یا کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب یا کفار مشرک(سکولار).

حالا اگر صف مرتدین همچون صف سپاه مسیلمه کذاب مشخص و روشن گردید و کسانی جاهلانه در صف آنها قرار گرفتند چه؟ آیا اینها نیز از نعمت عذر به جهل محروم می گردند؟

احمد مفتی زاده با آنکه دیدگاهی شاذ و مخالف با تمام مذاهب اسلامی در مورد کفار دارد اما در زمینه ی افراد سپاهیان کفار می گوید: «جامعه کفر یعنی جامعه ای که سران آن اهل کفر باشند و لازم نیست افراد لشکر آنان همگی کافر باشند؛ زیرا آنهایی که برای کفر می‌جنگند همگی به عنوان لشکر کفر به شمار می‌آیند»[[114]](#footnote-114)

این جرم بزرگ و رفع امتیاز ممکن است از طرق زیر صورت پذیرد:

1. کسی که «آگاهانه»، «عمداً» و «اختیاری و به میل خودش» حکم و قانون دیگری را بر حکم و قانون الله و رسولش برتر بداند و یا«آگاهانه» حلال،آزاد و واجبی در شریعت را ممنوع و حرام نموده و یا ممنوع و حرامی را آزاد و حلال بداندو آگاه باشد که با این عملش در دایره ی شرک قرار می گیرد اما باز آن را انجام دهد .

در موارد زیادی الله متعال به رسولش صلی الله علیه وسلم و سایر مومنین هشدار داده است که : وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (زمر/۶۵) چون : إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً (نساء/۱۱۶)

 در این زمینه می توان به قتل شخصی توسط عمر بن خطاب اشاره کرد که با وجود چنان آگاهیهایی باز راضی به حکم رسول الله نبود و با در معرض خطر قرار دادن جانش و ارتکاب چنان ریسک خطرناکی در پی حکم دیگری می گشت. روایت است که : أن رجلين اختصما إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى للمحق على المبطل ، فقال المقضي عليه : لا أرضى . فقال صاحبه : فما تريد ؟ قال : أن نذهب إلى أبي بكر الصديق . فذهبا إليه فقال الذي قضي له : قد اختصمنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى لي عليه ؟ فقال أبو بكر : فأنتما على ما قضى به النبي صلى الله عليه و سلم . فأبى صاحبه أن يرضى وقال : نأتي عمر بن الخطاب . فأتياه ، فقال المقضي له : قد اختصمنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى لي عليه فأبى أن يرضى ، ثم أتينا أبا بكر الصديق فقال : أنتما على ما قضى به النبي صلى الله عليه وسلم . فأبى أن يرضى ، فسأله عمر ؟ فقال : كذلك . فدخل عمر منزله فخرج والسيف في يده قد سله فضرب به رأس الذي أبى أن يرضى فقتله ، فأنزل الله تبارك وتعالى : ( فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ) النساء/۶۵ ) .فهدر دم ذلك الرجل وبرئ عمر من قتله .

وقال الحافظ ابن حجر في (الفتح) : روى الكلبيّ في تفسيره عن أبي صالح عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في رجل من المنافقين كان بينه وبين يهوديّ خصومة. فقال اليهوديّ: انطلق بنا إلى محمد. وقال المنافق: بل نأتي كعب بن الأشرف. فذكر القصة. وفيه أن عمر قتل المنافق وأن ذلك سبب نزول هذه الآيات وتسمية عمر الفاروق. وهذا الإسناد، وإن كان ضعيفا، لكن تقوى بطريق مجاهد. وفي تيسير العزيز الحميد قال عقب ذكره للقصة. وبالجملة فهذه القصة مشهورة متداولة بين السلف والخلف تداولا يغني عن الاسناد ولها طرق كثيرة ولا يضرها ضعف إسنادها.[[115]](#footnote-115)

در شهر مدینه منوره مسلمانی بود بنام بِشر که با یکی از یهودیان اختلافی داشت. یهودی گفت: این اختلاف را پیش محمد صلی الله علیه وسلم می بریم تا بین ما داوری نماید.

مسلمان گفت: پیش عالم یهود، کعب بن اشرف، برویم.

یهودی قبول نکرد زیرا می دانست که کعب حق او را ضایع خواهد کرد. سرانجام این اختلاف را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند.بعد از شنیدن دلایل طرفین، رسولالله صلی الله علیه وسلم حق را برای یهودی ثابت فرمود ومسلمان محروم برگشت.

چون آن دو از مجلس بلند شدند، مسلمان گفت: این اختلاف را برای بار دوم پیش عمر بن خطاب ببریم تا او داوری نماید. او با این تصور گمان می کرد که عمر حق را به مسلمان خواهد داد و بر یهودی خشم خواهد گرفت ولی آن یهودی یقین کامل داشت که حکم فاروق با حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم موافق خواهد بودو برای بار دوم هم برنده خواهد شد. یهودی تمام ماجرا را برای عمر بن خطاب بیان کرد. در ضمن این را هم گفت که رسولالله صلی الله علیه وسلمحق را به من داده است. لیکن مسلمان راضی نشده، دوباره آن اختلاف را پیش شما آوردیم.

 عمر بن خطاب از بِشر به ظاهر مسلمان پرسید که آیا سخنان یهودی درست است؟ بشرآن را تصدیق نمود. بالاخره فاروق گفت: اکنون بین شما داوری خواهم کرد. بطوری که شمشیر را از خانه آورد و گفت: هر که حکم وداوری رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول ندارد، شمشیر عمر داوری و فیصله او را چنین خواهد کرد که سر او قابل دیدن نیست.

پس با شمشیر سر بشررا از تنش جدا ساخت. این داوری فاروق اعظم چنان مبتنی بر حق وصداقت بود که آیه کریمه ذیل برای تائید آن نازل شد:فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً ‏( نساء/65) قسم به پروردگار تو که ایشان ایمان نمی آورند تا این که ترا حاکم خود قرار دهند در آن اختلافی که بین ایشان رخ می دهد سپس نیابند در دلهای خویش هیچ نوع تنگی را از آنچه تو حکم کردی وآن حکم را بخوشی قبول دارند.[[116]](#footnote-116)

در آن زمان «کاملا روشن و آشکار» شده بود که هر کسی که وارد اسلام می شود باید تسلیم «تمام» اسلام و قوانین آن گردد و همگی «آشکارا» طبق آیات قرآن و رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانستند که عدم پذیرش حتی یک قانون شریعت هم به منزله ی ارتداد آنهاست و با «اسلام ناقص» کسی مسلمان نمی گردد . الله متعال این آگاهی را در آیاتی چون :

* أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره/۸۵)
* إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (نساء /۱۵۰-۱۵۱)

به مسلمین داده بود، به همین دلیل مومن و منافق همگی تسلیم «اسلام کامل» شده بودند . در این راستا عمر بن خطاب این مسلمان را به دلیل نپذیرفتن «آگاهانه و عمدی و اختیاری» «یک حکم» رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل رساند بدون آنکه عذری برای وی قائل باشد و همچون یک مرتد با وی معامله کرد و مرتد هم عذر به جهل ندارد .

1. کسی که آگاهانه به رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ ببندد .

الله متعال جهت حفظ دینش کسانی که عمدا چیزی به وی و رسولش ببندند را در همین دنیا مجازات نموده و مایه ی عبرت می گرداند . در این زمینه همچون سایر موارد ابتدا برای همه ی مسلمین روشنگری شده بود و همه در مورد آن آگاهی و شناخت کافی داشتند. الله متعال ابتدا آگاهی می دهد و بعد از آگاهی بر مجرم حکم صادر می کند .چون : كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (توبه/115) و جرم دروغ بستن به رسول الله مثل دروغ بستن به مردم عادی نیست . چون افزودن به دین و افتراء بستن به الله محسوب می گردد و الله متعالبا کافر خواندن چنین اشخاصی وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري‏ عَلَي اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ في‏ جَهَنَّمَ مَثْويً لِلْکافِرينَ ( (عنکبوت/68)

و رسولش صلی الله علیه وسلم نیز در موارد متعددی جهت پیشگیری از وقوع چنین جرمی روشنگری نموده است. با وجود تمام این آگاهی ها، حالا اگر مسلمانی بداند و آگاه باشد که با دروغ بستن به الله و رسولش (مثل افزودن آیه یا حدیثی به عنوان زیر بناهای تولید شرک و بدعت) کافر گشته و از دایره ی اسلام خارج می گردد، و باز اقدام به چنین جنایتی کند در چنین صورتی می توان دستور « إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنْ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ» را به آسانی درک کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد کسی که با این وجود، و در راستای منافع شخصی، به وی دروغ بسته بود بدون پذیرش عذر به جهل ، چنین حکمی را در مورد مجرم صادر نمود:

 قَدْ رَوَى أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِيُّ حَدَّثَنَا بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ فِي جَانِبِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْكُمَ فِيكُمْ بِرَأْيِي فِي أَمْوَالِكُمْ وَفِي كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ خَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَبَوْا أَنْ يُزَوِّجُوهُ، ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَبَعَثَ الْقَوْمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ رَجُلًا فَقَالَ: **إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنْ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ**، فَانْطَلَقَ فَوَجَدَهُ قَدْ لُدِغَ فَمَاتَ فَحَرَقَهُ بِالنَّارِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ” **مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**"چنین دستوری جهت [[117]](#footnote-117)محافظت از دین و شریعت است همچون حکم قصاص جهت محافظت از جان و حکم زانی جهت محافظت از نسل و حکم دزد جهت محافظت از مال و حکمت سایر احکام .

1. سب و فحش به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سب عبارت است از تنقیص شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعلت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقبیح و غیره.[[118]](#footnote-118) پس فحش دادن با نقد کردن تفاوت فاحشی دارد . نقد امری علمی و پسندیده است اما فحش و ناسزاگوئی در تمام مکاتب بشری مذموم و ناپسند است .

با پیش زمینه ی «آگاهی» و روشنگری که در زمینه عواقب توهین به الله و رسولش و آیاتش به مسلمین داده شده است، تمام امامان اهل سنت چون مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، شافعی و... بر ای کسی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش دهد کیفر قتل را پذیرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری ازدانشمندان اهل سنت اجماع را در این زمینه را آورده اند.[[119]](#footnote-119)ابن تیمیه دربارۀ فتوای امامان چهارگانه مذاهب اربعه می نویسد: دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وسلم، اگر مسلمان باشد، خلافی نیست در این که کافر شده و به قتل می رسد و همین مذهب و نظر امامان چهارگانه و غیرآن است.» [[120]](#footnote-120)

باز ابن تیمیه جرم چنین کفری را بدتر از جرم ارتداد از اسلام دانسته و می گوید:أن سب رسول الله مع كونه من جنس الكفر والحراب أعظم من مجرد الردة عن الإسلام .. [[121]](#footnote-121) دلیل آن را نیز تلازم حق الله و حق رسولش دانسته و روشن می کند که هر کسی رسول را اذیت کند مثل این است که الله را اذیت کرده باشد و می گوید: " لان من آذى الرسول فقد آذى الله لان حق الله وحق رسوله متلازمان وفي هذا وغيره بيان لتلازم الحقين ، وأن جهة حرمة الله تعالى ورسوله جهة واحدة ، فمن آذى الرسول فقد آذى الله، ومن أطاعه فقد أطاع الله، لأن الأمة لا يصلون ما بينهم و بين ربهم إلا بواسطة الرسول ، ليس لأحد منهم طريق غيره، ولا سبب سواه، وقد أقامه الله مقام نفسه في أمره ونهيه وإخباره وبيانه، فلا يجوز أن يفرق بين الله و رسوله في شيء من هذه الأمور .. [[122]](#footnote-122)

**عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین**

عوامل و ابزارهائی وجود دارند که باعث از میان رفتن جهل به «لَا إِلَهَ- إِلَّا اللَّهُ» و سایر احکام می گردد که می توان به موارد زیر اشاره کرد :

1. قلبی سلیم و حق طلب
2. دلیل و حجت نبوی . زمانی که مسلمین در شرک می افتند دلیل و حجت نبوی از طریق اسوه و شاهد عینی عرضه می گردد و مشکل به راحتی حل می گردد . همچون زمانی که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی گفتند: اجعل لنا ذات أنواط كما لهم – أي المشركين – ذات أنواط. فقال لهم النبي عليه الصلاة والسلام: ”قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنوا إسرائيل لموسى لتركبن سنن من كان قبلكم “[[123]](#footnote-123).در این اشتباه عقیدتی مشکل جهل به همین سادگی حل می گردد. در زمان صحابه نیز همین حجت نبوی از کانال اجماع ارائه می گردد .
3. دولت و حکومت اسلامی یا «الجماعة» و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
4. شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

بدون شک، هر معلول اجتماعی در پی عللی بروز می کند. همچنانکه ابزارهائی جهت از میان برداشتن جهل و قدم نهادن در علم وجود دارد به همان نسبت در کنار این عوامل مثبت، ابزارها و عواملی نیز وجود دارند که به این جهل دامن زده و عمر آن را طولانی نموده است:

1. قلب بیمار و حق گریز
2. از میان رفتن حکومت شورای اسلامی.

زمانی که الله متعال می فرماید : يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/26) قدرت حکومتی و حاکمیت بر اساس قوانین شریعت الله یکی از اهداف زیربنائی دین اسلام معرفی می گردد .

حاکمیت در جامعه اسلامی نیز بر سه پایه استوار است:

* قانونگذاری و تشریع : أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللّهُ وَ لَوْلا کَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِىَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ ( شوری/21)
* حکم کردن بر اساس همین قانون : وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.(المائدة/44)
* مراجعه به همین قانون در صورت نیاز : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ 60)

آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است، امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، حاکمیت از سازمانها و نهادهای دیگری نیز برخوردار است که از کانالهای غلبه بر جهل و نهادینه کردن ارزشهای آن به شمار می رود . کانالهائی چون:

* 1. پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
	2. آموزش از طریق کانالهای رادیوئی، تلویزیونی و ماهواره ای
	3. آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
	4. آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای (چیزی مثل حلفها، سندیکاها و...)
	5. آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
	6. و....

روشن است، زمانی که این اساس فرو می ریزد و حکومت اسلامی و دارالاسلام و الجماعة واحد مسلمین از دست می رود تمام این کانالها نیز خود به خود برچیده می شوند و تا زمان ضایع شدن نماز هر بلائی که بر سر مسلمین می آید به دلیل این ام الفساد بوده است .

در نتیجه از مهمترین اسباب طولانی نمودن عمر «جهل» نبود دارالاسلام است كه علماي اصول آن را در بحث (عوارض الاهليه) ذكر كرده‌اند. پیامبر راست فرمود، آنگاه که فرمود:« لتنقضن عرى الإسلام عروة عروة، فكلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقضاً الحكم وآخرهن الصلاة»[[124]](#footnote-124) دستگیره های اسلام یک به یک شکسته می شود، هرگاه یک دستگیره نابود شود مردم به آنچه نزدیک آن است چنگ می زنند، اول آنها شکستن حکم است (حکم بر اساس قانون خدا را رها می کنند) و آخر آنها نمازاست (نماز را ترک می کنند). اولین بنیانی که در اسلام نابود و فاسد گردید حاکمیت و حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله بود، به دنبال این ام الفساد هزاران فساد و بیماری دامن گیر مسلمین گردید تا اینکه به ترک نماز رسیدند.

یعنی از ترک حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله تا ترک نماز هر مصیبت و فسادی که مسلمین به آن دچار گشته و می شوند ناشی از فساد حکومتی و عدم تحکیم به شریعت الله می باشد و تا این ام الفساد اصلاح نگردد دیگر امور نیز اصلاح نمی گردند .

1. از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین و امت واحده و ارائه ی دین واحد به مسلمین تحت عنوان اجماع

تبدیل حکومت و دولت اسلامی به سلطنت و ملوکیت پدیدآورنده ی بدعتی بزرگ و مفاسد و بیماریهای بی شماری بود که شاید بتوان گفت مهمترین آن انهدام شورای اولی الامر فقهای مسلمین و عدم ارائه ی دین واحد به مسلمین بود که عامل ایجاد تمام بیماری های عقیدتی و فکری و تفرق و پیدایش فرقه ها و مذاهب میان مسلمین گردید .

نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شوراهای اولی الامر و پیدایش قهری تفاسیر و تأویلات غلط و پرورش بر این اساس، و جهل به دین در عین خواهان بودن، بیماری و مصیبتهائی هستند که قرنهاست مسلمین با آن دست به گریبان می باشند. مسلمین جبرا و مادر زادی در برابر چنین بیماریهایی قرار گرفته اند و غیر از مرتدین و علمای سوء و الرویبضه، سایر مردم آگاهانه به سمت چنین بیماریهایی نرفته اند .

1. در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علماي راستین و داعيان واقعي در ميان مردم و جولان و زياد بودن علماي سوء و الرویبضه و دارودسته ی منافقین تحت پوشش حکومتهای ظالم

عبدالله بن عمرو مي گويد: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». شنيدم که نبي اکرم صلى الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را که خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند که ديگران از آنان استقتاء مي کنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي کنند و خودشان هم گمراه مي شوند»

می بینیم که به دلیل کمبود علماي راستین و کمبود داعيان واقعي در صحنه و در ميان مردم و زياد بودن علماي گمراه و گمراه گر كه عقاید و باورهای شرک آلود و غلط را در میان مسلمین صحیح و حق نشان می دهند؛ جهل و نادانی منتشر شده و بر جوامع حاکم می گردد .

ابن‌تيميه مي‌گويد: در رد او (خطاب به بكري): [[125]](#footnote-125)ما ضرورتاً اين را مي‌دانيم كه براي هيچ شخصي از امت پيامبر جايز نيست كه يكي از مردگان، انبياء، صالحين و يا غير آنها را به فرياد و طلب كمك فرابخواند حال اگر چه اين طلب كمك و فريادرسي به لفظ استغاثه و يا غير آن باشد در هر صورت جايز نمي‌باشد همچنانكه براي هيچ شخصي از اين امت جايز نيست كه براي مرده‌اي سجده ببرد و يا به سوي قبر شخص مرده‌اي سجده كند و غير از اين موارد، بلكه از تمام اين امور نهي شده است و چنين اعمالي همان شركي است كه خداوند بلند مرتبه و رسول گراميش آنها را حرام شمرده‌اند اما «بخاطر غالب شدن جهل و ناداني بر جوامع و كمي علم نسبت به قرآن و سنت در بسياري از جوامع بخصوص در افراد متأخر اگر شخصي در اين جوامع مرتكب چنين اعمالي شد تكفير نمي‌شود تا زماني كه آنچه را كه رسول‌ الله آن را آورده است براي او روشن نشود و بر او اقامه حجت نشود و تكفير اين اشخاص جاهل بعد از بيان واضح دلايل و اقامه حجت شرعي مي‌باشد». [[126]](#footnote-126)

1. در نتیجه ی نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و از بینر فتن شورای اولی الامر، فراموش شدن بسیاری از مسلمینی که در مناطق پرت و دور افتاده به سرمی برند در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و دنیوی .

زمانی که مسلمین قدرت عظیم حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و «الجماعة واحد» را از دست دادند همچون گوسفندانی شدند که گرگ به آنها حمله نموده است و هر کدام به گوشه ای پراکنده شدند. عده ای که به مرور زمان در مکانهای دور افتاده و پرت زندگی می کردند به دلیل عدم خدمت رسانی عقیدتی و نبود علمای راستین دچار انحرافات آشکاری در مسائل عقیدتی و احکام ظاهری دنیوی گردیدند . کار این مسلمین به آنجا رسید که علمای راستین در هر عصری اعلام نمودند که اگر این مسلمین دچار کفر نیز گردیدند باز نمی توان آنها را به دلایل یاد شده از دایره ی اسلام خارج نمود . علمائی همچون : ابن تيميه، ملاعلي قاري [[127]](#footnote-127)ابن حجر هيتمي،[[128]](#footnote-128) امام نووي،[[129]](#footnote-129) ابن‌قدامه مقدسي، [[130]](#footnote-130)بهاالدين مقدس،[[131]](#footnote-131) سيوطی[[132]](#footnote-132)،رشيد رضا[[133]](#footnote-133) و...

طبق قاعده ی «أن الحكمَ يدورُ مع علَّتِه وجودًا وعدمًا، فإذا وُجِدَت العلَّةُ وُجِد الحكمُ، وإذا انتفت العلَّةُ انتفى الحكمُ» زمانی که مسلمین با وجود چنان علتها و بازدارنده هائی از نعمت «علم» شرعی محروم گشته اند، «جهل» آنها معلول وضع موجودیست که بر آنها به صورت اجبار تحمیل شده است.

علت و سبب جهل این مسلمین بلا زده به دلیل نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و «الجماعة واحد» و کوتاهی در رساندن علم و آگاهی شرعی به آنها از طریق علمای راستین بوده است نه کوه و بیابان و جنگل . اینها قشر محروم جامعه اند که از حداقل امکانات زندگی توحیدی نیز محروم گشته اند. جهل این مسلمین و مشابهین آنها اجتناب ناپذیر است و کار آنها به چنان فاجعه ای کشیده می شود که حذیفه آن را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین توصیف می کند : ” يَدُ رس الإسلام كما يدرس وشي الثوب[أي نقشه]، حتى لا يُدرى ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة ... وتبقى طوائف من الناس، الشيخ الكبير والعجوز يقولون: أدركنا آبائنا على هذه الكلمة: لا إله إلا الله“، فقال أحدهم لحذيفة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله.... فقال: تنجيهم من النار". یعنی از این مسلمین تنها کلمه و لفظ شهادتین باقی می ماند و نسبت به همه چیز جاهل می گردند .

ابن تیمیه با استناد به حدیث حذیفه در مورد چنین مسلمانانی می گوید: "وكثير من الناس قد ينشأ في الأمكنة والأزمنة الذي يندرس فيها كثير من علوم النبوات، حتى لا يبقى من يبلغ ما بعث الله به رسوله من الكتاب والحكمة، فلا يعلم مما يبعث الله به رسوله، ولا يكون هناك من يبلغه ذلك، ومثل هذا لا يكفر، ولهذا اتفق الأئمة على أن من نشأ ببادية بعيدة عن أهل العلم والإيمان، وكان حديث العهد بالإسلام، فأنكر شيئاً من هذه الأحكام الظاهرة المتواترة؛ فإنه لا يحكم بكفره حتى يعرف ما جاء به الرسول"[[134]](#footnote-134)

1. به دلیل انهدام شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن و وجود فرق و مذاهب مختلف و رنگارنگ نوعی سرگردانی و مقاوت در برابر اهل دعوت راستین تولید می گردد و مسلمین وارد دایره ی حکم تازه مسلمانان می گردند .

عده ای از مسلمین با وجود انحرافات عقیدتی که دارند اما به دلیل نبود نظارت شورای اولی الامر فقهای اسلامی و اجماع ناشی از آن که از پشتوانه ی قدرت حکومتی دارالسالام یا «الجماعة» برخوردار است، تعدد و تشتت آراء و نظرات، اختلافات مذهبی، فرقه ای و سلیقه ای، سوء برداشت از مفاهیم دینی و علمی و وجود قرائت های مختلف از دین به صورت قهری بروز می کند . در نتیجه هر مُلا و شیخ و مولوی با همان ادبیات عربی و با استفاده از آیات و احادیث، احکام را به طرق مختلفی به آنها رسانده اند و چنان آنها را با نام اسلام و دین و قرآن و حدیث سرگردان کرده اند که به قول ما «ساوازه» شده اند و با دلخوش کردن به تفسیر و مذهبی خاص و حتی با دلخوش کردن به اجناسی تقلبی و جعلی شبه مذهبی در برابر هر دعوتگری که اصل را به آنها نشان دهد واکنش منفی نشان می دهند .

چنین جامعه ای از کمبود مبلغین دانا و توانا، قابل قبول و قابل اعتماد برای مردم رنج برده و دارای خطباء، مبلغین و ملاهائی است که تعارض آشکاری میان قول و عمل آنها دیده شده و چنین ملاهائی با آنکه تعهدی در مقابل گفته های خود ندارند از روحیه ی انحصارطلبی و استفاده ی ابزاری از دین جهت مقابله و سرکوب مخالفان نیز برخوردار می باشند .

امام ابن قیم در مورد این دسته از علماء می گوید:علماء سوء در جلسه هایشان در مورد بهشت صحبت می کنندو با اقوالشان مردم را به راه بهشت دعوت می کنند، و با افعالشان مردم را به سوی اتش می فرستند، و هنگامی که به اقوالشان به مردم می گویند: بشتابید. افعالشان می گویند: به اینان گوش ندهید، چرا که اگر آنچه از شما می خواهند و به سوی آن دعوت می کنند حق باشد، خودشان اولین کسانی می بودند که به ادعایشان اجابت می گفتند، و آنها در ظاهر راه را نشانتان می دهند (هدایتتان می کنند) و درحقیقت راه را قطع می کنند و راهزن هستند (مردم را گمراه می کنند).[[135]](#footnote-135)

دسته ای از علماء نیز، که خارج از این منظومه هستند و به رای یکی از پیروان مذهب و تفسیری خاص از علمای گذشته از همان مذهب چسبیده اند، به دلیل عدم کارایی نظام تبلیغی مورد استفاده ی آنها و قدیمی بودن سیستم و تکراری بودن شیوه های آن و عدم تناسب با پیشرفت زمان و بالا رفتن سطح علمی و فکری بشر؛ قادر به درک وضع موجود مسلمین نبوده و اغلب از چیزهائی صحبت می کنند که با وضع موجود سازگار نبوده و نوعی دوگانگی آشکار تولید نموده است و چنان می نمایانند که انگار متعلق به این قرن و عصر نیستند و زبان مردم این زمان را متوجه نیستند و به گذشته های دوری تعلق دارند.

مسلمینی که در چنین جامعه ای به چنین خطباء و علمائی گرفتار شده اند، باز مثل تازه مسلمانانی هستند که باید با از میان برداشتن موانع، به صورت تدریجی و دلسوزانه جهل آنها برطرف گردد. الله متعال فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (التوبه/۱۱۵) و خدا بر آن نيست كه گروهى را پس از آنكه هدايتشان نمود گمراه بگذارد، مگر آنكه چيزى را كه بايد از آن پروا كنند برايشان بيان كرده باشد. آرى، خدا به هر چيزى داناست.

در چنین حالتهائی علماء حتی از شهادت در مورد انتساب چنین مسلمانانی که فریب خورده و جاهلانه و از طریق چنین علمای سوء و الرویبضه وارد دایره ی فرقه ی گمراه خاصی گشته اند و یا صاحب صفاتی از جاهلیت شده اند هشدار داده اند. در ممنوعیت شهادت در مورد جهنمی بودن یک مسلمان اهل قبله ابن تیمیه شروط، موانع و عذرهایی را آورده است که قابل توجه است. او می گوید:

«.. به جهنمی بودن فردی معین از «اهل قبله» به هیچ وجه نباید شهادت داده شود، زیرا ممکن است به دلیل عدم تحقق شرطی از شروط یا وجود یکی از موانع مشمول آن تهدید و وعید نگردد،ه مچنین ممکن است حرام بودن آنرا ندانسته باشد. و یا در آینده از آن توبه کند و شاید به اندازه ای حسنات داشته باشد که مانع از آن عقوبت بشود، یا به مصایبی گرفتار شود که آن معصیت او پاک گردد، یا شفاعت شفیعی در موردش پذیرفته شود».[[136]](#footnote-136)

وی می افزاید :«در یک انسان گاهی شعبه ای از کفر و شعبه ای از ایمان و شعبه ای از صدق و شعبه ای از نفاق وجود دارد. همچنین گاهی شخصی مسلمان است امّا در او کفری- که او را از امّت اسلامی خارج نمی کند- وجود دارد و این رأی اصحابی مانند ابن عباس و…است وعامه علمای سلف همین رأی را دارند. وعلمای مسلمان دراین مورد اتفاق نظر دارند که اسم مسلمانی بر منافقینی که ظاهرا تسلیم مسلمانان شده اند، جاری می شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام اسلام را در ظاهر بر ایشان جاری می فرمود.»[[137]](#footnote-137)

بر این اساس اهل علم گفته‌اند: آنکه حتی فرایض را نپذیرد اگر تازه مسلمان باشد یا در موقعیت آنها قرار گرفته باشد کافر نمی‌شود تا اینکه با آوردن «حجت نبوی» برایش بیان و آشکار شود . و شیخ عطیه الله اللیبی در مورد چنین مسلمانانی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.[[138]](#footnote-138)

1. رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله و «الجماعة»

دارالکفر شامل سرزمینی می گردد که قانون اساسی آن بر مبنای قانون شریعت الله (بر اساس دین اسلام یا یکی از مذاهب اسلامی) نمی باشد هر چند ساکنان آن مسلمان باشند. در چنین سرزمینی مردم بر اساس قوانین غیر شرعی رشد نموده و پرورش می یابند و معمولا از علمای راستین اهل دعوت محروم می گردند . حالا این محرومیت یا به دلیل عدم وجود این علماست یا به دلیل وجود قدرت حکومتی و قدرت علمای سوء و الرویبضه که دست به دست هم داده اند و با محروم نمودن، حذف یا ایجاد جنگ روانی علیه آنها مانع رسیدن پیام این علماء به مردم می گردند . در این صورت مسلمین در سرزمینی رشد می کنند که در این سرزمین جهل و خرافات به نام دین اسلام رواج داشته و دین راستین در آن کم رنگ است . علاوه بر آن به صورت فراگیر علمای علمای راستین اهل دعوت هم وجود ندارند که این مردم پرورش یافته در جهل و خرافه را بیدار گردانند و حجت رسل را با یک زبان واحد به آنها برسانند.

زمانی که مسلمین در مساجد حضور می یابند، خطبه ها را گوش می دهند، سخنرانی شیوخ در ماهواره ها را می بینند، سخنرانیهای ضبط شده را بارها و بارها مرور می کنند، در مدارس دینی مطالبی تحت عنوان علوم شرعی را می خوانند، در دانشگاههای دینی چون مدینه و ازهر و زیتونه و... ادامه تحصیل می دهند، (در این دانشگاهها عمدا علوم از فیلتر رد شده را باز به شاخه های مختلف و متنوع تقسیم کرده اند و هرگز عمر یک انسان کفاف تخصص در تمام این علوم شرعی را نخواهد داد و...) با این وجود در بخش ناچیزی از شریعت دستکاری شده لیسانس یا فوق لیسانس یا حتی دکترای خود را می گیرند و سالها در امر دعوت و تبلیغ مشارکت دارند و... اما باز می بینیم که به اموری از «لا اله- الا الله» و بسیاری از اولویتها، مقاصد و احکام شریعت الله جاهل اند.

چنین اشخاصی به نسبتهای مختلف تلاش کرده اند که جهل خود به احکام شریعت را از میان بردارند، اما با این وجود اگر کار و درآمد و زندگی خود را نیز رها نموده و تنها از طریق این کانالها به تحقیق و یادگیری بپردازند باز قادر به رفع مشکلات عقیدتی و شرعی خود «در حد یک مومن بی سواد اما عالم» عصر نبوت نیز نخواهند بود .

 در این حالت می توان گفت که عامل به وجود آمدن و دوام این جهل خود شخص نیست؛ بلکه مصیبتی است که به صورت منظم و سیستماتیک از خارج بر وی تحمیل شده است، و کارگردان سناریوی این سریال دنباله دار، حکومتهای طاغوتی و قوانین جاهلی و سازمانهای تعلیمی و آموزشی آنهاست که منبع تفرق و جهل بوده اند؛ و تا زمانی که این منبع و علت تغییر نکند، جهل و تفرق و سایر مصیبتها نیزکه معلول همان علت اند کماکان به عمر خود ادامه خواهند داد .

در این صورت مشاهده می شود که از طرف قدرت حکومتی حاکمه، نوعی اجبار در تحمیل جهل بر مسلمین حاکم شده است و مسلمین با آنکه در میان هم کیشان خود به سر می برند و در تمام مراکز تعلیمی چون خطبه ها و... مشارکت دارند و سؤالات خود را نیز از ملاها و مولوی ها و شیوخ و آخندهای تعیین شده می پرسند اما باز قادر به برطرف کردن جهل خود نیستند.

در برابر این گروه، ما هنوز روستاهایی داریم که از وجود مسجد و چنین امامانی نیز محرومند و با ترک نماز و روزه و.... چنان آشفته و سرگردان شده اند که انگار مورد حمله ی دزدادن عقیده و فرهنگ و هویت اسلامی قرار گرفته و غیر از شهادتین و نامگذاری اسلامی فرزندان چیزی ازاسلام آنها باقی نمانده است. ابن تیمیه در کتاب فتاوی الکبری با ذکر وجود این گروه در عصر خود دلسوزانه می گوید: کسی که نمی داند نماز واجب است و آن را ترک می کند، مانند کسی که در دارالحرب مسلمان می شود و نمی داند که نماز بر وی واجب است؛ در این مسأله فقها سه دسته شده اند .... و صحیح در تمام این مسائل این است که اعاده ی نمازش واجب نیست.... و نزد من با نقل متواتر ثابت شده است که زنان و مردانی در بادیه ها و غیر آن وجود دارند که به سن بلوغ می رسند اما نمی دانند که نماز بر آنها واجب است...چنین اشخاصی قضاء نماز بر آنها واجب نیست."

ابن قدامه درمورد مسلمینی که در چنین جامعه ای رشد نموده و حتی زیر بار واجب بودن نماز نرفته و تا حد جحود بر ترک نماز اصرار دارند می گوید: "ولا خلاف بين أهل العلم فيكفر من تر كها جاحداً لوجوبها، إذاكان ممالا يجهل مثله ذلك، فإنكان ممن لا يعرف الوجوب كحديث الإسلام، والناشئ بغير دار الإسلام، أو بادية بعيدة من الأمصار، وأهل العلم لميحكموا بكفره، وعرف ذلك، وثبت لـه أدلة وجوبها، فإن جحدها بعد ذلك كفر".[[139]](#footnote-139)

هم اکنون مجتمع مسلمین جهان از این دو گروه مستثنی نیست؛ حالا اگر مسلمانی «آگاهانه، عمداً، به میل خودش و اختیاری» این واقعیت آشکار را نادیده بگیرد و با رها کردن علت و عامل اصلی این همه مصیبت و جهل، خودش را به غلط مشغول وسرگرم برادر و خواهرمسلمانش نموده و بر آنها زبان درازی و حتی دست درازی کرده و دشمنان در اطرافشان آزادانه به تاخت و تاز و حمله به دین، جان، ناموس، آبرو،خاک و هستی شان مشغول باشند، و آشکارا به صورت مستقیم و غیر مستقیم، شیطان و همپیمانانش را علیه برادر مسلمانش یاری رساند؛ چه جوابی برای الله متعال حاضر کرده است؟

ابن کثیر از سفیان بن حسین نقل می کند که گفت: نزد قاضی إیاس بن معاویه از شخصی به بدی یاد کردم، قاضی به صورتم نگاه انداخت و گفت: آیا با روم جنگیده ای؟! گفتم: نه، گفت: با سند و هند و ترک چطور؟ گفتم: نه، گفت: آیا روم و سند و هند و ترک از دست تو در آسایشند و برادر مسلمانت از تو در آسایش نیست؟! گفت: تا ابد چنین اشتباهی را تکرار نکردم.

1. گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار پنهان داخلی) که از پشتوانه ی طاغوتها و جاهلیت حاکم نیز برخوردارند وخساراتی که این جریان مخوف بر اثر نبود قدرت حکومتی الجماعة و شورای اولی الامر به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند.

در همان قدم اول، «کفر» به دلیل پوشاندن حکم «لا اله – الا الله» حاصل می گردد نه عدم عمل به اکثریت دستورات شریعت الله. «اسلام کامل» یعنی ایمان به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم . بسیاری از شهداء و صدقین صدر اسلام هم از فرصت نعمت شنیدن تمام احکام شریعت محروم بودند و در مراحلی شهید شدند که هنوز احکام شریعت تکمیل نشده بود با این وجود ایمان اینها با ایمان کسانی که پس از آنها کل احکام شریعت را درک کرده بودند هیچ تفاوتی نداشت و جالبتر اینکه این شهداء و کسانی که در این دوران فوت کرده اند جزو «سابقین الاولین» محسوب گشته و جایگاهی بالاتر و مقربتری نزد الله به دست آورده اند . کفار صدر اسلام نیز همین تسلیم شدن مجمل به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نپذیرفتند، نه اینکه فقط منکر احکام موجود در شریعت شده باشند. چون اینها نیز همچون سایر مسلمین از تمام احکام اسلام بی خبر بودند. پس در همان قدم اول کفر و کافری ارتباطی به وجود یا عدم وجود دولت و حکومت اسلامی ندارد. چه حکومت اسلامی وجود داشته باشد چه نداشته باشد باز مومن و کافر وجود دارد.

«کفر» بیماری واگیری است که در بدن و رفتار شخص اختلال ایجاد نموده و همین اختلالات وی را از افراد سالم متمایز می گرداند. کفار منافق همچون سایر کفار به این بیماری خود «آگاهی» دارند اما منافقین با ظاهر اسلامی خود باعث شیوع بیماری در میان مسلمین نیز می گردند. بر این اساس بعضی از مسلمین «بدون آگاهی» به بعضی از علائم این بیماری گرفتار می شوند (همچون امام مسجد ضرار) و زمانی که قدرت حکومت اسلامی وجود نداشته باشد که از شیوع بیماری آنها جلوگیری کند ممکن است شخص مسلمان آلوده که بر بیماری خود آگاهی ندارد باعث سرایت بیماری به دیگران نیزشود.

در برابر حکومت اسلامی و قدرت ناشی از آن، کفار به دو شیوه اعلام موجودیت نموده و در برابر برنامه های اسلام واکنش نشان می دهند . عده ای از آنها که از شهامت و صداقت و ایمان بیشتری نسبت به باورهای خود برخوردارند «آشکارا» کفر خود را بیان نموده و در صف مشخصی اعلام موجودیت می کنند و دسته ای دیگر که از چنین شهامت و غیرتی برخوردار نیستند کفر خود را «پنهان» کرده و درظاهراعلام اسلام نموده اند وادای مسلمین را در پاره ای از عبادات درمی آورند.

در این صورت ظاهراً اهل قبله در دنیا دو دسته اند:

1. مومنین یا «انعمت علیهم»
2. دارودسته ی منافقین یا «ضالین» که کفار پنهان داخلی خودشان را در این دسته پنهان کرده اند

ابن تیمیه می گوید: بسیاری از فقهاء گمان می کنند که اگر زمانی گفته شد او کافر است واجب می گردد که احکام مرتدین و رده ی آشکار بر وی اجراء گردد، در این صورت نه از کسی ارث می برد و نه کسی از او ارث می برد؛ حتی کار به جائی رسید که این احکام را بر کسی از اهل بدعت که از روی تأویل مرتکب کفری شده است نیز اجراء کردند، اما قضیه اینجوری نیست؛ چنانچه پیداست مردم سه دسته اند :

1. مومن
2. کافری که آشکارا مظهر کفر است
3. منافقی که در ظاهر مثل مسلمین و در باطن کافر است.

در میان منافقین کسانی هستند که مردم با علایم و نشانه هائی آنها را می شناسند، بلکه کسانی از آنها وجود دارند که کسی در نفاق آنها شک ندارد و آیات قرآن نفاق وی را بیان کرده است – مانند عبدالله ابن ابی و امثال وی - ؛ با این وجود زمانی که این منافقین مردند ورثه ی مسلمانشان از آنها ارث بردند و زمانی که کسی از اطرافیان آنها می مرد میراث به آنها نیز می رسید و ازجان آنها محافظت می شد تا اینکه سنت شرعی [حجت و روشنگری شرعی] به موجب عقوبتی که برایشان در نظر گرفته می شود برپا گردد.[[140]](#footnote-140)

این کفار داخلی (منافقین)، که آشکار کردن کفرشان رابطه ی تنگاتنگی با قدرت حکومتی الجماعة و قدرت بازدارندگی اجتماعی مسلمین دارد، در صدر اسلام به تدریج که احکام شریعت نازل می‌شد موضع گیریهای بیمار گونه ای در برابر تطبیق این احکام از خود نشان می دادند. اینها با پناه بردن به خدعه و نیرنگ، هم می خواستند از امتیازات مسلمین در جامعه برخوردار شوند و موقعیت اجتماعی خود را حفظ نمایند و یا به موقیعاتهای بالاتر دست پیدا کنند و هم اینکه در لباس اسلام و مسلمین در فکر ضربه زدن به مسلمانان بودند. با این وجود الله متعال این به ظاهر مسلمانان را کافر نامیده هر چند در دنیا آنها را از امتیازات خاص مسلمین نیز بهره مند گردانیده است. روش برخورد با این کفار پنهان داخلی بسيار پيچيده است که نیازبه بررسی وموشکافی دقیقی دارد و این یعنی هنراداره و مدیریت بخشی از افراد موجود در جامعه ی مسلمین . در زیر به صورت مختصر به روش برخورد با منافقین اشاره می شود :

* آگاه كردن مسلمین و آشكار نمودن ابعاد، مواضع و ماهیت واقعی منافقین (کفار پنهان داخلی)

اساسی ترین، مهمترین و پیوسته ترین روش برخورد با کفارپنهان داخلی آگاهی بخشی و روشنگری در بخش جنگ نرم و روانی با آنها می باشد. چون منافقین(کفارپنهان) بر خلاف کفار آشکار، اگر قدرت نظامی قابل توجهی از مومنین در برابر خود ببینند آنچه که به آن اعتقاد دارند را آشکار نمی کنند و در میان مسلمین خود را گم نموده اند، تكیه قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این است که ابتدا منافقین باید از طریق صفات و ویژگیهایشان به بهترین شیوه ی ممکن شناسانده شوند و با چنین شناختی روش برخورد مناسبی با آنها داشت.

کفار پنهان(منافقین) گفتار و کردارشان با عقاید و درونشان فرق دارد و تنها زمانی می توان این افراد را شناخت که در روابط اجتماعی و عمل به قانون شریعت الله چون جهاد، زکات، نمازو... عمل آنها با گفتارشان تضاد پیدا می کند و این زمانی است که دوگانگی بودن آنها برای همه آشکار می گردد. در این صورت برای ما شناخت تنها با مرور زمان و ازطریق اعمال ظاهری آنها امکان پذیر است و تنها با چنین شناختی است که یک مسلمان قادر خواهد بود برخورد مناسب و بجایی با آنها داشته باشد و درون آنها به قیامت و الله متعال واگذار می گردد.

الله متعال در چنین امر مشکلی به یاری مسلمین آمده و با بازگو نمودن حالات آنها و هشدارهای عینی، با معرفی اعمال ظاهری آنها، درون بیمارشان را معرفی نموده و در آیات مختلفی به معرفی اعمال و صفات این کفارپنهان می پردازد . ویژگیهائی چون:

1. فریبکارهستند. يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (بقره/9)
2. گسترش و رواج فساد در میان مسلمین به بهانه ی اصلاح طلبی. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ (بقره/11-12)
3. مومنین مخلص را سفیه و احمق و طبعا خود را عالم و روشنفکر می دانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ (بقره/13)
4. جهت کسب عزت و شهرت به جای مومنین با کفارآشکار دوستی می کنند . بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا" (نساء/138، 139)
5. زمانی که کفاربه تکذیب آیات الهی و تمسخر (در مجالس و رسانه ها) آن می پردازند به نوعی با هم نشینی و سکوت با آنان همراه می‌شوند . وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ  تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى‏ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً  مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً " (نساء/ 140)
6. با یهود و نصاری جهت دور نمودن حادثه و اتفاق بدی اعلام دوستی و ولاء می کنند و ادعا داشته اند عدم همراهی با کفار اشغالگر خارجی برای مردم مشکلاتی را به وجود می آورد و جهت پرهیز از مشکلات باید با آنها همکاری نمود. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ " (مائده/ 51، 52)
7. همیشه در فکر و انتظار شکست مسلمین و پیروزی کفار و کنار نهادن مسلمین از امور اجرائی جامعه هستند. " يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ" (منافقون/ 8)
8. حزب باد هستند و در شرایط سخت به راحتی تغییر موضع می دهند و سعی دارند با مکر و فریب خود را پیروزی کفار و مسلمین شریک گردانند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً - "
9. جهت سازش با کفار آماده اند تن به هر ذلیلی، خفت و سازشی دهند اما در صورت توانائی جهت همگرائی با مومنین هیچ نرمشی ندارند و تنها در حالت ضعف با مسلمین نزدیکی می کنند.
10. آنها در حزب شیطان قرار گرفته اند . اِستَحوَذَ عَلَیهم الشیطان فَأنساهُم ذِکرَ اللّهِ، اولئک حِزبُ الشّیطانِ، اَلا اِنَّ حِزب الشیطانِ هُمُ الخاسِرون». (مجادله /19)
11. زندگی آنها در تلاطم و سرگردانی و عدم اطمینان می گذرد. مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ \* صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ\* أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ \* يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/17-20)
12. همواره در شک و تردید و دو دلی سرگردانند: إِنَّما يَسْتَأْذِنُکَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ في‏ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه/۴۵) و « مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىهَٰؤُلَاءِ» (نساء/143)
13. در عین ریاکاری با کسالت نماز را به جای آورده و بسیار کم به ذکر الله می پردازند.إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/142)
14. جهت شرکت در جنگ مسلحانه آمادگیهای لازم را تهیه نمی کنند. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/46)
15. با دروغپردازیها و بهانه هایی چون ناتوانی، گرفتاری،عدم قدرت و... از شرکت در جنگ مسلحانه خود داری می کنند حتی اگر رهبر این جنگ رسول الله صلی الله صلی الله علیه وسلم باشد . وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/42)
16. چنانچه به هر دلیلی به همراه مسلمین مجبور شوند به جنگ بیایند غیر از فساد و فتنه جوئی و جاسوسی کار دیگری انجام نمی دهند . لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (توبه/47)
17. از پیروزهای اهل توحید ناراحت و شکست مسلمین را ناشی از پیش بینی و زکاوت خود می دانند. إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (توبه/50)
18. ایجاد جنگ روانی علیه مسلمین زمانی که در حال جنگ با کفارخارجی هستند. همچون جنگ احزاب: وَإِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً “( احزاب/ ۱۲)  یا همچون تبلیغات سوء در جریان ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام المومنین زینب علیها السلام که چنان در قلب مسلمین تأثیر منفی گذاشته بود که تنها با آیات قرآن بیماری دلهای مسلمین بهبود یافت. یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیماً حَكِیماً (احزاب/ ۱)  و موارد متعدد دیگر..
19. دروغگویانی منفعت طلب بوده و حتی حاضر نیستند منافع خود را به خاطر برادران کافر یهودی و نصرانی خود در خطر بیاندازند و به آنها هم قسم دروغ می خورند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ\* لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ\*  (حشر/11)
20. زمانی که پشت دوستانشان را در جنگ با مسلمین خالی کردند مرتکب کاری می شوند که الله متعال این کار را کارشیطان مقایسه می کند . كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر/۱۶) این افراد کافر «تنبل فرصت طلب » که همیشه منتظر لحظات پیروزی و نتیجه گیری هستند تا بدون زحمت جهت بهره برداری از ثمرات دیگران خود را در صف اول جا می زنند اما زمانی که مشکل یا گرفتاری پیش می اید هر یک با بهانه های دروغین به سویی فرار می کنند .
21. از قدرت حکومتی الجماعه و دارالاسلام و مومنین بیشتر از الله می ترسند. ” لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (حشر/۱۳) به همین دلیلی یاران  خود را با مکر و فریب و وعده های دروغین  به جنگ با مسلمین می فرستند اما آنها را تنها گذارده و فرار می کنند. این کفار پنهان(منافقین) جهت خشنود نمودن مسلمین اهمیتی قائل نیستند، چون اعتقادی به بنیانهای اخوه اسلامی و سایر بنیانهای شریعت ندارند و تظاهر آنها در پاره ای موارد جهت بهره برداری از انرژی مسلمین و اینکه چنانچه وضعیت در آینده عوض شد از عکس العمل مسلمین در امان بمانند. آشکار نکردن کفر اینها به جهت ترس و واهمه و نداشتن شهامت رویارویی و دشمنی صریح با حکومت اسلامی است.
22. تنها در پناه دژهای محکم یا قدرتهای آشکار کافر قدرتمند با مسلمین می جنگند و قبل از چنین امکاناتی وارد جنگ نمی گردند. لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (حشر/۱۴) چون اینها انسانهای متفرقی هستند که تنها کفار آشکار قدرتمند قادر به رهبریت اینها هستند. این چیزیست که به کرات ما مشاهده اش کرده ایم.
23. در میان مسلمین به دنبال کسانی می گردند با بعضی از سیاستهای مجریان اسلامی مخالف بوده و یا در امری سرخورده شده اندتا فتنه ی میان مسلمین را شعله ور گردانند و اگر در تمام جهات با این مسلمان قدر مشترک نداشته باشند، به همان مقدار که وجود مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می کنند تا زهر خود را تزریق کنند. کاری که در عصر عثمان و علی به روشنی خودش را نشان داد و در اغتشاشات و بغی دارالاسلام ایران و امارت اسلامی افغانستان و مالی و یمن و سومالی و ... نیز بارها شاهدش بوده ایم.
24. با حزب و گروه سازی و اختصاص مسجدی به خود سعی در ایجاد تفرقه میان مسلمین و اجراء نمودن نقشه های خود در این پایگاه مستقل هستند. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/۱۰۷) این چیزی است که تحت لوای تعدد احزاب و گروهها به آن مشغولند
25. با قسم و قرآن سعی دارند مسلمین را از خود راضی کنند. يَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضي‏ عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقينَ (توبه/96)
26. و......

**در واکنش به تهدیدات این کفار پنهان داخلی :**

* رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی مدارا و نادیده گرفتن آزار و زخم زبانهای کفار داخلی(منافقین) را در پیش می گرفت و عذر خواهی آنها را می پذیرفت و چشم پوشی می کرد.
* با آنکه با منافقین مشورت می شد اما هیچ پست تبلیغی و حکومتی به آنها واگذار نشد.
* با پشتوانه ی حکومتی آگاهیهای لازم را به منافقین می رساند و کسانی از آنها توبه نموده و اصلاح می شدند. وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/102)
* تا زمانی که در جامعه ی اسلامی زندگی می کنند امر به مبارزه ی منفی و جنگ روانی می شود :

وجود عناصر نفوذی که از درون حرکتهای تخریبی را سازماندهی می کنند صدمات آنها بسیار سنگین تر و کاراتر از ضرباتی است که دشمنان آشکار وارد می کنند . به همین دلیل هر کشور وسازمانی سعی دارد از فعالیت این عناصر در میان خود ممانعت نموده و در عوض تلاش دارد این ستون پنجم را در جبهه مقابل پیدا نموده و از کانال اینها برنامه هایش را به پیش برد. روش برخورد با این پدیده ی مخرب به ظرافتها و پیچیدگی های خاصی نیاز دارد که از جانب بسیاری از فرمانده هان و رهبران کم تجربه کمتر رعایت می گردد .

آنچه که بیش از همه مانع شدت عمل و جنگ با این کفار پنهان و دشمنان دوست نما وجاسوسان خطرناک می شود نقاب به ظاهر اسلامی آنهاست، که از یک سو برای مسلمانان ساده و زود باور ایجاد شبهه می کند و از دیگر سو کفارآشکار در جنگ روانی خود تبلیغ می کردند که مسلمین به همدیگر نیز رحم نمی کنند و آن را جنگی داخلی جهت تضعیف پایگاه مسلمین معرفی می کردند.

جهاد با منافقین نیزیکی ازواجبات است اما مهم روش برخورد است. در صدر اسلام بسیاری از کفار پنهان برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آشکار شده بودند و کسانی چون عبدالله بن ابی برای عموم مسلمین نیز آشکار شده بود، با این وجود ایشان با این کفار پنهان شده در میان مسلمین برخوردی قهرآمیز و مسلحانه ننمود؛ حتی با قتل این رهبر کفار داخلی توسط سایر مسلمین و پسرش مخالفت نمود و در پاسخ پسرش که اجازه قتل پدرش را ازرسول الله صلی الله علیه وسلم طلب نمود، فرمودند: «تاهنگامی که زنده است، مانند یک دوست ورفیق با اوبه نیکی رفتارمی‏کنیم.» [[141]](#footnote-141)در صورتی که برای ترور بزرگان کفار آشکار خارجی و بخصوص برای ترور و حذف فیزیکی مجریان جنگ روانی دشمن، مومنین را روانه ی عملیاتهای مخاطره آمیز می نمود و در فتح مکه نیز دستورقتل چند نفر از کفار آشکار راصادرکرد و فرمود که آنها را هر کجا یافتند اگر چه به پرده کعبه خود را آویخته باشند بقتل برسانند.[[142]](#footnote-142)

در مراحلی از مبارزه با کفارپنهان داخلی(منافقین) مجریان حکومت اسلامی از روش مبارزه ی منفی و سختگیری برمنافقین ازکانال جنگ نرم و روانی چون مذمت، توبیخ، تهدید، رسواساختن، منزوی کردن، تحقیر اجساد آنها و.. استفاده می نمایند که به پاره ای از این روشها اشاره می شود:

1. «یا ایّها النّبی جاهد الکفّار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنّم و بئس المصیر (توبه/73)
2. «و لهم عذابٌ الیمٌ بما کانوا یکذبون» (بقره/10)
3. «بَشِّرِ المُنافِقین بِأنَّ لَهُم عَذاباً ألیماً» (نساء/138)
4. «انّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقینَ و الکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جمیعاً»( نساء/ 140)
5. انّ المنافقین فی الدّرک الأسفل من النّار و لن تجد لهم نصیرا»(نساء/ 145)
6. «وَعَدَ اللّهُ المُنافقینَ و المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّم خالِدینَ فیها هِیَ حَسبُهُم وَ لَعَنهُم اللّهُ وَ لَهُم عذابٌ مُقیم (توبه/68)
7. وَ یُعَذِّب المُنافِقینَ وَ المُنافقاتِ و المُشرِکینَ وَ المُشرِکاتِ الظّانّین بِاللّهِ ظَنَّ السَّوء عَلَیهم دائِرَةُ السّوءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلیهِم وَ لَعَنَهم واَعَدَّ لَهُم جَهَنَّمَ و ساءَت مَصیرا (فتح/6)
8. یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و المنافقین
9. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ في‏ أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَليغاً (نساء/63)
10. وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (توبه/ 84)
11. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (نساء/144)
12. و....

اینها بازندگان حقیقی زندگی هستند که با اعمال خودهیچ شانسی برای هدایت و خوشبختی باقی نگذاشته اند:

1. «اولئک الّذینَ اشَتَروا الضَّلالَةَ بِالهُدی فَما ربحت تِجارتُهُم و ما کانوا مُهتَدین» (بقره/16)
2. إنّ الّذینَ امَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ امَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَم یَکُنِ اللّهِ لِیَغفِرَ لَهُم وَلا لِیَهدیهِم سَبیلا.
3. «حَبِطَت اَعمالُهُم فَأصبَحوا خاسِرین(مائده/ 53)
4. «اولئک الّذین لعنهم اللّه فأصمّهم و اعمی ابصارهم» (محمد/23)
5. «اِنّ الّذین یُحادّونَ اللّهَ وَ رسُولَهُ اولئکَ فِی الأذَلّین»( مجادله/ 20)
6. منافقین در قیامت هم اهل دروغگوئی و قسم دروغ گفتن هستند و دست بر نمی دارند. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَميعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ کَما يَحْلِفُونَ لَکُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلي‏ شَيْ‏ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ (مجادله/18)
7. و....
* با پشتوانه ی حکومتی در برابر اعمال تفرقه انگیز آنها در جمع مسلمین شدت عمل و قاطعیت نشان داده می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی که داشت در مراحلی که اعمال کفار پنهان داخلی(منافقین) منجر به ایجاد تفرقه در میان مسلمین و صدمه زدن به پایه های جامعه می شد روش نرمش و مدارا را کنار نهاده و با قاطعیت و شدت با آن‏ها برخورد می‏نمود؛ همچون به آتش کشیدن مسجد «ضرار» که به بهانه بیماری وعدم توانایی حضور در مسجد قبا ساختند و باظاهری مقدس مآبانه قصد داشتند مسلمین را در برابر هم قرار دهند. جالب است بدانید همچنانکه گفته شد امام این مسجد یکی از مسلمین مخلص بود که ازتوطئه ی این کفار آگاه نبود و فریب آنها را خورده و ابزار دست این کفار داخلی شده بود.

* در آخرین مرحله تهدید به اخراج از جامعه ی اسلامی و کشتار می شوند:
1. از جامعه ی مسلمین بیرون رانده می شوند. لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿احزاب/60﴾
2. پس از اخراج آنها، هر جا یافته شوند کشته می شوند و شامل حکم کفار آشکار می گردند. مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿ احزاب/61﴾

حکومت اسلامی یا الجماعة تنها ابزار و نهادی است که این دشمنان داخلی را منزوی، منقبض، کنترل و مهار می کند، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا " (احزاب/62).سبك مدیریتی وروش برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تطبیق دستورات الله در مورد کفار پنهان داخلی(منافقین) نیز تنها با پشتوانه ی قدرت حکومتی یا الجماعة صورت گرفت.

در این پروسه ی مدیریتی که بخشی از اخلاق و تدبیرحکومتی است تدابیری به کار گرفته می شود که طی آن کفار پنهان داخلی در جامعه ی اسلامی منزوی، بی تأثیر یا  کم تأثیر می گردند و مسلمین از خیانت و دسیسه های آنها در امان می مانند. تمام این تدابیر و بازدارنده ها تنها و تنها از کانال حکومت اسلامی یا الجماعة و با پشتوانه ی قدرت حکومتی صورت می گیرد، حالا تصور کنید که این قدرت الجماعة که تنها اهرم کنترل کننده ی این کفار پنهان است از میان برداشته شود و جامعه جولانگاه فعالیتهای خائنانه و دسیسه های این موجودات گردد، آنوقت مسلمین بی پناه چه مصیبتها و فجایعی را متحمل خواهند شد؟

زمانی که در صدر اسلام و با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و قدرت حکومت اسلامی و آنهمه صحابه ی بزرگوار باز می بینیم که در میان جمعیت نزدیک به 900 نفری مردان واجد الشرایط جنگ، سیصد نفر[[143]](#footnote-143) (یک سوم سپاه اسلام) جزو دارودسته ی منافقین از آب در آمده و از جنگ احد خودداری کرده و به خانه‌هایشان بازمی گردند؛ الان در این جمعیت انبوه مسلمین با وجود نبود حکومت اسلامی و الجماع در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین باید چند میلیون از دارودسته ی منافقین وجود داشته باشد؟ روش برخورد با این گروه انبوه، که در بسیاری اوقات در پناه و با پشتوانه ی حکومتهای کافر و مرتد ویژگیهای درون خود را بی محابا ظاهر کرده و مناصب کلیدی در امر جنگ روانی و اجرائی چنین حکومتهائی را نیز در اختیار می گیرند، باید چگونه باشد؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم درهر امری اسوه وسرمشقی مناسب در همه عصرها و نسلها برای مسلمین است « لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » (احزاب/21) حالا در روش برخورد با کفارپنهان داخلی (منافقین) و دارودسته ی ای که برای خود در میان مسلمین ترتیب داده اند، چگونه می توانیم اینهمه حکم در مورد آنها را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم تطبیق دهیم در حالی که از وجود الجماعة یا همان دولت و حکومت اسلامی و دارالاسلام و ابزار مناسب عملی کردن این حکم در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین بی بهره هستیم و صدمات غیر قابل انکار آنها به زندگی عقیدتی و دنیوی مسلمین را نیز مشاهده می کنیم؟

با این وجود مشاهده نمودیم که الله متعال این کفار پنهان داخلی به ظاهر مسلمان را مشمول حقوق و امتیازات دنیوی مسلمین گردانیده اما عده ای بر آنند که مومنین بیچاره و مصیبت زده ی کنونی را از چنین حقوقی محروم گردانند. حسبنا الله و نعم الوکیل.

کسانی که بی انصافانه و بی رحمانه به مسلمین می نگرند هرگز اندیشیده اند که اینهمه کافر پنهان داخلی(منافق) که قرنهاست در قالب مسلمان و حتی اهل دعوت و مبلغ و خطیب و نویسنده و... آزادانه به جان باورها و عقاید و هویت اسلامی مسلمین افتاده اند تا کنون چه صدماتی به بار آورده اند؟

بله، این بخشی از واقعیت جامعه ی مصیبت زده ی مسلمین در چند قرن سابق است که در دهه های گذشته واين عصر كه اكثر سرزمين‌هاي اسلامي تحت اشغال و سيطره‌ي یکی از مذاهب دین سکولاریسم یا کفار نصرانی و يهود بوده و مشکلات مضاعفی بر مسلمین تحمیل شده، سبب گردیده است که بدنه ی دعوت اسلامی شدیداً دچار آسیب شده و محاسن و ارزش های اسلامی ناشناخته باقی مانده وچهره ی نورانی دین اسلام، معیوب و مخدوش جلوه کند. در این صورت مسلمین به دلیل انهدام دولت و حکومت اسلامی بر منهاج نبوت، شورای اولی الامر و امت دعوتگر و اجماع ناشی از آن و وجود شبهه و جهل و عدم اقامه ی «حجت نبوی» و دعوت واحد و صحیح به آنها و رشد اینهمه علف هرز و بازدارنده در میان اهل دعوت و... دارای عذر می گردند. به نظر می رسد آن اقلیت از میان 5درصدها و مجاهدینی که ناخودآگاه و ناخواسته به تبعیت از حقوقدانان دین سکولاریسم، علمای درباری آل سعود و یهود جهاد برای چنین مسلمینی قائل به عذر به جهل نیستند، واقعاً دچارظلم و بي‌انصافي آشکاری شده اند .

**شبهاتی در مورد عذر به جهل**

الله  متعال می فرماید  :”  وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ” ابن عباس در تفسیر این آیه می فرماید: الله تعالی به مومنین از طریق چنگ زدن به جماعت مسلمین  و دوری از جدائی و تفرق دستور داده است. و الله  متعال می فرماید  : وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۗ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (انعام/126)

هرچند راه روشن و آشکار است و هر چند الله متعال آیاتش را برای کسانی که پند می گیرند بدون شبهه بیان نموده است، با این وجود کسانی وجود دارند که به دلایل مختلف درکوچه های افراط و تند روی قدم نهاده و تلاش دارند در مسیرهای گمراهی و انحراف حرکت کنند. این افراد بیمار سعی دارند از جهل و ناآگاهی مسلمین سوء استفاده نموده و ویروس واگیر خود را با ترویج شک و شبهه جهت خروج مسلمین از دایره ی اسلام منتشر نمایند. در حالی که شخص با یقین و محکم وارد دین اسلام می گردد و با شک و شبهه خارج نمی گردد .

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل فقه كه نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حكم متشابه به محكم می باشد، كه دراینصورت محكمات عبارت از احكامی است كه متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از یك جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند...كه برعكس آن درست نیست.

اما برعكس نمودن این قاعده و بكار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبین محكمات، و اصل گردانیدن متشابه و حَكم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محكم و تفسیر آن ...جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی می باشد، آنانكه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و با ضربه زدن به الجماعة در میان مؤمنین ایجاد تفرق نمایند. همچنان که الله متعال می فرماید: هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ (آل عمران/7)

در زیر سعی می شود به پاره ای از شبهات این خط فکری خاص اشاره شود:

* شبهه: طبق رای محمد بن عبدالوهاب بر عموم مردم اتمام حجه شده است و عذر به جهلی نمانده است ( در صفحات قبل به این شبهه پاسخ داده شد)
* شبهه: تقسیم امور به جلّی و خفی و قرار ندادن عذر به جهل در اموری که آنها را جلی می دانند

عیسی بن قاسم و احمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب در مورد این سخن ابن تیمیه که گفته بود: هرکسی انکار چیزی از پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اقامه حجت بنماید کافر می‌شود، پرسش نمودند و از شیخ طلب پاسخ نمودند . شیخ محمد بن عبدالوهاب در پاسخ گفت: «ما ذكرتموه من قول الشيخ: كل من جحد كذا وكذا، وأنكم شاكون في هؤلاء الطواغيت وأتباعهم، هل قامت عليهم الحجة أم لا؟ فهذا من العجب العجاب. كيف تشكون في هذا وقد وضحته لكم مرارًا؟ فإن الذي لم تقم عليه الحجة هو الذي حديث عهد بالإسلام، والذي نشأ ببادية، أو يكون ذلك في مسألة خفية، مثل الصرف والعطف، فلا يكفر حتى يعرّف. وأما أصول الدين التي أوضحها الله  في كتابه، فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة ».[[144]](#footnote-144)

 «آنچه که از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه / ذکر نمودید که هر کس انکار چنین و چنان را بکند، و شما در مورد این طواغیت و اتباعشان شک دارید که آیا اقامه حجت شده اند یا نه؟؟ به راستی این سخن از عجیب ترین عجایب است! چگونه شما در این مورد شک و گمان دارید در حالی که من «چندین بار برایتان روشن ساخته ام؟» پس اگر کسی که اقامه حجت نشده است، تازه مسلمان باشد یا در جایی زیسته باشد که اسلام به او نرسیده باشد، یا در امور خفی (پنهانی و غیر آشکار) مانند صرف و عطف (از امور سحری در ایجاد محبت یا نفرت بین زوجین) وماننداین، اقامۀحجتمی‌شود و تکفیر نمی‌گردد تا برایش روشن گردد. اما اصول دینی که الله در کتابش روشن و آشکار نموده است، پس حجت خداوند قرآن است؛ پس کسی که به او قرآن رسیده باشد، پس حجت به او رسیده است».

عده ای با برداشت از قسمت آخر سخن محمد بن عبدالوهاب معتقد شده اند که هر آنچه در قرآن است جلی و آشکار می باشد و کسی که قرآن به او رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده و عذر به جهلی وجود ندارد و امور خفی و پنهان تنها آن دسته از امور هستند که فقط علماء و فقها آن را در می یابند و ارتباطی به عموم مردم ندارد. اگر دقت شود این سخن دو بخش است :

1. در قسمت اول ذکر می کند که من امور خفی و پنهان را چندین بار برای شما «روشن» نموده ام . پس امر پنهان تا زمانی که برای شخص روشن و آشکار نگشته تکفیر نمی گردد .
2. اصول دینی در قرآن وجود دارند که الله روشن و آشکار آنها را بیان کرده اند و نیازی به روشنگری علماء ندارد، کسی که این پیام آشکار و روشن قرآن به وی رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده است.

ابن تیمیه و مورد امور خفی و آشکار می گوید: «وَهَذَا إذَا كَانَ فِي الْمَقَالَاتِ الْخَفِيَّةِ فَقَدْ يُقَالُ: إنَّهُ فِيهَا مُخْطِئٌ ضَالٌّ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ صَاحِبُهَا؛ لَكِنَّ ذَلِكَ يَقَعُ فِي طَوَائِفَ مِنْهُمْ فِي الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي تَعْلَمُ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ مِنْ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا مِنْ دِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ بَلْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَعْلَمُونَ: أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ بِهَا وَكَفَّرَ مُخَالِفَهَا؛ مِثْلُ أَمْرِهِ بِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهْيُهُ عَنْ عِبَادَةِ أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا أَظْهَرُ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ وَمِثْلُ أَمْرِهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَإِيجَابِهِ لَهَا وَتَعْظِيمِ شَأْنِهَا وَمِثْلُ مُعَادَاتِهِ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمُشْرِكِينَ وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسِ وَمِثْلُ تَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالرِّبَا وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ. ثُمَّ تَجِدُ كَثِيرًا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَقَعُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ فَكَانُوا مُرْتَدِّينَ».[[145]](#footnote-145)

«و این اگر در مقالات خفی (مباحث پنهان و مجهول) باشد پس گفته می‌شود که او در آن مقالات خطا کرده و گمراه شده است و حجتی که صاحبش را کافر کند بر او اقامه نشده است. اما در بعضی از طایفه های آن مردمان، امور ظاهر و آشکاری واقع شده که عام و خاص مسلمانان آن را یاد گرفته اند که آن موارد از دین مسلمانان است، بلکه یهود و نصاری نیز می‌دانند که محمد به آنها ارسال شده و مخالف آن موارد را تکفیر کرده است، مانند دستور او به عبادت الله به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برای او، و نهی او از عبادت احدی غیر از الله، از ملائکه گرفته تا پیامبران و خورشید و ماه و ستارگان و بت ها و غیر ذلک. چرا که این از واضح ترین شعائر اسلام است و یا مانند امر کردن او به نماز های پنج گانه و وجوب آن و احترام گرفتن منزلت آن و یا مثل دشمنی و معادات با یهود و نصاری و مشرکین و ستاره پرستان و مجوسیان و یا مثل تحریم فواحش و ربا و خمر و میسر و امثال آن. سپس می‌بینی که بسیاری از رؤسای آنها در این امور واقع شده اند و آنها مرتد شده اند».

در این صورت، هر چیزی که برای شخص آشکار و روشن شده باشد جلی و هر چه برای وی پنهان و غبار آلود باشد خفی نامیده می شود؛ و طبیعی است در اموری که برای شخص آشکار و روشن گشته اند در صورت سرپیچی، عذر به جهل از وی پذیرفته نیست، چون وی واقعاً نسبت به آن امر عالم گشته و جاهل نمی باشد . این برداشت که مسائل خفی را تنها دانشمندان و بزرگان می دانند نمی تواند با رسالت سهل و آسان اسلام که برای عموم مردم با تمام طبقاتش آمده است سازگار باشد .

* **شبهه: مسلمان جاهل انجام دهنده ی کفر قبل از اقامه ی حجت مشرک است و بعد از اقامه حجت کافر**

بر اساس آیه ی« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا » (اسراء/15) در میان مسلمین اصطلاحی تحت عنوان اهل فتره رایج شده که بر اساس آن بر دسته ای از غیر مسلمین اطلاق می گردد که پیام آخرین شریعت الله را نشنیده اند. حتی اگر این پیام نصرانیتی باشد که طبق آیات آشکار قرآن، الله متعال نصرانی ها را کافر نامیده و به صورت واضح و روشن می فرماید :

* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائدة/ 17) تکرار همین آیه در (مائدة/ 72)
* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائدة/ 73)

در این صورت کسانی که قبل از اسلام پیام نصرانیت به وی رسیده باشد و یا بعد از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قرآن و خبر آمدن پیامبر را شنیده باشد جزو اهل فتره به حساب نیاورده اند. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید : وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّار"[[146]](#footnote-146) در این صورت پیام رسول خاتم و شنیدن آن به جای نصرانیت معیار می شود. شنیدن برای آنها یعنی اقامه ی حجت .

 امام احمد بن حنبل در خطبه «الرد على الزنادقة والجهمية» بیان می کند که اهل فتره مربوط به یک زمان و مکان خاصی نیستند بلکه ممکن است در مکانها و زمانهای دیگری هم وجود داشته باشند : "الحمد لله الذي جعل في كل زمان فترة من الرسل، بقايا من أهل العلم"[[147]](#footnote-147)

عده ای از علماء حکم دنیوی این غیر مسلمین را کافر می دانند و عده ای بر اساس آیاتی چون آیات زیر از کاربرد کلمه ی کافر در مورد آنها اجتناب نموده اند :

* إِن الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَٱلْمَلاۤئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ "( البقرة/161)
* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ ٱلأَرْضِ ذَهَباً وَلَوِ ٱفْتَدَىٰ بِهِ أُوْلَـٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ (آل عمران/91)

اما با این وجود در دنیا چون جزو جامعه ی کفار هستند و اعمال مشرکین (= سکولاریستها= احزاب) را انجام می دهند آنها را شامل حکم کفار نموده، و بیان می کنند که در قیامت هم مثل افرادی که در دنیا کرولال، دیوانه، پیری که بر اثر کهولت عقلش ضایع شده و بچه ای که در سن کودکی فوت کرده مورد آزمایش قرار می گیرند و این امتحان سرنوشت بهشتی یا جهنمی بودن آنها را مشخص می کند . [[148]](#footnote-148)

در این صورت، اهل فتره کسانی هستند که پیام شریعت الله «اصلاً» به آنها نرسیده است، چه شریعت سالم و چه تحریف شده؛ این افراد نمی توانند کسانی در داخل اهل کتاب باشند، بلکه کسانی خارج از دایره ی نصرانیت هستند؛ چون الله متعال اهل کتاب را کافر می نامد و اهل فتره با آنکه در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند اما سرنوشت نهائی بهشت یا جهنمی بودن آنها در قیامت مشخص می گردد.

حالا خط فکری خاصی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجدیت با برداشتهای خاص خود تصمیمات عجیبی در مورد مسلمین گرفته اند. زمانی که تعدادی از علمای این طیف تصمیم می گیرند عده ای از مسلمین را از دایره ی اسلام خارج کنند و نمی توانند آنها را وارد صنف کفار گردانند به ناچار آنها را «در رده ی اهل فتره» قرار می دهند. یعنی نه مسلمان نه کافر. آنهم در داخل دایره ی اسلام؛ به نحوی که نمی توان کسی در دایره ی نصرانیت را اهل فتره به حساب آورد اما اینها کسانی در دایره ی اسلام را مشمول حکم برداشت خود از اهل فتره نموده و به صراحت اعلام می کنند که این مسلمین مجرم با انجام جاهلانه ی فلان عمل مشرک هستند اما کافر نیستند مگر بعد از اقامه ی حجت! در حالی که در قرآن و سنت صحیح هر جا اسمی از مشرک و مشرکین آمده منظور دسته ای از بدترین کفار است و مشرک در هر صورتی در قرآن و سنت صحیح مشمول حکم کفار می گردند و مشرکین دسته ای از کفار 5گانه ی اصلی : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) هستند.

این طیف خاص هر چه ابن تیمیه و ابن قیم و... در مورد غیر مسلمانان اهل فتره گفته اند را بر مسلمین جاهل تطبیق داده و می گویند نبايد تا بعد از اقامه حجه وارائه دلیل كسي را كه از او شرکی سرزده تكفير كرد، منظور آنان اين است كه قبل از اقامه حجه مشركند و بعد از آن كافر مي‌شوند، يعني اقامه حجه فقط براي اثبات عقوبت عذاب و شروع جنگ و قتال و حلال شدن مال و خون او مي‌باشد و به محض سرزدن كفر او مشرك مي‌شود و از دايره اسلام خارج مي‌شود.!! اما با بررسي اقوال ابن‌تيميه و علماء ديگر به آسانی می توان فهمید که آنان كسي از اهل اسلام را كه به خاطر جهل مرتكب شرك يا كفري شده ، قبل از اقامه حجه، به شرط معتبر بودن جهل، مسلمان مي‌دانند نه کافری مشرك.[[149]](#footnote-149)

البته این در حالی است که در بدترین حالات، شخص مسلمان با حداقل نشانه های مسلمان بودن چون تلفظ «لا اله الا الله» باز بدون در نظر گرفتن شروط و موانع از دایره ی اسلام خارج نمی گردد و نمی توان وی را جزو غیر مسلمین نامید، چه رسد به الان . روایت است که : يأتي على الناس زمان لا يعرفون فيه صلاة ولا صياماً ولا حجاً ولا عمرة إلا الشيخ الكبير والعجوز الكبير يقولون أدركنا آباءنا وهم يقولون لا إله إلا الله، فقيل لحذيفة بن اليمان ما تغني عنهم لا إله إلا الله، فقال: تنجيهم من النار.[[150]](#footnote-150)

نکته ی دیگر اینکه کلمه ی «مشرک» در قرآن درمورد آندسته از کفار غیر اهل کتابی به کار رفته است که ما امروزه آنها را سکولار می نامیم، همچنانکه امروزه دهری را آتئیست و ماتریالیست و.. می نامیم، همچنانکه لوطی ها را دگرباش و همجنس باز و ... می نامیم. اسم عوض شده است اما محتوا یکی است.

ابن‌تيميه در مورد مشرکین مي گويد: «فاسم المشرك ثبت قبل الرسالة فانه بشرك بربه يعدل به». اسم مشرك قبل از آمدن نبوت و پيامبري ثابت مي‌شود و اطلاق می گردد، زيرا كه او براي خداوند شريك و همتا قرارداده است .[[151]](#footnote-151) حکم دنیوی کفارمشرک در قرآن و شریعت الله بسیار سنگین تر از حکم کفار اهل کتاب و حتی شبه اهل کتاب است . چون از کفار سکولار (مشرک) جزیه پذیرفته نمی شود و بین مسلمان شدن یا جنگیدن مختار می گردند، در حالی که اهل کتاب و شبه اهل کتاب می توانند معاهد و اهل ذمه گردند و با حفظ دین خود به عنوان یک شهروند در دارالاسلام زندگی کنند.

حالا این خط فکری بدون هيچ دليلي از قرآن و سنت و اجماع صحابه يا علماي سلف و حتی بر خلاف چنین منابعی، مسلمین جاهلی که به نظر آنها دچار اشتباه و غلط و شرکی شده اند را از دایره ی اسلام خارج نموده و در طبقه ی «مشرکین» یا سکولاریستها قرار می دهند.

* **شبهه: عموم ساکنان دارالکفر کافر هستند**

از خطرناکترین ویروسهای این بیماران عبارت است از کافر نمودن تمام مسلمین به صورت عموم و به این ترتیب مثل یک کافر با آنها برخورد می نمایند. این اشخاص می گویند اصل در مردم کفر است چون «دار» نزد ما دارالکفر است و مردم نیز شامل حکم«دار» می گردند . چون کفر و ارتداد در میان مردم گسترش یافته و مردم نیز کفر به طاغوت خود را اعلام نمی کنند به همین دلیل نزد ما کافر هستند .

به صورت ساده در جواب این اشخاص می توان به نکات ساده ای اشاره نمود:

* آیا تکفیرکردن این اشخاص به این مفهوم است که اینها کافر اصلی هستند؟
* یا تکفیر اینها به دلیل ارتدادشان از دین اسلام است؟

چنانچه ادعای کافر اصلی بودن این اشخاص را دارید به چند دلیل می توان رفع اتهام نمود:

* بی اساس بودن این اتهام شما قبلاً از جانب علماء روشن گشته است . علماء مسلمان شدن یک کافر را از سه طریق دانسته اند .امام کاسانی در کتاب « بَـدَائِـع الـصَـنَـائِـع فِـي تَـرتِـيـب الـشَـرَائِـع»  این سه راه را چنین برشمرده است : از طریق «نص» و « دلالة» و « تبعیة»
1. از طریق «نص» :

که عبارت است از به زبان آوردن« لااله الاالله» یا این به همراه «محمد رسول الله »، همراه با دور کردن و بری کردن آشکارخود از آنچه قبلا بر آن بوده است . [[152]](#footnote-152)

در اینجا از شما باید پرسید : چنانچه بخواهیم این مردم کافر وارد اسلام گردند آن دینی که این اشخاص بعد از شهادتین باید از آن برائت جویند کدام است؟ چون بدون برائت از دین و مذهب قبلی نمی تواند وارد دین اسلام نمی گردد .

* آیا مطمئن هستید که این اشخاص نصرانی هستند تا بعد از شهادتین از آن برائت جویند؟
* یا مطمئن هستید که این مردم یهودی یا مجوس یا صابئی هستند تا بعد شهادتین از این مذاهب برائت جویند؟
* یا تابع یکی از مذاهب دین سکولاریسم بوده اند تا بعد از اظهار شهادتین از دین سکولاریسم برائت جویند؟

چون شما می گوئید که این مردم جزو کفار اصلی هستند و کفار اصلی هم 5 دسته هستند: 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) ، بر این اساس باید دلیل و استدلال بیاورید و ثابت کنید تابع چه مذهب یا دینی بوده اند؟ و ثابت کنید که این اشخاص تابع دین اسلام نبوده اند؟ شما توان اثبات چنین پارادوکس و تضادی را ندارید، در این صورت اتهام و ادعای شما در حد تهمت باقی می ماند و باید در برابر این اتهام پاسخگو باشید.

زمانی که توان اثبات این اتهام را ندارید و بگوئید که اینها مرتد هستند، در این صورت نیز شما ابتدا ادعا کرده اید که این اشخاص مسلمان بوده اند. حتی اگر آنها را به دلیل ارتدادشان تکفیر کردید در این صورت نیز باید «مناط»و علت ارتدادشان را برایمان بیان کنید. آشکار است «مَـن ثَـبـتَ إسـلامَـهُ بـيَـقـيـنٍ لايَـزولُ إسـلامَـهُ إلا بـيَـقـيـنٍ أيـضًـا » هر کسی که با یقین مسلمان بودنش ثابت شود اسلام او برداشته نمی شود مگر با یقین. ابن تیمیه نیزمی گوید: «ومَـن ثَـبَـتَ إسـلامَـهُ بـيَـقـيـنٍ لـم يُـزِل ذَلِـكَ عَـنـهُ الـشِـك » هر کسی که اسلامش با یقین ثابت شد، با شک و گمان اسلام او برداشته نمی شود.

باز اگر بگوئید که دلیل کافر بودن این مردم این است که اینها کفر به طاغوت نکرده اند. در این صورت نیز می توان گفت که دلیل شما بر این اتهام جدید چیست؟ چون آشکار نمودن کفر به طاغوت مناط و علت ارتداد نیست. بعضی اوقات که انسان -همچون نجاشی- توانائی آشکار نمودن و اظهار کفر به طاغوت را ندارد در این صورت تکلیفی بر اون نیست. همچنانکه در «الدررالسُـنِـيَّةِ» آمده است که: بر انسان واجب است به اندازه توانائی خود دینش را آشکار کند، اگر ترس فتنه داشت و نتوانست هجرت کند جایز است که دینش را کتمان کند و برای اینکه در فتنه نیافتد آشکارش نکند و....[[153]](#footnote-153)

در این صورت عدم آشکار نمودن کفر به طاغوت یا عدم آشکار نمودن برائت از سکولاریستها (= احزاب= مشرکین) به معنی نبودن کفر به طاغوت یا نبودن برائت نیست.

 الشَـيـخ عـبـداللَّطِـيـف بِـن عـبدالـرحـمن می گوید: مساله آشکار نمودن دشمنی(العداوة) متفاوت است با وجود خود دشمنی، اول اینکه: با وجود « ترس و عدم توانائی» شخص معذور می گردد آنهم به دلیل گفتار الله متعال که می فرماید: « إِلا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَـةً»[[154]](#footnote-154)

نکته ی دیگر اینکه اگر علت تکفیر شما با شبهه (التبعیة للدار) تبعیت از سرزمین است، یعنی اگر سرزمینی دارالکفر بود ساکنان آن نیز کافر می گردند و اگر سرزمینی دارالاسلام بود ساکنان آن نیز همگی مسلمان خواهند بود !!

مگر مکه قبل از هجرت دارالکفر نبود؟ در این صورت نیز باید پاسخگو باشید که رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام یارانش به مدت 13 سال در دارالکفر مکه ساکن بودند، آیا - نعوذ بالله- حکم اینها تابع سرزمین بود؟ حسبنا الله و نعم الوکیل از این همه جهالت!

علاوه بر آن در دارالاسلام اهل ذمه قرار دارند و قرار نیست هرکسی که در دارالاسلام زندگی می کند مسلمان باشد .

در مورد «النص» صحبت شد و نوبت به «الدلالة » می رسد که عبارت است از:«كُـل قـول أو عمل كـافٍ للتعبير عـن إلـتِـزامِ الإسـلام » هر گفتار و عملی که معنی ملتزم شدن به دین اسلام را برساند .

* ابن قُـدامة در المُـغـنِـيمی گوید: « إذا صلّى الكافر حُـكِـمَ بـإسلامـه ، سواء كان في دار الحرب أو دارِ الإسـلام أو صلّى جماعـةً أو فُـرَادى » اگر کافری نماز خواند حکم اسلام بر وی داده می شود، فرق نمی کند در دارالحرب باشد، یا دارالاسلام؛ یا به صورت جماعت نماز بخواند یا انفرادی.
* الكسانـي هم می گوید: وأما بيان ما يحكم به بكونـهِ مُـؤمنًـا من طريق الدلالة ، فنحو أن يصلي كتابيّ ، أو واحدٌ من أهـل الـشِـركِ فـي جماعة . اما شخصی که از طریق «الدلالة » حکم مسلمان بودنش داده شود این است که شخص اهل کتاب نماز بخواند یا یکی از اهل شرک (مشرکین = احزاب = سکولاریستها) در نماز جماعت دیده شود .
* امام أبو حنيفة می گوید :إن صلّى في المسجد في جماعة أو منفردًا أو خارج المسجد في جماعة أو حج وطاف ، أو تجرَّدَ للإحـرام ولبَّـى ووقف بعـرفة صار مسلمًا .اگر کسی در مسجد به جماعت نماز بخواند یا به صورت انفرادی یا در بیرون از مسجد به صورت جماعت، یا حج و طواف کند، یا احرام ببندد و تلبیه را انجام دهد یا در عرفه توقف کند چنین شخصی مسلمان محسوب می گردد.
* امام أحمد نیز می گوید: إن صلّى منفردًا أو خارج المسجد حُكِمَ بـإسـلامـه . اگر به صورت انفرادی یا در خارج از مسجد نماز بخواند به مسلمان بودن وی حکم داده می شود .

تمام این موارد عبارت بود از حکم دادن بر اساس ظاهر، این هم از ما خواسته شده است؛ و درون افراد امری نیست که انسان دیگری در آن دخالت کند و تنها به خالقش بر می گردد. الله  تعالى می فرماید:  يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

بر این اساس اگر شخصی شهادتین آورد و نماز و روزه رمضان و حج و زکات را انجام داد و بدون عذری معتبر مرتکب کفر آشکاری که وی را از اسلام خارج کند نگردید، در این صورت مسلمان است و چنانچه شخص با این دلایل مسلمان بودن او ثابت گردید کسی نمی تواند به بهانه تبعیت از سرزمین کفار (التبعیة للدار الكفر) چنین شخصی را کافر بداند چون مسلمان بودن چنین شخصی از طریق «النص» و «الدلالة » ثابت شده است.

لازم است که برای برادران و خواهرانم این امر را روشن نمایم که باور داشتن به اینکه اصل در مردم کفر است و کافر کردن مسلمین چند نکته ی ترسناک را در خود جای داده است که در دشمن بودن بنیانگذاران(نه پیروان درجه چندم اکثرا جاهل) چنین جنگ روانی بر علیه مسلمین علایمی را نشان می دهد. زمانی که گفتند که اصل در مردم کفر است و مردم تابع دار و سرزمین کفری هستند و همه می دانیم که هم اکنون غیر از دولت شهر واتیکان تمام دارالکفرها توسط کفار سکولار( مشرک) اداره می شود، چنین پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت :

* تمام تکالیف و واجبات شرعی چون نماز و روزه و جهاد و...از این مردم برداشته می شود و نمی توان از آنها خواست که چنین تکالیفی را انجام دهند؛ چون از کافر امر شرعی خواسته نمی شود.
* باید ضمن بغض و کینه و دشمنی، از تمام این اشخاص برائت شود چون کافری مشرک (سکولار) و نجسی هستند.
* باید بر علیه این اشخاص جهاد و قتال شود و باید خون و مالشان حلال گردد چون نه اهل ذمه هستند نه اهل امان و نه اهل پیمان می باشند .
* و...
* **شبهه: کافر نمودن عموم مردم به بهانه انتشار کفر و شرک**

این شبهه نیز بر خلاف عمل و گفتار دانشمندان و بزرگان اسلام بوده است . به عنوان نمونه در عصر ابن القیم با وجود گسترش آن همه کفر و شرک در میان مردم هرگز از وی دیده نشده است که آن مردم را به صورت عموم کافر بداند، بلکه برای آنها «عذر» می آورد و در این زمینه می گوید :

” قـد غـلب الـشـرك عـلى «أكثرِ النفوس » « لـظُـهُـورِ الـجَـهـلَ ، وخـفـاء الـعِـلـم »، فصار المعـرُوفُ مُـنـكَـرًا ، والـمُـنـكَـرُ مَـعـرُوفًـا ، والسُنَّـة بِـدعـة ، والـبِـدعَـةَ سُـنَّـة ، ونَـشَـأَ في ذلك الصغـيـر وَهَـرِمَ عـليه الـكـبـيـر ، وطُـمست الأعـلام ، واشـتـدَّت غُـربَـةَ الإسـلام ، وقَـلَّ الـعُـلـمـاء ، وغَـلـبَ السُفهـاء ، ولكن مَـعَ هـذا لا تَـزَالُ طَــائِـفَـةٌ مـن العصابـة الـمحمـديـة بـالـحـقِ قَـائِـمـيـن ، ولأهـلِ الـشـركِ والـبِـدَع مُـجَـاهِـديـن إلى أن يَـرِثَ الله سُـبـحـانَـهُ الأرض وَمَـن عَـليهـا وهـو خـيـرُ الـوارِثـيـن .”

به درستی که شرک اکثر مردم را فرا گرفته است ، به دلیل پدیدار شدن آن هم ندانستن(جهل) و نبودن علم است؛ چنان شده که خوبی به بدی و بدی هم به خوبی، سنت به بدعت و بدعت به سنت شناسانده شود؛ کودک بر این اساس بزرگ شده و بزرگ هم بر همین روش پیر شده است، نمادهای اسلام  پاک شده و غربت اسلام هم بیشتر از گذشته شده است، علما نیز کم شده و گیج و نفهمها نیز اکثریت را به دست آورده اند، با این وجود پیوسته گروهی محمدی باقی مانده اند که به حق چنگ زده اند و با اهل شرک و بدعت جهاد می کنند تا زمانی که الله سبحانه و تعالی زمین و هر آنچه در ان است را جمع نماید و تنها خودش بهترین وارث است.

* **شبهه: میان « الإسلام الحكمي » و « الإسلام الحقيقي » تفاوتی قائل نیستند و …**

الله  تعالى می فرماید :  يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

امام الشَـوكاني در معنی این آیه می گوید: والمُـرادَ هُـنا : لا تقولوا لمن ألقى بيده إليكم واستسلم لست مؤمناً فالسلم والسلام كلاهما بمعنى الاستسلام، وقيل هما بمعنى الإسلام : أي لا تقولوا لمن ألقى إليكم التسليم فقال السلام عليكم: لست مؤمناً والمراد نهي المسلمين عن أن يهملوا ما جاء به الكافر مما يستدل به على إسلامه ويقولوا إنه إنما جاء بذلك تعوذاً وتقية .

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:  أُمرتُ أَن أُقَـاتِـلَ الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ، و أن محمداً رسول الله ، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام، وحسابهم على الله.

إبن الحجر درالـفـتـح الباری می گوید: أي أَمـرَ سرائرهم.. وفيه دليل على قبول الأعمال الظاهرة والحكم بما يقتضيه الظاهر .امام الـبَـغَـوِي در توضیح این حدیث می گوید: وفي الحديث دليل على أن أمور الناس في معاملة بعضهم بعضاً إنما تجري على الظاهر من أحوالهم دون باطنها، و أن من أظهر شعار الدين أُجري عليه حكمه، ولم يكشف عن باطن أمره، ولو وجد لقيط في بلد المسلمين حَـكَـمَ بِـإسـلامِـهِ.

و فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم: أَفَـلَا شَـقَـقـتَ عـن قـلـبـه حـتـى تَـعـلَـمَ أَقَـالَـهـا أم لا .امام الـنَـوَوِي در معنی این حدیث می گوید  : وفيه دليل على القاعدة المعروفة في الفقه والأصول أن الأحكام فيها بالظاهر والله يتولى السرائر .

علاوه بر آن گفتمان پر مفهوم  معاویه بن الحکم السلمی در مورد آن دختراست که  از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید : أفلا أعتقها؟ قال: ائتني بها فأتيته بها فقال لها: أين الله؟ قالت: في السماء، قال: من أنا؟ قالت: أنت رسول الله، قال: أعتقها فإنها مؤمنة .

* ابن تیمیة در توضیح این روایت می گوید :فإن الإيمان الذي علقت به أحكام الدنيا، هو الإيمان الظاهر وهو الإسلام، فالمسمى واحد في الأحكام الظاهرة، ولهذا لما ذَكَـرَ الأثــرَم لأحمد إحـتِـجـاج الـمُـرجِـئَـةِ بِـقَـولِ الـنَبِـيِّ صلَّى الله عـليه وسلم : (( أعـتِـقـهـا فَـإِنَّـهَـا مُـؤمِـنَـة )) أجــابَـهُ : بِـأَنَّ الـمُـرَادَ حُـكـمَـهَـا فِـي الـدُنـيَـا حُـكـم الـمُـؤمِـنَـة ، لـم يـرد أنها مُـؤمِـنة عـندَ الله تـستَـحِـقَ دُخُـولَ الـجَـنَّـةِ بِـلا نَـار إذا لَـقِـيَـتـهُ بـِمُـجـردِ هَـذَا الإِقــرار  .
* ابـن رَجَب الحَـنـبَـلي نیز می گوید: ومِـنَ المعـلومِ بـالـضَـرورةِ : أَنِّ الـنبي صلَّى الله عليه وسلم كـان يَـقـبل مـن كـل مَـن جـاء يُـريـدُ الـدُخُـولَ في الإسـلام ، الـشهـادتَـيـن فقط ، ويُعصم دمه بذلك ، ويجعله مسلمًا  .
* ابن بـطـال می گوید:” وقـد أجـمـعُـوا أَنَّ أحـكـامَ الـديـنِ عـلى الـظـاهـر ، وإلـى الله الـسـرائـر ” .
* امام الشاطبي در «الموافـقـات» می گوید :” إن أصل الحُكمِ بـالظاهر مَـقـطـوعٌ بـهِ في الأحكام خـصـوصًـا وبـالـنـسـبةِ للإعـتـقـادِ في الغيـر عُمُـومًـا أيضًا فَـإِنَّ سـيِّـدَ البشر مـع إعـلامِـهِ بـالـوَحي يُـجـري الأُمُـورَ(على ظواهـرهـا )في المُـنـافـقـيـنَ وغـيـرهـم وإن عَـلِـمَ بِـبَـواطِـنِ أعـمـالـهـم ولـم يكن بِـمُخـرِجِـهِ عـن جـريـانِ الـظـواهـر على مـا جَـرَت عليه ”
* امام الـطـحـاوي می گوید :” ولا نشهدُ عـليـهـم بِـكُـفـرٍ ولا بِـشِـركٍ ولا بِـنِـفَـاقٍ( ما لـم يـظهـر منهم شيءٌ من ذلك ) ونَـذَرُ سَـرَائِـرَهُـم إلى الله تعالى “
* شارح عقیده‌ی ط‌حاوی ( ابن أبـي الـعز الحنفي ) می گوید: ” لأنَّـا أُمـِرنَـا بـالحُـكـمِ  ( بالظاهر)  ونُـهِـيـنَـا عـن الظَـنِّ واتِّـبـاعِ مـا ليسَ لـنـا بِـهِ علم ” .
* الحافـظ ابن حجر می گوید: ” وكُلهم أجمَعُوا على أَنَّ أحكـامَ الـدُنـيـا على الـظـاهـر والله يَـتَـوَلَّـى الـسَـرَائِـر وقـد قـالَ لأُسامـة :”هَلَّا شققتَ عـن قـلبـه ”  .
* ابن القيّم  می گوید:” ومَـن حَكَـمَ على الناس بِـخـلافِ( مَـا ظَـهـرَ منهم استـدلالًا على أَنَّ مـا أَظـهَـرُوه خلِـافَ ما أبطنوه ) بـدلالةٍ منهم أو غيـرِ دلالة لـم  يَـسـلم عندي مـن خِـلافِ التـنـزيـلِ والسُنـة “.سپس می افزاید  :إِنَّ الله لم يُجـرِ أَحكامَ الدنيـا على علمه في عـبَـادِه وإنما على الأسبـاب التي نَـصبَّـهَا أدلةٌ عليها ؛ فـأحكـامُ الـدنيـا على الإسلام وأحكامُ الآخـرَةِ على الإيـمان .. فـأحكـامُ الدنيا بالنسبةِ لنا على ما( يَـظهَـرُ مِـنَ العبد ) أما في الآخـرة فالله أعلمُ بما في البـاطن  .
* امام الشافعي نیز می گوید :إنَّـمَـا كلَّفَ العبادَ الحُكمَ على الظاهـرِ مِـنَ القَولِ أو الفعل وتَـوَلَّـى الله الثـواب على الـسـرائـرِ دُونَ خلقه وأحكام الله ورسوله تَـدُل على أنَّـهُ ليسَ لأحدٍ أن يـحكُـمِ على أحدٍ ( إلا بـظـاهِـرٍ ) والظاهِـرُ مـا أَقَـرَّ بـه أو ما قـامت بـهِ بَـيِـنَـةٌ تُـثـبـت عليه  .

این منهج و راهکار مسلمین سالم در طول تاریخ بوده است که تنها بر اساس ظاهر حکم کرده اند؛ اما مسلمین بیمار و نامتعادل و نامیزان برعکس این عمل کرده اند . برای این انسانهای بیمار ضروریست که درون و عمق مسائل پنهانی مسلمین را بازرسی نموده و بر آن اگاهی یابند آن گاه آنها را مثل سایر اهل فقه مسلمان می دانند.  سرچشمه و منبع عدم درک و اشتباه این انسانهای بیمار به این بر می گردد که میان«الإسلام الحكمي» و « الإسلام الحقيقي » فرق نمی گذارند.

امام الكاساني می گوید :” للإيمان حُكمان : أحدهما يرجع إلى الآخرة والثاني يرجعُ إلى الدنيا أما الذي يرجع إلى الآخرة فَكَوْنُ المؤمن من أهل الجنة إذا خُتم عليه قال تعالى :«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ۖ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»وأما الذي يرجع إلى الدنيا ؛ فله عصمةُ النفس والمال, لقوله صلَّ الله عليه وسلم : أُمرتُ أن أُقـاتـل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوا لا إله إلا الله عَصموا مني دماءَهُم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله  .

ایمان دو حکم دارد: یکی از آنها برمیگردد به حکم قیامت (اڵاخرة) آن یکی نیز به دنیا بر می گردد . اما آن حکمی که به قیامت برمی گیردد آن است که شخص ایماندار اهل بهشت باشد همچنانکه الله تعالی در موردش می فرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ۖ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اما آن ایمانی که حکمش دنیایی است عبارت است از آن ایمانی که به واسطه ی آن جان و مالش در امان می ماند و محافظت می شود به دلیل این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که : أُمرتُ أن أُقـاتـل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوا لا إله إلا الله عَصموا مني دماءَهُم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله . .

ابن تیمیه نیز می گوید:" وقد يكون في بلاد الكُفر من هو مُـؤمِـنٌ في الباطن يـكتُـمُ إيمانَـهُ ومن لا يعلمُ المسلمون حالـهُ إذا قَـاتَـلُـوا الكُفَّارَ فيقتلونَـهُ ولا يُغسَّلُ ولا يُصلَّى عليه ويُـدفَـنُ مـع المشركيـنَ وهو في الآخرةِ من المؤمنين فحكم الدارُ الآخـرة غـيـر حكم الدارِ الدنيا ". ممکن است یکی در سرزمین کفار باشد و از درون مومن هم باشد و ایمانش را پنهان نموده باشد و مسلمین نیز او را نشناسند و در هنگامی که با کفار می جنگند او را نیز بکشند؛ چنین شخصی نه به شیوه ی مسلمین غسل داده می شود و نه بر وی نماز خوانده می شود و باید با کفار دفن گردد، اما در روز قیامت از ایمان داران باشد؛ به همین دلیل حکم قیامت چیزی غیر از حکم دنیاست .

اما این مجریان آگاه یا نا آگاه جنگ روانی دشمنان اصلی بر علیه مسلمین نمی خواهند میان اسلام حکمی و اسلام حقیقی تفاوت قائل شوند .

* اسلام حکمی: بر اساس آن از خون و مالت در دنیا محافظت شده و همچون یک مسلمان با تو رفتار می شود هر چند در دنیا منافق هم باشی .
* اسلام حقیقی : آن است که از عذاب جهنم و قیامت نجاتت می دهد.

 پس لازم است که دانسته شود :

* اسلام حکمی : جهت احکام دنیایی است
* اسلام حقیقی: جهت احکام قیامت و روز آخرت

شایسته و لازم است این تفاوت فهمیده شود، چون کسانی گفتار اهل علم را به کار می گیرند بدون آنکه آن را در مکان خودش قرار دهند، به همین دلیل مسلمین را در جایگاه کفار قرار می دهند آنهم با دلایل بی ارزش . الله متعال مسلمین را در جای مسلمین قرار داده و کفار را در جای کفار؛ حالا اگر کسی جای اینها را عوض کند بدون شک دچار امر بدعی شده است .

ابن القیم ضمن بازگو نمودن چند ویژگی اهل بدعت می گوید: وأهـلُ الـبِـدَعِ يُـكَـذِبُـونَ بـالَحَقِ ويُـكَـفِّرُونَ الخلق ، فلا عِـلمَ عندَهُـم ولا رَحمَة ، وإذا قـامت عليهم حُجَةُ أهـل السُنَـةِ عَـدَلُـوا إلى حبسهِم وعُقُـوبَـتـهـم إذا أَمكَنَهُم . بدعتگران حق را دروغ می پندارند و مردم را تکفیر می کنند، نه نزدشان علم هست نه رحم، اگر شخصی از اهل سنت با دلیل بهانه آنها را از بین ببرد، اگر بتوانند پناه می برند به دستگیر نمودن و مجازات کردنش.

 گروه بیماران بر این باورند که عموم مسلمین جزو کفار اصلی به حساب می آیند چون بر اساس کفر اکبر بزرگ شده اند و فورا این گفتار محمد بن عبدالوهاب در نواقص سوم اسلام را می آورند که : مَـن لـم يُـكـفِّـرِ الـمُـشـرِكِـيـنَ أو شَـكَّ في كُـفـرِهِـم أَو صَـححَ مَـذهـبَـهُـم كَــفَــر. هر کسی که مشرکین را تکفیر نکند یا در کافر بودن آنها گمان داشته باشد یا راه و مذهب آنها را صحیح بداند در این صورت کافر شده است. اما همین گفته نیز میان آنها اختلاف افکنده و باعث تکفیر هم شده اند. چون می گویند این مردم کافر اصلی هستند اما برشخص معین و مشخص حکم کفر نمی دهیم مگر بعد از اقامه حجه!!

باور کنید این گفته در کتاب هیچ یک از علمای سابق وجود ندارد. از کی تا به حال حکم دادن بر کافر اصلی نیاز به اقامه حجه داشته است؟

الـقـاضـي عـيـاض در کتاب الشفاء در این مورد هم صدائی امت اسلامی را بیان نموده و می گوید: ولهـذا نُـكَـفِـرُ مَـن دَانَ بِـغَـيـرِ مِـلَـةِ الـمُسلمين مِـنَ الـمِـلـل ، أو«تَـوقـف مِـنـهُـم » أو شَـكَّ أو صَـححَ مَـذهَـبَـهُـم ، وإِن أَظـهـرَ الإسـلام واعـتَـقَـدهُ ، واعـتَـقَـدَ إبـطـالَ كُـلَّ مَـذهَـبٍ سِـواه فَـهُـوَ كَـافِـرٌ بِـإظـهـارِ مَـا أَظـهَـرَ مِـن خِـلافِ ذلـك . به همان شیوه هرکسی را که مطیع یکی از برنامه های غیر اسلامی گشته یا بر برنامه ای غیر از اسلام توقف نماید یا در باطل بودن برنامه آنهاشک و گمان داشته باشد یا اینکه آن را صحیح بداند تکفیرمی کنیم هر چند که چنین شخصی قبلا مسلمان بودن خود را آشکار نموده و دارای باور اسلامی باشد و اعتقاد هم داشته باشد هر چه مذهب و برنامه غیر اسلام وجود دارد همگی باطل هستند .

سپس این گفته را روشن نموده و می گوید: لِقِيَامِ النَّصِّ وَالْإِجْمَاعِ عَلَى كُفْرِهِمْ ، فَمَنْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَذَّبَ النَّصَّ  . این هم به دلیل وجود نص و اجماع مبنی بر کافر بودن آنهاست، به همین دلیل هر کسی در این زمینه توقف کند در این صورت نص را دروغ پنداشته است . با این وجود، زمانی که این اشخاص بیمار در کافر دانستن مسلمین تا زمان اقامه حجه توقف می کنند خودشان توسط عده ای دیگر از خودشان تکفیر می گردند . ولا حول و لاقوه الا بالله .

* **شبهه: در مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی ‌و حلال و حرام مسئلۀ اقامۀ حجّت و عذر به جهل معنی ندارد**

این برادران، بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، بر این باورند که : ” با آمدن رسول الله و قرآن، دیگر مسألۀ اقامۀ حجّت تمام شده  و مسألۀ عذر به جهل نمانده است. به همین خاطر می گویند:

" هر کسی بگوید که  آمدن رسول الله  صلی الله علیه وسلم  برای همۀ مردم  تا روز قیامت حجت نیست، پس آن شخص کافر شده؛ زیرا که باور دارد که با این سخن عملاً گفته است که پیغمبر خدا دین را ابلاغ نکرده است و کم کاری نموده است و لازم است که شخصی دیگر بهتر از او آن را ابلاغ نماید. و باورش اینگونه است که عملاً الله متعال، قرآن را که برای همه آسان و روشن بیان نموده، بیانش نکرده و آسان نیست.

در مسألۀ شروط تکفیر نمودن نیز همه خوب بدانند که شروط تکفیر و موانع تکفیر از جمله مسالۀ عذر به جهل در مسائل معلوم فی الدین بالضروره کار نمی‌کند و اثری ندارد. یعنی ضروری است که شخص در مسائل توحید و شرک و کفر و ایمان و پایه های اسلام و حلال و حرام علم داشته باشد و و مسألۀ عذر به جهل در آن معنی ندارد و شخص اگر نداند باز هم  بدون اقامۀ حجت و شروط تکفیر، کافرمی‌گردد. آن علمایی که شروط تکفیر را بحث نموده اند در مسائل جلّی نیست؛ بلکه در مسئلۀ خفی است. مانند مسائلی که آشکار نیست و جزئیات آن را تنها عالمان و بزرگان می‌دانندخلاصه اینکه مسئله اقامۀ حجت بر جاهل در مسائل خفی و جزئی به امور موجود است و می‌توان بر شخص جاهل و گمراه به این امور اقامه حجت نمود؛ اما زمانی که مسائل اصولی وبنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی ‌و حلال و حرام پیش بیاید مسئلۀ اقامۀ حجّت و عذر به جهل معنی ندارد و شخص با آن در کفر واقع می‌گردد ، در این صورت شخص مرتد محسوب می‌شود و جهلش دردی را دوا نمی‌کند."

در این زمینه در صفحات قبل توضیحاتی داده شده و نیاز به پاسخگوئی نیست، اما ذکر این نکته مفید است که این خط فکری خاص در چیزهائی که آن را اصول دین می نامند جهل را عذر قرار نمي دهند و عدم عذر به جهل را به کفر به طاغوت و نصف لا اله - الا الله ربط می دهند و چنین نتیجه می گیرند که قائل شدن به عذر به جهل یعنی عدم کفر به طاغوت و کسی که کفر به طاغوت نداشته باشد کافر است .

به همین سادگی مسلمانی که قائل به عذر معتبر به جهل برای مسلمان بوده و تنها بعد از اقامه ی حجت نبوی و ایجاد شروط و بر داشته شدن موانع تکفیر اقدام به صدور حکم می نمایند را چنین معرفی می کنند كه از تكفير كردن كافران (یعنی بالای 98 درصد مسلمین جهان) امتناع ‌كرده و به كفر به طاغوتش خلل وارد شده است و كافر مي‌شود!

شیخ عطیه الله  لیبی در مورد صفات خوارج می گوید: " الخوارج المعاصرين يبدؤون الانطلاق من هذه المسألة، وهي مسألة العذر بالجهل، فهذه مسألة فقهية ينظر فيها الفقيه، وهم يجعلونها من مسائل “أصول الدين والاعتقاد. " خوارج معاصر، مسیر انحرافی و فتنه انگیزخود را از مساله ی عدم  عذر بالجهل آغاز می نمایند در حالیکه این مساله در حقیقت مساله ای فقهی است نه عقیدتی و برای یک فرد فقیه جایز است که در آن نظر و اجتهاد نموده و هر رایی که در نزدش راحج تر است را اختیار نماید، اما خوارج معاصر آن را از مسائل اصول دین قرار داده و مخالفینشان در این موضوع را تکفیر می نمایند.

نکته ی عجیب این پازل این است که این خط فکری شاذ خود را به اهل سنت چسبانده و ادعاء می کنند در این ظلم آشکار همه ی علمای سلف با آنها هم عقیده می باشند! زمانی که برای پیروانشان مشخص می شود که اینها بر خلاف علمای سلف در تکفیر مسلمین مخالف عمل نموده اند با یک قدم عقب نشینی خود را به خط فکری محمد ابن عبدالوهاب و دعوت نجدیت نسبت می دهند، اما باز زمانی که مشخص می شود که این خط فکری محمد بن عبدالوهاب نیز دارای علمائی است که کسانی قائل به عذر به جهل در اصول و فروع بوده اند را تکفیر نکرده اند، به کلی کنترل خود را از دست داده و به بد دهنی و فحش دادن به سبک مُلاهای درباری و علمای سوء و به خصوص شروع به تهمت زدن و ترور شخصیتی طرف مقابل می کنند.

البته آنچه روزانه مشاهده نموده ایم این است که شیوخ طواغیت آل سعود و پیروان آنها از طریق رسانه های بی شمار و منابری که در سراسر دنیا در اختیار نجدیون انصار الطواغیت قرار گرفته است به رشد این خط فکری در میان مسلمین دامن زده اند . لجنه ی دائمی علمای طواغیت آل سعود بدون استثناء اعلام می دارند که عذر به جهل برای شرک و کفر اکبر قبول نمی‌گردد.

س1: هل كل من أتى بعمل من أعمال الكفر أو الشرك يكفر؟ علما بأنه أتى بهذا الشيء جاهلا يعذر بجهلة أم لا يعذر؟ وما هي الأدلة بالعذر أو عدم العذر؟

ج1: لا يعذر المكلف بعبادته غير الله أو تقربه بالذبائح لغير الله أو نذره لغير الله، ونحو ذلك من العبادات التي هي من اختصاص الله إلا إذا كان في بلاد غير إسلامية ولم تبلغه الدعوة فيعذر؛ لعدم البلاغ لا لمجرد الجهل؛ لما رواه مسلم، عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار (أحمد (2 / 317، 350) و (4 / 396، 398)، ومسلم برقم (153)» .فلم يعذر النبي صلى الله عليه وسلم من سمع به، ومن يعيش في بلاد إسلامية قد سمع بالرسول صلى الله عليه وسلم فلا يعذر في أصول الإيمان بجهله.أما الذين طلبوا من النبي صلى الله عليه وسلم أن يجعل لهم ذات أنواط يعلقون بها أسلحتهم فهؤلاء كانوا حديثي عهد بكفر وقد طلبوا فقط ولم يفعلوا فكان ما حصل منهم مخالفا للشرع، وقد أجابهم النبي صلى الله عليه وسلم بما يدل على أنهم لو فعلوا ما طلبوا كفروا.وبالله التوفيق. وصلى الله على نبينا محمد، وآله وصحبه وسلم.اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... نائب رئيس اللجنة ... الرئيس/عبد الله بن قعود ... عبد الله بن غديان ... عبد الرزاق عفيفي ... عبد العزيز بن عبد الله بن باز.[[155]](#footnote-155)

خلاصه: سوال پرسیده شد که آیا در شرک و کفر اگر شخص بدان علم نداشته باشد و جاهل باشد، آیا شرط عذر به جهل برایش هست؟ در پاسخ: عذری نیست برای مکلفی که به عبادت غیر الله و نذری و ذبائح برای غیر الله می‌پردازند، در صورتی معذور است که سرزمین غیر اسلامی ‌باشد و دعوت اسلام به او نرسیده باشد. اما کسی که در سرزمین های اسلامی ‌زیسته عذری برایش در اصول ایمانی نیست. در این لجنه ی دائمی کسانی چون بن باز و عبدالله بن قعود و... وجود دارند .

يا همچنین از شیخ عبدالعزیز بن باز پرسیده شده که آيا عدم آگاهي از مسايل عقيدتي عذر محسوب مي شود؟

ج: مسايل عقيدتی از مهم ترين امور بحساب می‌آيند، اصول اعتقادات عبارتند از: ايمان به الله، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پيامبران، روز قيامت، تقدير خوب و بدِ آن.« ايمان به الله»: اعتقاد به اينکه تنها ذات الله مستحق عبادت است و شهادت به اينکه معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادۀ الله تعالی بسوی تمام انسانها و جنها است و او خاتم النبيين است، ايمان به همه اموری که الله تعالی نازل نموده و رسول الله صلی الله علیه وسلم بيان فرموده است: بر زن و مرد واجب است از جمله: ايمان به آخرت، بهشت و جهنم، حساب و جزا، وزن اعمال و تحويل اعمال نامۀ نيکان به دست راست و بدان به دست چپ.

عدم آگاهی از اين موارد عذر محسوب نمی‌شود؛ بلکه يادگيری اين امور واجب است، کسی که در محيطی اسلامی بزرگ شده است و قرآن و حديث به او رسيده باشد معذور بحساب نمی آيد، چنين فردی جاهل نيست بلکه متجاهل و بی اعتنا به امور دين محسوب می‌شود.الله تعالی فرموده است:« أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلا كَالأنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلا [فرقان/44] آيا گمان مي کنيد که بيشترشان مي شنوند يا مي انديشند؟ آنان جزمانند چهارپايان نيستند، بلکه گمراه ترند. الله تعالي فرموده است:« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالإنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ [اعراف/179] همانا بسياري از جنيان و آدميان را براي دوزخ آفريده ايم( زيرا) دل هايي دارند که با آن نمي فهمند و چشم هايي دارند که با آن نمي بينند، و گوش هايي دارند که با آن نمي شنوند. آنها چون چهارپايانند بلکه گمراه ترند، هم اينانند غافلان. الله فرموده است:« فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ [اعراف/30] گروهي را هدايت کرد و گروهي گمراهي برآنها محقق شد؛ آنها شياطين را به جاي خداوند ولي خود گرفتند و مي پندارند راه يافته اند.

آياتی که ذکر شد و بسياری آيات ديگر که الله تعالی ظالمان و ستمگرانی را که از روی غفلت و بی توجهی از دستورات خداوند رويگردان شده اند معذور قرار نداده است. اما کسانی که در ميان غير مسلمانان زندگی می کنند و قرآن وحديث به آنها نرسيده است، معذور بحساب می آيند، و حکمشان حکم (اهل فترة) است. - مدت زمان طولانی که ميان دعوت دو پيامبر فاصله ايجاد کند- در نتيجه نسل های بعدی از احکام دين بی خبر بمانند؛ بنابراين کسانی که احکام شريعت به آنها نرسيده باشد و بر اين حالت بميرند، روز قيامت خداوند آنان را مورد امتحان قرار می دهد. کسی که اجابت نمود و امر الله را اطاعت کرد به بهشت وارد می شود و کسی که نافرمانی کرد وارد جهنم می شود، اما مسايلی همچون بعضی از احکام نماز، زکات و يا حج که بعضی از افراد از آن اطلاع حاصل نمی کنند، عذرشان پذيرفته است؛ طبيعی است که چنين مسائلی بر خيلی از افراد مخفی می ماند، زيرا همه مردم نمی توانند فقيه باشند. مؤمن وظيفه دارد مسائل ديني را فرا گيرد، از علما سؤال نمايد، الله تعالی فرموده است: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [نحل/43] پس از آگاهان بپرسيد اگر نمي دانيد. گروهی در زمان پيامبر ص بدون علم فتوا داده بودند، پيامبر فرمود: « أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ »[[156]](#footnote-156)

 وقتي که نمی دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسيدن است. پيامبر ص در حديثی فرمودند:« مَنْ يُرِدْ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ »[[157]](#footnote-157) هر کسي كه الله تعالي در حق او اراده خير نمايد به وی فهم دين، نصيب خواهد کرد. مردان و زنان مسلمان وظيفه دارند مسائل دينی را بياموزند؛ در مواردی که برايشان سؤال و يا اشکال پيش می آيد از علما بپرسند، بی توجه نباشند، زيرا انسانها آفريده شده اند تا الله تعالی را عبادت کنند و عبادت نياز به علم دارد، تا زمانی که انسان در غفلت و بی توجهی به سر برد عالم نمی شود؛ بنابراين طلب علم و پرسيدن از علما لازم و ضروری است تا انسان از جهالت نجات يابد و آگاهی حاصل کند. ».[[158]](#footnote-158)

یا به فتوای دیگر لجنۀ دائمی ‌دقت بفرمایید که می‌گوید در اصولیات اسلام عذر به جهل معنی ندارد: «الصواب أنه لا يعذر أحد في عدم معرفة أصول الإسلام وقواعده ممن بلغه القرآن وبعث الرسول صلى الله عليه وسلم لقول الله عز وجل: {وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ}  وقوله سبحانه: {هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ}  وما جاء في معناهما من الآيات، أما المسائل الفرعية التي قد يخفى حكمها، فهذه يعذر فيها بالجهل حتى تقام عليه الحجة؛ لأحاديث كثيرة وردت في ذلك.وبالله التوفيق، وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم./اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو … عضو … عضو …. عبد العزيز آل الشيخ … صالح الفوزان ....عبد العزيز بن عبد الله بن باز.[[159]](#footnote-159)

این در حالی است که همین شیوخ درباری در کتب و مباحث علمی در مورد عذر به جهل چیزی می گویند، اما زمانی که پای فتوای رسمی باز می شود، که بیانگر سیاستهای وزارت داخله ی دولت فاسد آل سعود و اربابان خارجی است، طرح دیگری می ریزند.

در نهایت متوجه فاجعه ای ویرانگرمی شویم و آن اینکه: رژیم فاسد آل سعود از کانال همین علمای نجدی خود در حال خط دهی به مخالفین ساده لوح خود است. همان کاری که انگلیس، کانادا، آمریکا، اردن و سایر طواغیت خارجی و محلی از طریق علمای سوء شبهه جهادی نجدی مثل (ابوبصیر، ابوقتاده، هانی السباعی، طارق عبدالحلیم، ابومحمد مقدسی و...) که در اختیار دارند به دشمنان خود خط فکری و مبارزاتی می دهند . کسانی در حال خط دهی به مجاهدین میان فرقه های معرروف به اهل سنت هستند که باید کشته شوند، نه اینکه آراء آنها مورد تکریم و عمل واقع شود. ابن تیمیه آشکارا قرار گرفتن در صف کفار و ظالمین را خیانت و مستحق مرگ می داند هر چند این خائنین با آیات قرآن سخن بگویند و می گوید: " إِذَا رَأَيْتُمُونِي مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ وَعَلَى رَأْسِي مُصْحَفٌ فَاقْتُلُونِي [[160]](#footnote-160)"،اگر من را در صفوف مغولها یافتید که بر روی سرم قرآنی وجود دارد من را بکشید.

* **شبهه: هركسي كه كافر را تكفير نكند يا اين كه در كفر كافر شك كند خودش هم كافر مي‌شود**

جمله مشهور «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» هركسي كه كافر را تكفير نكند يا اين كه در كفر كافر شك كند خودش هم كافر مي‌شود، اين جمله را علماء از مفاهيم قرآن و سنت برداشت كرده‌اند و در اينجا منظور از تكفير كافر، كافري است كه كافر بودنش محل اختلاف نمي‌باشد مانند : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17)

اما كفرهايي كه علماء در مورد كافرشدن صاحب آن کفر رأي صريحي نداده‌اند و نگفته‌اند كه هركس كه اين كفر را داشت فوري كافر مي‌شود و اصطلاحاً تكفير آن اجتهادي مي‌باشد شامل قاعده «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» نمي‌شود مگر بعد از اقامه حجت، ارائه دليل ، وجود شروط و رفع موانع و رعایت ظوابط و 4 فیلتر اصلی تکفیر آنهم به یقین و بدون کوچکترین شک و شبهه ای.

 براي نمونه ابن‌تيميه كه با (بكري) در مورد نداي غير از الله با او مناظره مي‌كند در يكي از كتابهاي خود اشاره مي‌كند كه من با وجود اين كه او من را تكفير كرد، ولي من او را تكفير نمي‌كنم. ویا مثلاً اين كه در ميان علماء اهل سنت گروهي قائل به كافر بودن تارك‌الصلاة هستند و گروهي ديگر نه؛ حالا نكته قابل توجه اين است که اگرقوانين تكفيربه همين شيوه‌اي كه اهل افراط به آن قائلند مي‌بود بايد آن دسته از علماء كه تارك الصلاة را كافر مي‌دانند دسته مخالف خود را تكفير مي‌كردند در حالي كه چنين نيست.

 اما دسته ای از مجریان جنگ روانی علیه مسلمین که امروزه آبشخور آنها معمولاً به نجدیت درباری آل سعود یا علمای کتابخانه ای ساکن در یکی از دارالحربها وصل می گردد به مخاطبین اكثراً بي‌علم و جاهل خود اين گونه القا مي‌كنند كه اگر شما كساني كه غير از عقيده شما را دارا مي‌باشند تكفير نكنيد حتماً كافر مي‌شويد و با اين ترفند این مریدان هم از ترس كافرشدن دست به تكفير ديگران مي‌زنند.

کار به جائی کشیده می شود که به بهانه های مختلف از جمله ولاء و براء[[161]](#footnote-161) و حتی کفر به طاغوت،[[162]](#footnote-162) اكثر گفته ها، كلاسها و كتابهايشان به تكفير مسلمین جاهل و مخالف آنها اختصاص می یابد و هركسي با آنان همراهي نكند به نظرشان چنین شخصی اعراض دارد و كافر است، و يا اين كه هركس فلان شخص را كه ما كافر مي‌دانيم تكفير نكند او هم كافر است و...

ابن‌تيميه در این زمینه می گوید: "از صفات و كارهاي اهل بدعت اين است كه كلماتي را اختراع كرده و آنها را به عنوان واجبي ديني و حتي بخشي جدانشدني از ايمان قرارداده‌اند و هركس كه در آن كلمات مخالف آنان باشد حكم كفرش را صادر و ريختن خونش را حلال مي‌كنند همانند كارهاي خوارج، جهميه، معتزله و... اما اهل سنت و جماعت هيچ كلمه اي را اختراع نكرده و اگر كسي در اجتهادش خطا كرد او را كافر نمي‌دانند حتي اگر فردمخالف آنان را تكفير كرده و ريختن خونشان را نيز حلال كرده باشد." [[163]](#footnote-163)

زمانی که افکار این گروه وارد جهاد و صف مجاهدین می گردد افراد سنگ دلی را پرورش می دهد که تر و خشک را با هم می سوزاند و در اصطلاح «فجار جهاد » لقب می گیرند .شیخ عطیه الله اللیبی در مورد این اشخاص می گوید:

"بدون شک مسیر جهاد هر چقدر طولانی شود، کسانی وارد آن می شوند که اصالت ندارند و این مسیر حاجت بیشتری به ارشاد، تصحیح، محاسبه و مراقبت خواهد داشت. در این مرحله که ما در آن به سر می بریم، ما شاهد کثرت اشتباهات و تجاوزات مجاهدین هستیم که دلیل آن جهل و یا ورود جماعت ها و گروه هایی از مردم در صفوف مجاهدین است که بر اساس تربیت صحیح اسلامی تربیت نشده اند و کسانی هستند که دچار جاهلیت بوده و اخلاق آنان فاسد است و در دین آنها رقت وجود دارد و به تعبیر اهل علم «فجار» هستند اما آنها در حال جهاد می باشند؛ بنابراین بدون شک ما از انحراف، فساد و هلاکت حرکت جهادی خوف داریم و از الله مسئلت سلامت و عافیت داریم."[[164]](#footnote-164)

**چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟**

الله متعال به کسانی که دوست دارد از دو کانال یاری می رساند و آنها را تقویت و حمایت می کند: یکی نصرتی که از طرف خودش برای این افراد می فرستد و دیگری به وسیله مومنین و می فرماید: وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ۚ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال/62-64)

در این صورت مومنین یکی از دو اسباب اساسی قدرت و پیروزی هستند که هر گونه صدمه ای به آنها در واقع صدمه زدن به قدرت و پیروزی دنیوی مسلمین و الجماعة است.

 مجاهد الجماعة مثل ماهی است و سایر مومنین نیز مثل آب کاسه، تشت، حوض، رودخانه، دریاچه ، دریا و اقیانوس هستند . هر چه آب بیشتر باشد شنا کردن و آزادی عمل در آن راحتتر خواهد بود و این ضرورت را تنها کسانی درک می کنند که با آب(مردم) سروکار داشته و اهمیت آن را می دانند؛ بر این اساس، مجاهد این را می داند آنهائی که سعی دارند آب(مردم) را کم نموده و یا خشک گردانند کسانی هستند که قصد خفه نمودن و نابودن کردن مجاهدین را دارند؛ و علاوه بر آنکه از هر عملی که باعث خشک شدن آب(مردم) شود دوری می کنند، بلکه سعی دارند در برابر کسانی که قصد دارند این آب (مردم) را کم یا خشک گردانند مقابله نمایند .

این سبب، واسبابی چون حرکت در مسیر دست یابی مجدد به حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از کانال الجماعة ی موجود، به کارگیری شوری، وحدت فرماندهی، وحدت دستور و حکم، وارد معامله شدن با الله بر سر جان و مال جهت نشان دادن اخلاص و... که مجاهد به آن پی برده باعث شده که الله متعال این دسته از انسانها را مشمول هدایت نموده و بفرماید : وَالَّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهدِيَنَّهُم سُبُلَنا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ المُحسِنينَ ﴿عنکبوت/۶۹﴾ و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است..

طبري در این زمینه آورده است: به درستی که الله با بهترین مخلوقاتش است آنهائی که در راستای تصدیق آنچه پیامبرش آورده است با اهل شرک جهاد می کنند، سپس الله با پشتیبانی و نصرت خود این مجاهدین را بر دشمنانش یاری می رساند.[[165]](#footnote-165)

قرطبي نیز در تفسيرش آورده است که: و سفيان بن عيينة به إبن المبارك گفت: زمانی که دیدی مردم دچار اختلاف شده اند بر توست که به مجاهدین و مرزداران مراجعه کنی به درستی که الله متعال می گوید: لنهدينهم سبلنا.[[166]](#footnote-166)

ابن تیمیه در توضیح این آیه می گوید :" سوگند به الله بدون شک آنهائی که در راه ما جهاد کرده اند را به راههایمان هدایت خواهیم نمود. و زیباترین گفته در مورد آنها کسانی هستند که در سنگرهای جهاد هستند و ادامه می دهد: به این دلیل جهاد موجب و علت هدایت و راهنمایی گرفتن است که احاطه شده است به وسیله درهای علم و دانش، چنانکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ بدین وسیله الله متعال تمام راههای هدایت و راهنمایی را برای کسی که در راهش جهاد کرده قرار داده است. همچنانکه دو امام عبدالله بن المبارك وأحمدبن حنبل و غیر اینها نیز می گویند: اگر مردم در چیزی دچار اختلاف شدند به مجاهدانی که در سنگرهای جهاد هستند نگاه کنید چه می گویند، چون حق با اینهاست به دلیل اینکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ."[[167]](#footnote-167)

ابن قیم نیز روشن نموده است که هدایت دادن به جهاد منوط گشته است و می فرماید: "فالمجاهدون و أهل الـثُـغُـورِ هُـم الـمَـهـدِيُـون ، فَـإِذَا مـا اخـتَـلَـفَـت الآراء و افترقـت السُـبُـل ، فـالهِـدايـةُ في تَـرَسُـمِ خُـطَـاهُـم ، و اقـتِـفَـاءِ آثـارَهُـم ، و الـنُـزول عِـنـدَ رأيهم ، ذلك أن لأهـلِ الجهاد من الهـدايَـةِ والـكَـشـفِ مـا لَـيـسَ لأهـلِ الـمُـجَـاهَـدَةِ ممـن هُـم في جهاد الهوى و الشيطان ، لأنَّـهُ لا يُـوَفَـق في جهـادِ العـدوِ الـظـاهـر إلا مَـن هو لعـدوه الـباطـن قـاهِـر ، مِـن هُـنـا يَـكـونُ الـمَـولَـى عَـزَّ وجَـل : قَـد عـلَّـقَ الـهِـدَايَـةَ بِـالجهـادِ ، فأكمل الناس هدايـةً أعظَمَهُـم جِـهَـادًا ، ومَـن تَـركَ الجهـاد ، فَـاتَـهُ مِـنَ الهُـدى بحسب ما عَـطَـلَ مِـنـه ".[[168]](#footnote-168)

مجاهدین و سنگر نشینان هدایت شدگان هستند، زمانی که آراء و راهها دچار اختلاف گردیدند، در این صورت هدایت در رد پا و قدمهای آنها و تسلیم شدن به دیدگاههای آنهاست؛ چون آنچه در هدایت و آشکار شدن مسائل برای مجاهدین وجود دارد، نه برای کسانی که همیشه در تلاش جهاد آرزوها و شیطان هستند. چون تنها به کسی توفیق داده می شود که قبل از غلبه بر دشمن خارجی بر دشمن درونی پیروز شده باشد در اینجاست که الله متعال هدایت را به جهاد بسته است، کسی کاملتر از همه هدایت می یابد که در امر جهاد از همه بزرگتر باشد؛ هر که دست از جهاد بکشد به اندازه ی دست کشیدنش هدایت را از دست می دهد.

ابن عقيل در همین راستا می گوید : " هرگاه خواستی که بدانی محل اسلام در اهل زمان کجاست به شلوغی و تجمع نمازهای جمعه و هیاهو و طنین لبیک گفتن آنها نگاه نکن بلکه نگاه کن به آنهائی که در برابر دشمنان شریعت وارد سرزمين دشمن شدند. و از امام شافعی سوال شد : در زمان فتنه چگونه اهل حق را بشناسیم؟ در جواب گفت: تیرهای دشمن را دنبال کن به کجا می روند، این تیرها تو را به سوی آنها راهنمائی می کنند".

 این گروه نیز تنها زمانی در مسیر صحیح آن در حرکت است که از کانال الجماعة ی تولید شده توسط یکی از «3ابزار»برتر به پیش رود؛ حتی اگر به صورت الجماعة و امتی کوچک، دارای شوری و وحدت فرماندهی باشد که احکامی واحد را از منابع اصلی شریعت استخراج نموده و مخلصانه با خون خون به آنها عمل کند.

حالا ای کسانی که همه ی ساکنان سرزمینهای مسلمان نشین را به ناحق مشرک می دانید و در نهایت حکم کفار مشرک را بر آنها تطبیق می دهید، ببینید مجاهدان اهل ثغور و سنگر نشینان در باره ی این جنگ روانی شما چه می گویند:

دانشمند بزرگوارالدكتور الشيخ يوسف صالح العييري الملقب بالبتار می گوید :" فَـإن كـانَ يَـزعُـمُ زَاعـم بِـأَنَّـنَـا نُـكَـفِـرُ عُـمُـومَ المسلمين ونستبيحُ  قـتلهُـم ، فَــنَــعُــوذَ بِــالله مِـن هَـذا الــضَــلال ، ولـو كُـنَّا نُـكَـفِـرُ عُـمُـومَ المسلمين لـمـاذا ذهـبـنـا لـلـدفـاعِ عَـن إِخـوانِـنَـا في الـبُـوسـنـة أو في الـشـيشـان الـذين لا يَـعـرِفُـونَ مِـنَ الإسـلام إلا الـشـهَـادةَ . اگر آن بدگمانی که گمان می برد که گویا ما عموم مسلمین کافر می دانیم و کشتن آنها را حلال می دانیم – پناه به الله از چنین گمراهیی- اگر ما عموم مسلمین را کافر کنیم در این صورت چرا جهت دفاع از برادرانمان در بوسنی و هرزگوئین و چچن رفتیم در حالی که آنها غیر از شهادتین چیزی از اسلام نمی دانستند.

و الشيخ اُسـامة بـن لادن می گوید :" بـعـضُ اتـهـامـاتِ الـنـظـام التي أزعَـجَ بِـهَـا الناس بِـتِـكـرارهـا في الـصبـاح والـمساء خـلال الـسَـنَـتَـيـن الـماضيتين فـقـد أُتُـهِـمَ الـمُـجـاهِـدِيـنَ بـمـذهَـبِ  «الـخـوارج » وهُـم يَـعـلمُـونَ أَنَّـنَـا بَـرِيـئُـونَ مِـن هــذا الـمــذهـب، وهذه خِـطَـابَـاتُـنَـا وهــذا واقِـعُـنَـا يَـشـهَـدُ بـذلـك ونَـحـنُ لا نُـكَـفِـرُ الناس بـالـعُـمُـوم ."

از طرف رژیم [آل سعود] به صورت پیوسته اتهاماتی برای مجاهدین تولید می کنند که در طول این دوسال گذشته به واسطه این اتهامات تکراری مردم را بیزار کرده اند، مثل اینکه مجاهدین را متهم می کنند به مذهب «خوارج»، خود آنها نیز می دانند که ما از این منهج خوارج بری هستیم، این سخنرانی هایمان و این واقعیت ما که به نفع ما شهادت می دهد که ما مردم را به صورت عموم کافر نمی کنیم.

**خطر تکفیر نابجای مسلمان**

معنی لغوی کلمه ی کفر: [[169]](#footnote-169)

* پنهان کردن: كَفَرَ : كَفْراً و كُفْراً الشي ءَ : آن چيز را پنهان كرد
* پوشانیدن: كَفَرَ اللَّيْلُ الشَّى ءَ: تاريكى آن چيز را پوشانيد
* ایمان نیاوردن : كَفَرَ كَفْراً و كُفْراً و كُفُوراً و كُفْراناً : كافر شد و ايمان نياورد
* انکار کردن: كُفْراً و كُفُوراً و كُفْراناً نِعَمَ اللّهِ وَ بِنعم اللّهِ : نعمتهاى خدا را فراموش و انكار كرد
* دوری کردن: كَفَرَ بِكَذا : از آن چيز دورى جُست و خود را كنار كشيد.

کفر بر دو نوع است :

1. کفر پسندیده مانند کفر به طاغوت که نصف لا اله - الا الله را شامل می گردد. [[170]](#footnote-170)
2. و کفر ناپسند که در اصطلاح یعنی : هر اعتقاد، گفتار و عملی که با ایمان توحیدی در تضاد باشد .

ابن تيمية در مورد کفر ناپسند می گوید:الكفر: یعنی عدم يمان –به اتفاق مسلمين- خواه مقابل و وارونه ی آن ایمان باشد و به این اقرار کند ، یا به آن اعتقاد نداشته باشد و به زبان نیاورد"[[171]](#footnote-171)

همچنین می گوید: به درستی که کفر بر اثر دروغ شمردن آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن خبر داده است، یا سرپیچی از پیروی از پیامبر با وجود اینکه از راستگو بودن او آگاه است مانند کفر فرعون و یهود و امثال آنها حاصل می شود[[172]](#footnote-172)همچنین می گوید: انکار پیامبر کفر است، و کینه ی او و ناسزا گوئی به او و دشمنی با او، با وجود آگاهی به راستگو بودن او در باطن، نزد صحابه و تابعین و أئمه ی اهل علم کفر است.[[173]](#footnote-173)

ابن حزم در تعريف كفر ناپسند می گوید: و آن در دین صفت کسی است که نسبت به چیزی از آنچه الله متعال بعد از اقامه ی حجت و رسیدن حق به وی بر او واجب گردانیده است، جحود داشته باشد؛ خواه این جحود در قلبش باشد و آن را بر زبان نیاورد [[174]](#footnote-174)، یا در زبانش باشد و در قلبش نباشد،[[175]](#footnote-175) یا در زبان و قلبش با هم باشد؛[[176]](#footnote-176) یا مرتکب عملی گردد که بر اساس نصی روشن، وی از اسم اهل ایمان خارج می گردد[[177]](#footnote-177) .کفر در هر قالبی چون :جحود، [[178]](#footnote-178)نفاق،[[179]](#footnote-179) عناد [[180]](#footnote-180)و ... باشد باز نوعی آگاهی را در خود گنجانده است و شخص آگاهانه اقدام به پوشاندن و انکار آن می کند . شخص اقدام به پنهان کردن پانتومیم چیزی نمی کند بلکه آنچه را که پنهان می کند برایش «آشکار و روشن» است .

 برای یک کشاورزی که بذر گندم را پنهان می کند مشخص است که چه چیزی را پنهان نموده است .او علاوه بر آنکه فرق بین بذر گندم با سنگ ریزه ها را میداند از این آگاهی نیز برخوردار است که میان بذر گندم با سایر بذرها تفاوت قائل شود و تنها همان بذر گندم را در زمین پنهان نماید. با طی نمودن این مراحل شخص کشاورز از لحاظ لغوی از صفت کافر برخوردار می گردد . [[181]](#footnote-181)البته اعراب شب را نیز«کافر» مى‏گويند چون بر این باور هستند که تاریکی زمین را می پوشاند.

اما از لحاظ شرعی دو نوع کافر ناپسند در میان انسانها وجود دارند که در واقع بعد از شیطان نماد طاغوت در میان انسانها به شمار می روند و باید به آنها کفر کرد که همان کفر به طاغوت است و عبارتند از:

1. کافر اصلی (کفار اهل کتاب، کفارمشرک، کفار شبهه اهل کتاب) 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17)
2. کافر مرتد (مسلمانی که «آگاهانه» و عمدا و به میل خودش دچار مکفره ای می شود که با پشت سرنهادن 4فیلتر اصلی (اثبات جرم، تائید جرم توسط الله و رسولش و شروط و موانع تکفیر) [[182]](#footnote-182)ازدایره ی اسلام خود را خارج نموده است)

حالا اگرطبق قاعده «من لم يكفر الكافر فهو كافر» کسی «آگاهانه» کافری چون اهل کتاب (یهود و نصاری ) و شبهه اهل کتاب(مجوس و..)و مشرکین (سکولاریستها) را که الله متعال آنها را کافر دانسته است را کافر نداند، حکم وقضاوت الله را اشتباه دانسته و به واسطه ی آن خودش کافر می گردد، چون «آگاهانه» حکم الله و رسولش را کنار زده به جرم مخالفت «آگاهانه» با شریعت الله، خودش کافر می گردد .

اما این قاعده هم مثل سایر قواعد کلمه ی حقی است که همچون بسیاری از موارد دیگر، در امر باطلی به کار برده می شود . قبلاً ذکر شد که کفار عذر به جهل ناشی از تأویل وشک و شبهه و خطاء و فراموشی و... ندارند و کسی برای اینها عذر به جهل قائل نیست و طبیعی است که آنها را عضوی از مسلمین به حساب نیاورند؛ اما مسلمان با دارا بودن تمام این امتیازات زمانی که در جرمی می افتد تا زمان بیان واقامه ی «حجت نبوی» مجرم شناخته نمی شود و کسی که مسلمان را با دارا بودن این عذرها تکفیر کند در واقع برادر مسلمانش را تکفیر کرده و خودش جرمی در حد تکفیر کردن خودش را مرتکب شده است.

در این صورت باید فهمیده شود زمانی که حکم داده می شود که فلان عمل کفر اکبر است این به این معنی نیست که بالضروره انجام دهنده ی مسلمان این عمل، کافر است . حکم در مورد عمل چیزی است و در مورد انجام دهنده هم چیز دیگر . یعنی این به این معنی نیست که هر مسلمانی که عملی کفر آمیز را انجام داد کافر می گردد .به عنوان مثال زمانی که گفته می شود فلانی در دارالاسلام ساکن است به این معنی نیست که او حتما مسلمان است، به همین ترتیب زمانی که گفته می شود که فلان سرزمین دارالکفر است به معنی کافر بودن ساکنان آن نیست. در این زمینه باید نهایت دقت را به کار برد و تا زمانی که مثل آفتاب در آسمان صاف کافر بودن مسلمانی آشکار نشده است نباید در تکفیر آن عجله نمود . چون تکفیر مسلمان گناهی است که هیچ گناه کبیره ای با آن قابل مقایسه نیست. خطری است که در صورت عدم تخصص، تنها انسانهای نامیزان و نامتعادل به آن اقدام می کنند.

ابن تیمیه می گوید: «بدان نسبت کفر یا فسق دادن به کسی از جمله مسائل اسماء و احکامی است که در آخرت وعده و وعید به آن تعلق می گیرد و در دنیا هم دوستی و دشمنی، قتل و سلامتی و.. . و الله سبحانه وتعالی بهشت را بر مؤمنین واجب و آنرا بر کافرین حرام گردانیده است، این قاعده احکام کلی در هر زمان و مکانی می باشد.» اگر مسلمانی بدون تخصص وبدون طی نمودن مراحل آزمایشگاهی شریعت و «آگاهانه» به برادر مسلمانش بگوید کافر این لفظ مشمول یکی از آنها می گردد.یعنی اگر برادر مسلمانش کافر نباشد خود شخص کافر می گردد. و العیاذ بالله.

رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرماید: إِذَا کَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا.[[183]](#footnote-183)و در روایتی نیز آمده: اگر همانگونه بود که اظهار داشته بود همینطور خواهد شد در غیر این صورت به گوینده آن برمی گردد.  باز روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:” وَمَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْکُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَیْسَ کَذَلِکَ إِلَّا حَارَ عَلَیْهِ. [[184]](#footnote-184)هرکس نفری را به کفر صدا بزند یا بگوید ای دشمن خدا و آنگونه هم نباشد آن نسبت به خودش برمی گردد. و در حدیث ابن عمر آمده است:«إِنْ کَانَ کَمَا قَالَ» یعنی اگر در حکم خداوند همانگونه بود. و به همین صورت در حدیث ابوذر نیز آمده است:« وَلَیْسَ کَذَلِکَ»یعنی در حکم خداوند اینگونه نیست.

زمانی که انسان مشروب می خورد یا مرتکب دزدی و زنا و قتل و رباخوری و هر جرمی غیر از ترک نماز می گردد، تمامی اینها با عث کافر شدن شخص مسلمان نمی شوند و شخص با وجود این گناهان بزرگ باز در داخل دایره ی اسلام می ماند مادام که آنها را حلال نداند. اما اگر کسی یک مسلمان را تکفیر کند و این مسلمان کافر نباشد حکم به خودش بر می گردد. پناه بر الله. آیا غیر از ترک نماز گناهی بالاتر این برای یک مسلمان وجود دارد؟

ابن تیمیه می گوید: «بدین دلیل اهل علم و سنت مخالفانشان را تکفیر نمی کنند هر چند مخالفین ایشان را تکفیر کنند، چون مسئله کفر حکم شرعی است و برای انسان صحیح نیست که در اینگونه موارد مقابله به مثل کند. همچون کسی که به شما دروغی می بندد شما حق ندارید که در مقابل به وی دروغ ببندید، چون دروغ حرامی است در حق الله تعالی. به همین شیوه مسئله تکفیر هم حق الله تعالی است. پس هیچ کس کافر شمرده نمی شود مگر اینکه خدا و رسولش صلی الله علیه و سلم آنرا کافر شمرده باشند.»

به دیگر سخن، الله متعال هر گز کسی را که معذور باشد عذاب نمی دهد، نه در دنیا و نه در قیامت. در دنیا اگر کسی متهم به بیماری بدتر از سل و ایدز و طاعوت شود اما نباشد آیا عذاب نمی بیند؟ پس سهل انگاری در آزمایش دقیق گرفتن و تشخیص بیماری مسلمان و اتهام کفر زدن به وی تداعی دو امر است :

1. نسبت دروغ دادن به الله متعال . چون خداوند این شخص را کافر ندانسته اما این بیچاره می گوید: نه کافر است. یعنی الله متعال فرموده این امر حرام است اما این بیچاره می گوید: نه حلال است. یعنی عملا می گوید من راست می گویم نه الله . تکفیر کار خداست همچنانکه حلال و حرام کردن کار خداست.
2. مسلمان را به جرمی متهم می کند که اگر در وی نباشد به خودش بر می گردد . در کنار ترک نماز ریسکی خطرناکتر از این در دنیا وجود ندارد .

در هر صورت شایسته است مسلمانی که به قیامت خود اهمیت می دهد، از این جرم بسیار بزرگی که در کنار ترک نماز بالاتر از تمام جرمهاست پرهیز نماید؛ و در این دنیا نیز سرباز جنگ روانی دشمنان الله بر علیه دین الله و بندگان الله و الجماعة نگردد.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ‏

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اللهم منزل الکتاب مجری السحاب هازم الاحزاب، اهزم سکولاریین ومن حالفهم من الکفار و المرتدین . اللهم اجعلهم وعتادهم غنیمه للمسلمین . اللهم دمرهم وزلزلهم . اللهم انت عضدنا وانت نصیرنا . اللهم بک نصول وبک نجول وبک نقاتل

سرزمین تبعیدگاه و دارالهجره

 جمعه 28 رمضان المبارک سال 1396ش

ابوحمزه المهاجر هورامی

فهرست مطالب

مقدمه

تعاریف واژ ها و اصطلاحات …………………………

* جهل (انواع جهل)
* حجت  و اقامه حجت نبوی
* سنت
* اجماع

حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟  ………………………

* جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است ……………….
* إتمامِ حجت بر بندگان خدا به  شرط علم وعمل …………………..
* جایگاه اقامه ی حجت بر جامعه ی کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم …….
* فرق میان رسیدن حجت با فهم آن  ……………
* انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت ………..
* تأکید بر جاهل بودن مشرکین و اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد …………..
* جایگاه عذر به جهل  اهل فتره و اهل کتاب در قیامت …………………..
* کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند   ……..
* چرا کفار عذر به جهل ندار ند؟  ……………
* اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل……………..
* اهل قبله  و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین ………………
* کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند ………….
* جایگاه عذر به جهل در آثار علماء   ………………
* عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و… که مختص مسلمین است……..
* در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود ……..
* کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال وشبهه از وی سلب نمی شود……
* اسلام  چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟……
* آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا… ……….
* در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود ……
* در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است………….
* علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت ……………
* عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست ………….
* عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است ………..
* عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و..   ………
* عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین ……….

عوامل انهدام جهل  :

* قلبی سلیم و حق طلب
* –           دلیل و حجت نبوی .
* دولت و حکومت اسلامی و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
* شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

اسباب و عوامل تداوم جهل:

* قلب بیمار و حق گریز
* از میان رفتن حکومت شورای اسلامی
* از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین ، امت واحده و اجماع
* در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علماي اهل توحيد و داعيان واقعي و جولان علماي سوء و الرویبضه[[185]](#footnote-185)
* فراموش شدن بسیاری از مسلمینی در مناطق پرت و دور افتاده در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و …
* به دلیل انهدام اجماع و وجود فرق و مذاهب مختلف و سرگردانی و مقاوت در برابر اهل توحید
* رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله
* گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار داخلی) وخساراتی که به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند

شبهاتی در مورد عذر به جهل  ………………..

* چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟ …………
* خطر تکفیر مسلمان  ………………

1. البخاري ومسلم [↑](#footnote-ref-1)
2. الفتح ۱۲/۲۴۳٫ [↑](#footnote-ref-2)
3. مجموع الفتاوى۱۲/۴۶۶)) [↑](#footnote-ref-3)
4. الصارم المسلول لابن تيمية ۳/۹۶٫ [↑](#footnote-ref-4)
5. الموسوعة العقدية ۲/۱۱ و((الرد على البكري)) (ص: ۴۶). [↑](#footnote-ref-5)
6. الدرة اليتيمة في السيرة التيمية للذهبي –ضمن كتاب : تكملة الجامع لسيرة شيخ الإسلام ابن تيمية خلال سبعة قرون : للدكتور علي العمران –(۴۹) . [↑](#footnote-ref-6)
7. طريق الهجرتين .ص:۵۴۶ [↑](#footnote-ref-7)
8. لتكفير وضوابطه والسيل الجرار (۴/ ۵۷۸ – ۵۷۹). [↑](#footnote-ref-8)
9. الاقتصاد في الاعتقاد (۲۲۳ – ۲۲۴)/ والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأِ في سفك محجمة من دم مسلم، [↑](#footnote-ref-9)
10. فيصل التفرقة بين الإسلام والزندقة (۱۲۸). [↑](#footnote-ref-10)
11. أنظر التكفير وضوابطه۲۵ [↑](#footnote-ref-11)
12. لفتح ۱۲/۳۱۴, وانظر كذلك كلام الزركشي كما في تحفة المحتاج ۲/۸۴٫ [↑](#footnote-ref-12)
13. الرد على البكري (۱/ ۲۶۳ [↑](#footnote-ref-13)
14. بغية المرتاد ۳۴۵, وتسمى “الرد على الطوائف الملحدة” كما في الفتاوي الكبرى ۶/۳۲۳٫ [↑](#footnote-ref-14)
15. انظر معارج القبول ۲/۲۰۸, وضوابط التكفير عند أهل السنة والجماعة ۲۲٫ [↑](#footnote-ref-15)
16. الفتاوي ۷/۱۳۳٫ [↑](#footnote-ref-16)
17. الفتاوي ۷/۱۵۸, وانظر العقيدة الطحاوية مع شرحها ۴۲۷٫ [↑](#footnote-ref-17)
18. الف الفتح ۱۲/۲۴۳٫تاوي ۷/۳۵۱٫ [↑](#footnote-ref-18)
19. [↑](#footnote-ref-19)
20. جامع العلوم والحكم۸۳٫ [↑](#footnote-ref-20)
21. العذر بالجهل لأحمد فريد ۳۰٫ [↑](#footnote-ref-21)
22. الإيمان لابن تيمية ۲۸۰٫ [↑](#footnote-ref-22)
23. الإيمان ۲۵۶ [↑](#footnote-ref-23)
24. وسنده صحيح كما حكم بذلك الشيخ الألباني في تحقيقه لكتاب الإيمان لابن أبي شيبة ص:۲۲٫ [↑](#footnote-ref-24)
25. نيل الأوطار ۸/۱۲٫ [↑](#footnote-ref-25)
26. شرح للطحاوية ۷۵٫ [↑](#footnote-ref-26)
27. انظر إعلان النكير على غلاة التكفير۶۲ فما بعدها) [↑](#footnote-ref-27)
28. صحيح البخاري ۵ / ۸۵ ح ۴۰۱۹؛الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ % صحيح مسلم ۱ / ۹۵ ح ۹۵؛الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت. [↑](#footnote-ref-28)
29. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ۲ / ۱۰۶ ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲هــ [↑](#footnote-ref-29)
30. به نظر شما واکنش یک مسلمان «آگاه» در برابر مسلماناني كه اهل نماز، روزه، حج، زکات،جمعه، جماعت، اذكار، جهاد و… بوده و بارها و بارها به وحدانيت خداوند متعال اقرار كرده و «آگاهانه» مرتکب جرمی در حد ارتداد نگشته اند باید چگونه باشد؟ آیا انصاف است که مورد هجوم گروهی گردند که به قول سعد بن ابی وقاص در پی ایجاد فتنه هستند و…؟! [↑](#footnote-ref-30)
31. رواه البخاري /۶۰۶۴ [↑](#footnote-ref-31)
32. مسلم، أبو داود، النسائي، ابن ماجه، أحمد، الدارمي [↑](#footnote-ref-32)
33. محاسن التأويل: ۵/۱۳۰۷ ـ ۱۳۰۸ [↑](#footnote-ref-33)
34. مجموع الفتاوى (۲۳/۳۴۸ [↑](#footnote-ref-34)
35. الفتح : ( ۱۲ / ۳۰۰ ) [↑](#footnote-ref-35)
36. الفتاوى : ۱۲/۴۸۷ [↑](#footnote-ref-36)
37. صحيح البخاري (١٠/ ٥١٤)، وفي لفظ آخر في الصحيحين، البخاري (٦٠٤٥)، مسلم (٦١)، وغيرهما [↑](#footnote-ref-37)
38. السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار. ص: ٩٧٨ [↑](#footnote-ref-38)
39. إكفار الملحدين في ضروريات الدين:ص۹۵ [↑](#footnote-ref-39)
40. مجموع الفتاوي:۱۱/۴۰۳ [↑](#footnote-ref-40)
41. در ج۸ ص۱۳۱ مغنی [↑](#footnote-ref-41)
42. ج۱۳ ص۳۰ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-42)
43. ج۱۳ ص۲۱۰ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-43)
44. ج۷ ص۲۱۷ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-44)
45. ج۲۸ ص۵۱۸مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-45)
46. ج۳ ص۲۸۲ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-46)
47. کتاب:صنعت فتوا و احکام اقلیت‌ها / مؤلف: علامه شیخ عبدالله بن بیه [↑](#footnote-ref-47)
48. «عز بن عبدالسلام» ملقب به «سلطان العلماء» کسی است که فرمود: «هر کس در سرزمینی که زنا در آن رواج یافته است از حرام بودن ربا برای مردم حرف بزند خیانت کرده است». [↑](#footnote-ref-48)
49. جامع بیان العلم و فضله [↑](#footnote-ref-49)
50. ابن ماجه (۳۹۹۲) و آلبانی آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-50)
51. معالم السنن خطابی: ۴/ ۲۹۵). همچنین مراجعه نمایید به «السنن الکبری» بیهقی (۱۰/ ۲۰۸). [↑](#footnote-ref-51)
52. مجموع الفتاوی: ۷/ ۲۱۸. [↑](#footnote-ref-52)
53. منهاج السنة: ۵/ ۲۳۹ [↑](#footnote-ref-53)
54. مجموع الفتاوی: ۱۴/ ۲۲ [↑](#footnote-ref-54)
55. مجموع الفتاوی: ۱۰/ ۳۷۵. [↑](#footnote-ref-55)
56. مجموع الفتاوی: ۳۲/ ۳۴۶ [↑](#footnote-ref-56)
57. سنن کبری: ۱۰/ ۲۰۷ [↑](#footnote-ref-57)
58. شرح السنة: ۱/ ۲۲۸ . [↑](#footnote-ref-58)
59. منهاج السنة: ۵/ ۲۴۰ [↑](#footnote-ref-59)
60. فتح الباری: ۱۲/ ۳۰۴ [↑](#footnote-ref-60)
61. فیصل التفرقة: ۶۶ ـ ۶۷ [↑](#footnote-ref-61)
62. إیثار الحق علی الخلق: ۳۷۷ [↑](#footnote-ref-62)
63. مجموع الفتاوی: ۲۳/ ۳۴۸ ـ ۳۴۹ [↑](#footnote-ref-63)
64. مسائل التدوین، مساله‌ی شماره‌ی ۹، دکتر احمد بن عبدالرحمن القاضی [↑](#footnote-ref-64)
65. مجموع الفتاوى: ۳/ 21، ۱۱/ ۴۰۶ – ۴۰۷ [↑](#footnote-ref-65)
66. مجموع الفتاوى، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني (المتوفى : ۷۲۸هـ)، ج۱۲،ص۴۸۷، دار الوفاء. [↑](#footnote-ref-66)
67. همان، ج۱۲،ص۴۶۶ [↑](#footnote-ref-67)
68. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۲۲/۱۲۱ [↑](#footnote-ref-68)
69. همان: 31/281 [↑](#footnote-ref-69)
70. همان. ۲۲/۱۲۱ به نقل از ابن‌تیمیه [↑](#footnote-ref-70)
71. همان: ۳۱/۲۸۱ [↑](#footnote-ref-71)
72. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب. ۴/۱۸۷ [↑](#footnote-ref-72)
73. همان : ۱۴/۶۲۰ [↑](#footnote-ref-73)
74. همان: ۸/۱۱۴ [↑](#footnote-ref-74)
75. مجموع الفتاوی :ج۳ص۱۵۱ [↑](#footnote-ref-75)
76. مجموع الفتاوی ابن تیمیه ج ۷ ص ۲۱۷ [↑](#footnote-ref-76)
77. مجموع الفتاوی» (۱۸۰/۱۲) [↑](#footnote-ref-77)
78. مجموع الفتاوی (۳/۲۲۹) [↑](#footnote-ref-78)
79. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب ۱/۱۱۸؛ نیز:

رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۱۹/۲۷۶ و ۳۴/۴۶۵ [↑](#footnote-ref-79)
80. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۷/۷۳۳ [↑](#footnote-ref-80)
81. همان: ۱۴/۶۶۴ [↑](#footnote-ref-81)
82. همان: ۱۹/۲۷۶ [↑](#footnote-ref-82)
83. همان [↑](#footnote-ref-83)
84. همان [↑](#footnote-ref-84)
85. همان: ۱۰/۶۲۶ [↑](#footnote-ref-85)
86. همان: ۳۳/۲۲۴ و ۳۴/۲۳۶ [↑](#footnote-ref-86)
87. همان: ۳۵/۱ [↑](#footnote-ref-87)
88. همان: ۸/۱۱۴ و ۹/۸۵۲ [↑](#footnote-ref-88)
89. ابن الإمام ابن القيم در كتاب «إعلام الموقعين» :نیز الحافظ أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوي در كتاب « التاريخ والمعرفة»نامه الإمام مالك، به الليث بن سعد –رحمهما الله تعالى-،و نامه ی الإمام الليث، به مالك بن أنس –رحمهما الله تعالى-، را عباس الدوري در «التاريخ» لابن معين (۲/۳۷۸-۳۷۹)، ومن از طریق ابن عساكر در «تاريخ دمشق» (۵۰/۳۵۷-۳۵۸) , يعقوب بن سفيان در کتاب «المعرفة والتاريخ» (۱/۳۹۱-۳۹۳)، و ابن القيم در «إعلام الموقعين»، و القاضي در «ترتيب المدارك» ذکر کرده اند [↑](#footnote-ref-89)
90. الرسالة ص ۳۵۷-۳۵۹ [↑](#footnote-ref-90)
91. جامع العلوم والحكم ص ۶۷ [↑](#footnote-ref-91)
92. في بيان هذه الأقوال بتوسع ينظر: حقيقة البدعة للغامدي۲/۳۰۹ فقد أحسن في جمع النصوص. [↑](#footnote-ref-92)
93. الجهل بمسائل الاعتقاد ص ۳۶۴ ،۳۳نواقض الإيمان للوهيبي۱/۲۳۸ [↑](#footnote-ref-93)
94. مجموع الفتاوى لابن تيمية . 6/56-57 [↑](#footnote-ref-94)
95. ابن عثیمین در قول المفید (۴۹۲/۲) [↑](#footnote-ref-95)
96. الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، ص۵۶۹-۵۷۰٫ [↑](#footnote-ref-96)
97. همان [↑](#footnote-ref-97)
98. مسائل الامام احمد روایة ابنه عبدالله، ص۴۳۱٫ [↑](#footnote-ref-98)
99. متفق علیه: بخاری (۶۸۷۸)، مسلم (۱۶۷۶)، ابوداود (۴۳۳۰)، ترمذی(۱۴۲۳)، نسائی(۹۰/۷)، ابن ماجه (۲۵۳۴). [↑](#footnote-ref-99)
100. مسلم، البخاري، الترمذي، أبي داوود، ابن ماجة، أحمد [↑](#footnote-ref-100)
101. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳و۱۴٫ [↑](#footnote-ref-101)
102. همان ، ص ۱۳و۱۴٫ [↑](#footnote-ref-102)
103. لخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۴٫ [↑](#footnote-ref-103)
104. همان ص ۱۴و۱۵٫ [↑](#footnote-ref-104)
105. همان ۱، ص ۱۳ [↑](#footnote-ref-105)
106. تحذير الخواص، ص ۲۱٫ [↑](#footnote-ref-106)
107. المناوی در فیض القدیر [↑](#footnote-ref-107)
108. الصارم المسلول على شاتم الرسول (۲/۳۲۸ – ۳۳۹) [↑](#footnote-ref-108)
109. أبو داود عن أبي هريرة [↑](#footnote-ref-109)
110. مسلم‏ عن أبي هريرة رَضِيَ اللَّهُ عَنهُ‏ [↑](#footnote-ref-110)
111. البخاري، مسلم، الترمذي، ابن ماجة، أحمد [↑](#footnote-ref-111)
112. مجموع الفتاوی ۱۶/۱۴۸ [↑](#footnote-ref-112)
113. روزی رسول الله صلى الله عليه وسلم با اصحابش نشسته بودند، سپس رسول الله صلى الله عليه وسلم نگاهش را به آسمان دوخت و سکوت همه چیز را فرا گرفته بود، یارانش به او نگاه کردند منتظر بودند که چه می گوید تا اینکه او نگاهش را به سوی آنها انداخت و فرمود: «اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود.»

یاران رسول الله صلى الله عليه وسلم به این طرف وآن طرف نگاه می کردند تا این مرد خوش قسمت و مژده داده شده به بهشت را ببینند. لحظاتی گذشت که سعد بن ابی وقاص بر آنها وارد شد، عبدالله بن عمرو بن عاص به سوی او رفت و او را به گوشه ای برد و از این مقام بلندی که خداوند به او عنایت کرده بود جویا شد از او پرسید که چه عبادتی انجام می دهد که رسول الله صلى الله عليه وسلم به او مژده بهشت داده است. سعد گفت: «عبادتی که همه مان انجام می دهیم من بیشتر از آن انجام نمی دهم اما کینه و بد خواهی مسلمانی را در دل ندارم.» [↑](#footnote-ref-113)
114. نوار کفر و ایمان [↑](#footnote-ref-114)
115. لدر المنثور / ج: ۲ ص : ۱۷۹ . والصارم لابن تيمية ۴۸٫ و… / اعلم أخي بارك الله فيك ، أن مذهب جملة من العلماء أن الحديث إذا جاء من طرق متعددة واشتهرت القصة عند السلف ، فإنهم يتساهلون في أسانيد الخبر حتى وإن جاء من طرق فيها ضعف وعلل، مستندين إلى اشتهارها بين السلف وتعدد طرقها، ولكن الذي عليه علماء الحديث من المتقدمين وغيرهم غير هذا، فإنهم يفصلون في مثل هذه الحال على النحو التالي :

أولا”: إذا جاء الحديث في مسألة من مسائل الأحكام والعقائد ، فإنهم يشددون في مثل هذه الحال في أسانيد الأخبار ومتونها ، حتى إنهم أحيانا يردون زيادات الثقات من العلماء ،و تفرد الثقات على حسب مايقفون عليه من القرائن التي تشير إلى علة الإسناد أو المتن،

وقد ثبت عن الإمام أحمد وغيره من الأئمة قولهم ، إذا روينا في الحلال والحرام شددنا، وإذا روينا في الفضائل ونحوها تساهلنا، وعلى هذا قد يفسر موقف الإمام أحمد من محمد بن إسحاق بن يسار ، فكان يقول بأنه حسن الحديث ، وقد نقل عنه ابنه عبدالله أنه لم يكن يحتج به في السنن.

ثانياً: إذا جاء الحديث في الفضائل ، فإن المعروف عن العلماء تساهلهم في هذا الشأن بالضوابط المذكورة هذا المبحث من كتبهم.

أما مسألة تقوية الحديث بتعدد طرقه واشتهاره عند السلف مطلقاً دون النظر إلى أحوال الأسانيد والمتون ، فإن صنيع علماء الحديث يأبى هذا.

فلابد من النظر في هذه الطرق ودراستها ومعرفة مرتبة العلل التي بها، فقد يصلح إسناد لتقويتها بالشواهد والمتابعات وآخر لايمكن تقويته،فالحديث الذي جاء من طرق شديدة الضعف فإن تعدد طرقه الضعيفه لاتزيده إلا وهنا وضعفا، بخلاف الأسانيد التي فيها بعض الرواة أصحاب الضعف الخفيف والذي من الممكن تقوية أحاديثهم بالمتابعات والشواهد.

وقد قال الإمام أحمد : ثلاثة كتب , ليس لها أصول : المغازي , والملاحم , والتفسير. ذيل طبقات الحنابلة ( ۳/۱۳۵ )

ومراد الإمام أحمد أن غالب هذه العلوم الثلاثة أحاديث موقوفة , وآثار منقطعة . وأن المسند فيها قليل بالنسبة لغير المسند . والله تعالى أعلم .

 ولمزيد الفائدة في مسألة تقوية الأحاديث . راجع كتاب طارق عوض الله في تقوية الأحاديث بالشواهد والمتابعات [↑](#footnote-ref-115)
116. تفسیر ابن جریر طبری جلد پنجم و تفسیر کبیر چاپ مصر جلد سوم ص ۲۵۳ [↑](#footnote-ref-116)
117. مشکل الآثار ۱: ۱۶۴٫ [↑](#footnote-ref-117)
118. الصارم المسلول ۵۶۱ [↑](#footnote-ref-118)
119. لجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۵، ص۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳؛ قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ص۵۴۱ و ۵۴۲و ۵۴۷؛ احمد بن محمد خلّال، احکام اهل الملل، ص۲۵۶ و ۲۵۸؛ التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۰؛ ابن تیمیّه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص۲۴۶ و ۵۳۰؛ المرعشی النجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، ج۱، ص۳۲۱ و ۳۳۰؛ جناتی، ادوار فقه و بیان کیفیت آن، ص۴۵۰ و ۴۵۱٫ [↑](#footnote-ref-119)
120. ابن تیمیّه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص۵٫ [↑](#footnote-ref-120)
121. الصارم المسلول في شاتم الرسول [↑](#footnote-ref-121)
122. الصارم المسلول في شاتم الرسول لابن تيميه ص ۴۰-۴۱٫ [↑](#footnote-ref-122)
123. مســند أحمــد ۵ / ۲۱۸، ســنن الترمــذي 4/ 475 (2180) وقــال: حــديث حســن صــحيح، وصــححه ابــن حبـــان۱۵/۹۴ (۶۷۰۲) [↑](#footnote-ref-123)
124. شیعیان نیز همین حدیث را چنین روایت کرده اند :لتنقضن عری الاسلام عروة ، کلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتی تلیها، فاولهن نقض الحکم ، و اخرهن الصلاة [↑](#footnote-ref-124)
125. بکری یکی ازملاهای صوفی میباشدکه عقیده به فریادرسی واستغاثه به مردگان را داردولی باوجود بحثهای زیادی که ابن تیمیه با او داشته اورا تکفیر نمیکند [↑](#footnote-ref-125)
126. غايه‌الاماني ج۲ ص ۴۱۶ [↑](#footnote-ref-126)
127. شرح شفا ۲/۲۲۵ [↑](#footnote-ref-127)
128. اعلام ص۴۱، ۶۴، ۶۵ [↑](#footnote-ref-128)
129. شرح مسلم ج۱ ص۲۰۵ [↑](#footnote-ref-129)
130. مغني ۸/۱۳۱ [↑](#footnote-ref-130)
131. شرح عمده ۲/۳۱۶ [↑](#footnote-ref-131)
132. اشباه و نظائر ص۲۲۰ [↑](#footnote-ref-132)
133. رساله حكم تكفير معين ص۱۵ [↑](#footnote-ref-133)
134. مجموع الفتاوى ۱۱/۴۰۷ وانظر نصوصاًكثيرة لأهل العلم حول حداثة الإسلام أو نشوء ببادية، في: عارض الجهل للراشد ص۲۹۴ [↑](#footnote-ref-134)
135. الفوائد جلد۱ص۶۱ [↑](#footnote-ref-135)
136. مجموع الفتاوی: ج ۲۸ ص ۲۵۰ [↑](#footnote-ref-136)
137. مجموع الفتاوی: ج ۷ ص ۳۵۰ [↑](#footnote-ref-137)
138. اجوبه الحسبه ص ۲۴۸ [↑](#footnote-ref-138)
139. المغني . ۹ /۲۱ [↑](#footnote-ref-139)
140. مجموع الفتاوى ) (۷ / ۶۱۰ – ۶۱۷ [↑](#footnote-ref-140)
141. ابن هشام،بی تا،ج دوم ،ص۱۹۹ [↑](#footnote-ref-141)
142. ابن هشام،بی تا،ج۱۴،صص۴۳ – ۴۲؛ ابن سعد،۱۹۵۷م،ج۲،صص۱۵۰ – ۱۳۵ [↑](#footnote-ref-142)
143. صالحی دمشقی‏، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۴، ص ۱۸۸، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق. [↑](#footnote-ref-143)
144. فتاوى ومسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع)۱/۱۲ [↑](#footnote-ref-144)
145. مجموع الفتاوي۴/۵۴). [↑](#footnote-ref-145)
146. مسلم / ۱۵۳ [↑](#footnote-ref-146)
147. الدرر السنية : ۱/۳۶۷-۳۶۸ [↑](#footnote-ref-147)
148. أربعة يحتجون يوم القيامة، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات في الفترة وفيه: فيأخذ مواثيقهم ليطيعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذي نفسي بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال في آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم يدخلها رد إليها» .چهار نفر روز قيامت استدلال مي‌كنند؛ ناشنوايي كه نمي‌شنود، مرد كهن سال و مردي كه عقل ندارد(مجنون است) و مردي كه در فتره ( پيام و رسالت پيامبران الهي به او نرسيده است)از دنيا رفته است. از آن‌ها عهد و پيمان مي گيرند كه خداوند را فرمانبري كنند . او رسولي به نزدشان مي فرستد و به آن ها مي گويد كه وارد آتش شوند. سوگند به كسي كه جانم در دست اوست اگر داخل شوند برايشان تبديل به سردي و سلامتي مي گردد، سپس آن را از ابوهريره روايت مي كند و در آخر حديث مي گويد: هركس داخل شود براي او تبديل به سردي و سلامتي مي گردد و هركس بدان وارد نشود او را به آتش برمي گردانند.( مسند امام احمد – صحيح جامع الصغير الباني [↑](#footnote-ref-148)
149. عبدالقادر بن‌عبدالعزيز در كتاب الجامع في‌طلب العلم الشريف باب المسألة الخامسه: الجهل كمانع من التكفير/ توضیحاتی در این زمینه دارد. [↑](#footnote-ref-149)
150. سنن ابن ماجه عن حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب حتى لا يدرى ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة، وليسرى على كتاب الله عز وجل في ليلة فلا يبقى في الأرض منه آية، وتبقى طوائف من الناس الشيخ الكبير والعجوز يقولون أدركنا آباءنا على هذه الكلمة لا إله إلا الله فنحن نقولها، فقال له صلة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله وهم لا يدرون ما صلاة ولا صيام ولا نسك ولا صدقة، فأعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثا، كل ذلك يعرض عنه حذيفة، ثم أقبل عليه في الثالثة فقال: يا صلة تنجيهم من النار ثلاثا. [↑](#footnote-ref-150)
151. مجموع الفتاوي ج۲۰ صفحه ۳۸-۳۷ [↑](#footnote-ref-151)
152. البته درمواردی چون قضیه ی نجاشیو کسانی که در ضرورت قرار می گیرند مساله برائت آشکارا شرط نمی گردد . [↑](#footnote-ref-152)
153. إن الواجب على المسلم أن يظهر دينه بقدر استطاعته ، فإن خاف الفتنة ولم يستطع الهجرة جاز له كتمان دينه وعدم إظهاره لئلا يفتن .لكن مع الاستمساك به في الخفاء ، وعدم مشايعة الكفار على كفرهم ، بـل ولا على معاصيهم ابتداءً من غير إكراه يبيح ذلك . ومن هذا يعلم أن إنكار من كان حاله كذلك لا يمكن في الظاهر باليد ولا باللسان ، فيكفيه حينئذ الإنكار بالقلب الذي هو كره الكفر وأهله ، وعدم الرضى عنهم وعن كفرهم ، لأنه لا يمكنه إلاّ ذلك .وهذا هو معنى قول الرسول صلى الله عليه وسلم : من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان .

وفي معنى قوله صلى الله عليه وسلم في الحديث :« فإن لم يستطع فبقلبه »

يقول الإمام ابن دقيق العيد: معناه فليكره بقلبه ، وليس ذلك بإزالة وتغيير ، لكنه هو الذي في وسعه… وفي هذا الحديث دليل أن من خاف من القتل أو الضرب سقط عنه التغيير، وهو مذهب المحققين سلفاً وخلفاً، وذهبت طائفة من الغلاة إلى أنه لا يسقط وإن خاف ذلك .

وأما من استطاع إنكار المنكر في الظاهر فلم يفعل فإنه يأثم لتركه الواجب عليه في ذلك. لكنه لا يكفر بمجرد عدم إنكاره مع قدرته حتى يتحقق منه ما يستوجب الكفر في الظاهر من قول أو فعل. وقد شذ عن هذه القاعدة من يرون أن الأصل في الناس اليوم هو الكفر. فلم يكفهم اشتراط التبين لإثبات وصف الإسلام مع وجود ما يدل عليه من الإقرار أو ما يقوم مقامه بدعوى أن الناس يجهلون مفهوم الشهادتين. حتى حكموا بأن عدم الاعتراض الظاهر على من يحكمون غير الشريعة من القوانين الوضعية دليل كاف على الرضى في الباطن. وأنهم بذلك قد شايعوا حكامهم وتابعوهم على عدم تحكيم الشريعة. وأن ذلك هو الأصل فيهم، حتى يظهر منهم ما يدل على خلافه بعد التبين. ونتيجة هذا القول أن من لم يتبين إسلامه ولم يهاجر في مثل هذه الظروف يكون كافراً، لا ولاية بينه وبين المسلمين ” . [↑](#footnote-ref-153)
154. الـشَيخ إِسحَاق بِـن عـبد الـرحمن بِـن حَـسَـن نیز می گوید :” أصل البراءة المقاطعة بالقلب واللسان والبدن ، وقلب المؤمن لا يخلو من عداوة الكافر ، وإنما النزاع في إظهار العداوة ، فإنها قد تخفى لسبب شرعي ، وهو الإكراه مع الاطمئنان، وقد تخفى العداوة من مستضعَف معذور، عذَرَه القرآن، وقد تخفى لغرض دنيويّ، وهو الغالب على أكثر الخلق، هذا إن لم يظهر منه موافقة “

[۴۵۴] [۴۵۵]” الآداب الشرعية ” لابن مفلح 1 / 238 [↑](#footnote-ref-154)
155. فتاوى اللجنة الدائمة – المجموعة الأولى۲/۵۱ [↑](#footnote-ref-155)
156. احمد (1/330) دارمي (752) ابوداود(337،336) ابن ماجه (572) حاکم (1/178) (631،630) . وحسنه الألباني في صحيح ابي داود(326،325)) [↑](#footnote-ref-156)
157. بخاري (69) مسلم (1719) [↑](#footnote-ref-157)
158. مجموع فتاوى العلامة عبد العزيز بن باز /۹/۳۹۸ [↑](#footnote-ref-158)
159. فتاوى اللجنة الدائمة – المجموعة الثانية۱/۴۱۹ [↑](#footnote-ref-159)
160. ابن كثير، البداية والنهاية - ج ١٤ - ص ٢٨ [↑](#footnote-ref-160)
161. در حالی که هنوز نمی دانند مشرک از لحاظ شرعی نه لغوی چه کسی است که باید از آن برائت کرد [↑](#footnote-ref-161)
162. در حالی که حتی نمی توانند اسم طاغوتهای میان انسانها را نیز نام ببرند که باید مثل سمیه و بلال و عمار و یاسیر و غیره به آنها کفر کرد [↑](#footnote-ref-162)
163. منهاج السنه ج۳ص۲۳ [↑](#footnote-ref-163)
164. مراقبة حرکة الجهادیه و ترشیدها [↑](#footnote-ref-164)
165. تفسير الطبري ج: ۲۱ ص: ۱۵ [↑](#footnote-ref-165)
166. تفسير القرطبي ج: ۱۳ ص: ۳۶۵ [↑](#footnote-ref-166)
167. مجموع الفتاوى ۲۸/۴۴۲ [↑](#footnote-ref-167)
168. ابن القيم – الفوائد ۵۹ [↑](#footnote-ref-168)
169. راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب القرآن ، ص ۴۳۳ : « الکفر فی اللغة ستر الشئ ، و وصف اللیل بالکافر لستره الاشخاص ، والزراعة لستره البذر فی الارض … و کفران النعمة لسترها بترک اداء شکرها ، واعظم الکفر جحود الوحدانیة او الشریعة او النبوه … » .۲ . معجم مقاییس اللغة ، ج ۵ ، ص ۹۱ : « کفر ( الکاف و الفاء والراء ) اصل صحیح ، یدل علی معنی واحد وهو الستر و التغطیه ، یقال لمن غطی درعه بثوب قد کفر درعه ، … والکفر ضد الایمان ، سمی به لانه تغطیة الحق و کذلک کفران النعمة جحود و سترها » .۳ . لسان العرب ، ج ۵ ، ص ۱۴۴ : « الکفر نقیض الایمان … والکفر کفر النعمه هو نقیض الشکر ، الکفر جحودالنعمة و هو ضد الشکر … و الکافر الزارع … والکفر بالفتح التغطیة » .۴ . صحاح اللغة ، ج ۲ ، ص ۸۰۷ : « الکفر ضد الایمان ، قد کفر بالله کفرا … و الکفر ایضا جحود النعمة و هوضد الشکر … والکفر بالفتح التغطیه ، و قد کفرت الشئ الکفره بالکسرکفرا ای سترته … . و الکافر اللیل المظلم … والکافر الذی کفر درعه بثوبه و الکافر البحر … والکافر الزارع لانه یغطی البذر بالتراب … » .۵ . تاج العروس ، ج ۳ ، ص ۵۳۵ : « الکفر بالضم ضد الایمان ویفتح ، و اصل الکفر من الکفر بالفتح مصدرکفر بمعنی الستر » .۶ . مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۴۷۴ : « قوله – تعالی « ولاتکونوا اول کافر به » ، ای اول من کفر وجحد … ، فالکافر الجاحد للخالق … و الکفر بالفتح التغطیة » . [↑](#footnote-ref-169)
170. فَمَنْ يَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقي‏ لاَ انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ (بقره /۲۵۶) [↑](#footnote-ref-170)
171. مجموع الفتاوى(۲۰/۸۶) [↑](#footnote-ref-171)
172. درء تعارض العقل والنقل: ۱/۲۴۲ [↑](#footnote-ref-172)
173. منهاج السنة: ۵/۲۵۱ [↑](#footnote-ref-173)
174. عمل قلب : مثل بغض الله تعالى، یا قوانین و آياتش، یا رسولش صلى الله عليه وسلم، [↑](#footnote-ref-174)
175. عمل زبان: مانند توهین به الله تعالى، یا توهین به رسولش صلى الله عليه وسلم ، یا مسخره کردن دین و احکام شریعتش [↑](#footnote-ref-175)
176. عمل ظاهری: مانند حضور اختیاری در سپاه کفار بر علیه مسلمین ، سجده برای یک بت و… [↑](#footnote-ref-176)
177. الإحكام: ۱/۴۵ [↑](#footnote-ref-177)
178. یعنی کسی با قلب اذعان کند؛ ولی به زبان، انکار: «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیقَنَتْها أنْفُسُهُمْ».( نمل/ ۱۴) [↑](#footnote-ref-178)
179. در ظاهر و زبان ادعای توحید دارد، اما در دل تهی از توحید می باشد. [↑](#footnote-ref-179)
180. به دل و زبان اذعان کند؛ امّا از روی لجبازی تن به قبول آن ندهد / مانند ولید بن مغیره. «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا» (مدثر/۱۶) [↑](#footnote-ref-180)
181. اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا» . (حدید / ۲۰ .۲۸) [↑](#footnote-ref-181)
182. شيخ الإسلام ابن تيمية می گوید: إن التكفير له شروط وموانع قد تنتفي في حق المعين، وإن تكفير المطلق لا يسلتزم تكفير المعين، إلا إذا وجدت الشروط وانتفت الموانع) مجموع الفتاوى ۱۲/۴۸۷ ) [↑](#footnote-ref-182)
183. رواه البخاري ومسلم. [↑](#footnote-ref-183)
184. صحیح مسلم از طریق ابوذر [↑](#footnote-ref-184)
185. عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ – صلى الله عليه وسلم – يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». [بخارى:۷۳۰۷] عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم که نبي اکرم صلى الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را که خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند که ديگران از آنان استقتاء مي کنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي کنند و خودشان هم گمراه مي شوند» [↑](#footnote-ref-185)